



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الربما
علیهما صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

با مردم اینگونه برخورد نکنیم

شامل

کیسہ پنجاب و پنج داستان جدیدی و آموزندہ

از پاپا مبارک احمد صاحب

علیہ السلام

مہدی نقوی رانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با مردم اینگونه برخورد کنیم: شامل یکصد و پنجاه و پنج داستان حدیثی و آموزنده از پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام

نویسنده:

مهدی فقیه ایمانی

ناشر چاپی:

عطر عترت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

- فهرست ۵
- با مردم اینگونه برخورد کنیم؛ شامل یکصد و پنجاه و پنج داستان حدیثی و آموزنده از پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام ۱۲
- مشخصات کتاب ۱۲
- اشاره ۱۲
- پیشگفتار ۱۸
- انقلابِ درمانی ۱۹
- ۱ - آزاد کیست و بنده کدام است؟ ۲۶
- ۲ - آزمایش ایمان به نقل محدث برقی ۲۷
- ۳ - آسانتر بودنِ شمشیر زدن، از طلبِ روزیِ حلال ۲۸
- ۴ - آسمان و زمین در چیزی کوچکتر از تخم مرغ ۲۹
- ۵ - ابتلاء امیرمؤمنان علیه السلام به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بدان مُبتلا شد ۳۰
- ۶ - احساس امنیت از مافوق ۳۲
- ۷ - احسان در مقابل آزار ۳۳
- ۸ - احوال پرسی و احسان در برابر فحش و ناسزاگوئی ۳۴
- ۹ - اداء حق و توبه از حق کشی ۳۵
- ۱۰ - از امام چه باید خواست؟ ۳۶
- ۱۱ - ارزش فرمانروائی و قیمت کفش پاره ۳۸
- ۱۲ - از رگ گردن به ما نزدیک تر ۳۹
- ۱۳ - از نوکیسه قرض مکن ۴۰
- ۱۴ - اسلام و حق بازنشستگی ۴۱
- ۱۵ - اسم بی مُسَمّا ۴۲
- ۱۶ - اعتماد به شراب خوار ۴۴
- ۱۷ - اگر او امام و رهبر بود، پس ۴۶
- ۱۸ - امام سجّاد و جُذامیها ۴۸

- ۱۹ - امام شیعیان و مرد سیاهپوست ۴۹
- ۲۰ - امتیاز غیرقابل برابری ۵۰
- ۲۱ - امیرالمؤمنین یا لقبِ آسمانی ۵۱
- ۲۲ - انفاق از راه دزدی، یا کسب ثواب از راه گناه ۵۳
- ۲۳ - انگیزه خودداری از قتل دشمن ۵۵
- ۲۴ - این دیگر قصه نیست! ۵۷
- ۲۵ - این کجا و آن کجا، یا جایزه تعلیم سوره حمد ۵۸
- ۲۶ - با اعتراف به جُرم، تبرئه شد ۵۹
- ۲۷ - باز شدن مُشت معاویه ۶۰
- ۲۸ - باز هم نتوانست امام را به خنده درآورد! ۶۲
- ۲۹ - باید سوار شود یا جلو برود ۶۳
- ۳۰ - با یک شاخه گل آزاد شد ۶۴
- ۳۱ - به جای مجازات، از بردگی آزاد و ۶۵
- ۳۲ - به خاطر باطل نباید حق را وانهاد ۶۵
- ۳۳ - بدرقه از مرد یهودی، عامل گرایش به اسلام ۶۷
- ۳۴ - بدگوئی و انتقاد، در مقابل احسان و صلّه رَجم ۶۸
- ۳۵ - برابری عرب و عجم ۶۹
- ۳۶ - برادران ملعون ۷۰
- ۳۷ - برخورد مسلمان ساز ۷۱
- ۳۸ - برخورد شگفت انگیزِ آقا با غلام ۷۲
- ۳۹ - بزرگی به خدا می بُرآزد و بس! ۷۳
- ۴۰ - بزغاله یا قاتل پسر پیغمبر ۷۴
- ۴۱ - بعد از چهارده سال معطلی باز هم...! ۷۵
- ۴۲ - به کار گرفتن، با اُجرتِ قطعی ۷۶
- ۴۳ - پاداش احسان به سگ ۷۸
- ۴۴ - پانزده سؤال و پانزده جواب ۸۰

- ۴۵ - پریدن در خواب ۸۲
- ۴۶ - پس انداز جامه‌های طلا و نقره ۸۳
- ۴۷ - پیاده روی در رکاب سوار ۸۴
- ۴۸ - پیشدستی امام در برقراری صلح و آشتی ۸۵
- ۴۹ - پیش‌گیری از همسایه آزاری ۸۶
- ۵۰ - تبدیل دشمن به دوست ۸۷
- ۵۱ - تبعیض یا تساوی به نقل علامه سروی ۸۹
- ۵۲ - تلافی به ضدّ، به جای تلافی به مثل ۹۰
- ۵۳ - جریمه نگرفتن حقّ السکوت ابن ابی الحدید ۹۱
- ۵۴ - جواب «سام»، علیک است ۹۴
- ۵۵ - جهاد در راه خدا، یا مادرداری ۹۵
- ۵۶ - چرا مرا بر خدا مقدم داشتی؟! ۹۶
- ۵۷ - چگونگی برخورد با شرابخوار ۹۷
- ۵۸ - چگونگی نماز بر جنازه منافق ۹۸
- ۵۹ - چون بلا نازل شود، دیگر نباشد چاره ای ۹۸
- ۶۰ - چه سرمایه ای از این بالاتر؟ ۱۰۰
- ۶۱ - چیزی را که باید تمنا کرد ۱۰۱
- ۶۲ - حسرت پوله‌ها را به گور بُرد ۱۰۲
- ۶۳ - خاموش کردن چراغ به هنگام عرض حاجت ۱۰۴
- ۶۴ - خانه ای بی نظیر و گرانبها، به قیمتی ناچیز ۱۰۵
- ۶۵ - خدای پنداری و دروغین ۱۰۷
- ۶۶ - خریدن آزادمردان ۱۰۹
- ۶۷ - خوارج و سوءاستفاده از قرآن ۱۱۰
- ۶۸ - خواهر خوش رفتار و برادر ۱۱۱
- ۶۹ - خودداری از نماز بر جنازه بدهکار ۱۱۲
- ۷۰ - خیال بی جا ۱۱۳

- ۷۱ - دستی که پیامبر آن را بوسید! ----- ۱۱۵
- ۷۲ - دعا بر سر سفره غذا ----- ۱۱۶
- ۷۳ - دوستدارترین دوستان اهل بیت ----- ۱۱۷
- ۷۵ - ... دیگر تبعیض چرا؟! ----- ۱۲۰
- ۷۶ - راه ندادن به مراجعین ----- ۱۲۱
- ۷۷ - رشته برادری و مرز آن ----- ۱۲۳
- ۷۸ - رفاقت با کبوتربازان ----- ۱۲۴
- ۷۹ - رهائی از خواری کمتر و تن دادن به خواری بیشتر ----- ۱۲۷
- ۸۰ - رهائی از کیفر گناه ----- ۱۲۸
- ۸۱ - ریختن پلیدترین پلیدیها را از ظرفی در ظرف دیگر ----- ۱۲۹
- ۸۲ - زندگی از همه زندگیها بهتر ----- ۱۲۹
- ۸۳ - زورمندتر از زورمندِ وزنه بردار ----- ۱۳۰
- ۸۴ - سائل و دانه های انگور ----- ۱۳۱
- ۸۵ - سقوط حدّ دزدی در رابطه با خواندن قرآن ----- ۱۳۳
- ۸۶ - سند بدهی، بدون بدهی ----- ۱۳۵
- ۸۷ - شرورترین مردم در قیامت ----- ۱۳۷
- ۸۸ - شکر نعمت، نعمت افزون کند ----- ۱۳۸
- ۸۹ - شمار واقعی طرفداران حقّ ----- ۱۳۹
- ۹۰ - صبر قضا و صبر امام ----- ۱۴۱
- ۹۱ - صدقه حلال ----- ۱۴۲
- ۹۲ - صدقه، یا ساعت سعد و نحس ----- ۱۴۳
- ۹۳ - صلّه رحم مالی، در مقابل صلّه رحم با خنجر ----- ۱۴۴
- ۹۴ - صلّه رحم نمونه ----- ۱۴۵
- ۹۵ - صوفیه در مسجد النبی ----- ۱۴۶
- ۹۶ - ضمانتی که جامه عمل پوشید ----- ۱۴۸
- ۹۷ - روش په راه آوردنِ خطا کار ----- ۱۵۰

- ۹۸ - ظالم آری، اما تنگ نظر و بخیل نه! ۱۵۱
- ۹۹ - عادت به درخواست از خدا ۱۵۱
- ۱۰۰ - عزت خار کنی، یا ذلت صدقه خوری؟ ۱۵۴
- ۱۰۱ - عزیز کیست، و عزیزتر کدام است؟ ۱۵۵
- ۱۰۲ - غش و فریب در معامله ۱۵۷
- ۱۰۳ - غلام سهل انگار و آقای باگذشت ۱۵۸
- ۱۰۴ - فحشهای خود را پس گرفت ۱۵۹
- ۱۰۵ - فرزندی شاعر در برابر دو رُکنِ حق و باطل ۱۶۰
- ۱۰۶ - فرماندار سیستان و نامه امام جواد علیه السلام ۱۶۲
- ۱۰۷ - فرماندار اهواز و نامه امام صادق علیه السلام ۱۶۴
- ۱۰۸ - قبول دعوت به سه شرط ۱۶۶
- ۱۰۹ - قهرمانِ وزنه بردار ۱۶۷
- ۱۱۰ - کارگشائی در برابر نارواگوئی ۱۶۸
- ۱۱۱ - کاری به راست و دروغش نداشته باش! ۱۶۸
- ۱۱۲ - کدام یک از این دو کار بهتر بود؟ ۱۶۹
- ۱۱۳ - کسی که دعایش مستجاب نشود ۱۷۰
- ۱۱۴ - کسی که مایه پستی مردم، مایه سربلندی اوست! ۱۷۲
- ۱۱۵ - کشیدن بار و فرار از رفتن زیر بار ۱۷۲
- ۱۱۶ - گذشت در مقابل حق گوئی ۱۷۳
- ۱۱۷ - گرچه عام است، عالم مؤمن بود ۱۷۵
- ۱۱۸ - لباس عوام فریبی ۱۷۶
- ۱۱۹ - لبهائی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بوسید ۱۷۸
- ۱۲۰ - لوح فاطمه علیها السلام ۱۸۱
- ۱۲۱ - مأمور حلّ اختلاف و بودجه آن ۱۸۵
- ۱۲۲ - همه را به یک چشم نگاه کردن ۱۸۶
- ۱۲۳ - متهم بی گناه ۱۸۸

- ۱۲۴ - مجازات تنه زدن و غرامتِ آسیب رسانی ۱۸۹
- ۱۲۵ - محبوب ترین محبوبان و دشمن ترین دشمنان ۱۹۰
- ۱۲۶ - مرعوب شدنِ کنیز کجاء، و مرگ کودک کجاء! ۱۹۱
- ۱۲۷ - مقدار آب دجله ۱۹۲
- ۱۲۸ - محکوم به اعدامی که آزاد شد ۱۹۳
- ۱۲۹ - مرگی که بیست سال به تأخیر افتاد ۱۹۴
- ۱۳۰ - معامله پیراهن ۱۹۶
- ۱۳۱ - نیکی به اندازه شناخت ۱۹۷
- ۱۳۲ - معنای کَفَّ نَفْس ۱۹۹
- ۱۳۳ - مقابله بدی با نیکی ۲۰۰
- ۱۳۴ - ممنوعیت همکاری با ظالمان، حتّی در راه حجّ ۲۰۲
- ۱۳۵ - ممنوعیتهای عالم دوستی ۲۰۴
- ۱۳۶ - منافقی که دعایش مستجاب شد! ۲۰۵
- ۱۳۷ - من تو را نبینم، و تو هم مرا ۲۰۶
- ۱۳۸ - مَهْدور الدمی که آزاد شد! ۲۰۸
- ۱۳۹ - میهمانِ بدون وعده ۲۰۹
- ۱۴۰ - میهمانی آری، اما تکلف نه! ۲۱۰
- ۱۴۱ - می خواستم او را موعظه کنم، او مرا موعظه کرد ۲۱۱
- ۱۴۲ - نصرانی مُشْرِف به مرگ ۲۱۲
- ۱۴۳ - نطفه پاک نباید که شود قابل فیض ۲۱۳
- ۱۴۴ - نقش غناء در مقابل حقّ و باطل ۲۱۴
- ۱۴۵ - نقش اعتماد به خدا ۲۱۵
- ۱۴۶ - نماز برای خدا، یا از ترسِ تازیانه ۲۱۷
- ۱۴۷ - نمونه گذشت ۲۱۸
- ۱۴۸ - نوزاد سیاه از پدر و مادر سفید ۲۱۹
- ۱۴۹ - نه تنها از مُجازات، بلکه از بردگی هم آزاد شد ۲۲۰

- ۱۵۰ - نه روزہ و نه زنا ۲۲۱
- ۱۵۱ - وظیفہ کاسب نسبت به مشتری ۲۲۱
- ۱۵۲ - هرچه باشد، زاده پیغمبر است ۲۲۳
- ۱۵۳ - هر قومی را ازدواجی است ۲۲۵
- ۱۵۴ - همسایه ناصبی یا زیدی ۲۲۶
- ۱۵۵ - یهودی طلبکار ۲۲۷
- فهرست مندرجات ۲۲۹
- آثار قلمی و تألیفی چاپ شده مؤلف ۲۳۹
- ۱۴۲ - نصرانی مُشْرِف به مرگ ۲۴۱
- درباره مرکز ۲۴۲

با مردم اینگونه برخورد کنیم: شامل یکصد و پنجاه و پنج داستان حدیثی و آموزنده از پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: فقیه ایمانی، مهدی، 1308 -

عنوان و نام پدیدآور: با مردم اینگونه برخورد کنیم شامل یکصد و پنجاه و پنج داستان حدیثی و آموزنده از پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام/ مهدی فقیه ایمانی.

مشخصات نشر: قم: عطر عترت، 1384.

مشخصات ظاهری: 224 ص.

شابک: 13000 ریال (چاپ ششم)؛ 10000 ریال: 964-7941-13-7

یادداشت: چاپ قبلی: مهدی فقیه ایمانی، 1371.

یادداشت: چاپ پنجم.

یادداشت: چاپ ششم: 1386.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: چهارده معصوم -- داستان

موضوع: داستان های مذهبی -- قرن 14

رده بندی کنگره: BP9 / ف7 ب2 1384

رده بندی دیویی: 297/68

شماره کتابشناسی ملی: 1166030

ص: 1

اشاره

با مردم اینگونه برخورد کنیم

شامل یکصد و پنجاه و پنج داستان حدیثی و آموزنده از پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام

مهدی فقیه ایمانی

ص: 2

سرشناسه: فقیه ایمانی، مهدی، 1308 -

عنوان و نام پدیدآور: با مردم اینگونه برخورد کنیم شامل یکصد و پنجاه و پنج داستان حدیثی و آموزنده از پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام / مهدی فقیه ایمانی.

مشخصات نشر: قم: عطر عترت، 1384.

مشخصات ظاهری: 224 ص.

شابک: 13000 ریال (چاپ ششم) ؛ 10000 ریال : 964-7941-13-7

یادداشت: چاپ قبلی: مهدی فقیه ایمانی، 1371.

یادداشت: چاپ پنجم.

یادداشت: چاپ ششم: 1386.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: چهارده معصوم -- داستان

موضوع: داستان های مذهبی -- قرن 14

رده بندی کنگره: BP9 / ف7 ب2 1384

رده بندی دیویی: 297/68

شماره کتابشناسی ملی: 1166030

ص: 4

« نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقِصَصِ »

سوره یوسف، 12/3

(در این کتاب) ما بهترین داستان ها را برای تو بازگو می کنیم

ص: 5

پیشگفتار

همان طوری که کم و بیش می دانیم، سهم مهمی از آیات شریفه قرآنی و فرموده های پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و احادیث وارده از ناحیه امامان معصوم شیعه علیهم السلام، ویژه مسائل و موضوعات معاشرتی است، که در طرح و توضیح و بیان محاسن یا مفسد اخلاقی و چگونگی برخورد با دیگران و عکس العملها و پیامدهای مادی و معنوی هریک خلاصه می شود.

و همچنان که ملاحظه می کنیم در دورانهای گذشته اسلام (اضافه بر گردآوری و دسته بندی احادیث اخلاقی در مصادر مربوطه)، بخش وسیع و دامنه داری از آثار تألیفی و قلمی علما و دانشمندان به مباحث اخلاقی اختصاص یافته و در این راستا صدها کتاب و رساله اخلاقی در قالبهای مختلف علمی و داستانی یا ذکر متون حدیثی با سبکهای گوناگون و به زبانهای مختلف به قلم علما و نویسندگان شیعه و سنی تألیف یا ترجمه و نگارش یافته و اکثراً چاپ و در اختیار عموم قرار گرفته. ناگفته پیداست که بیشترین سهم مایه های اصلی و مستندات هرفصل و بابی از آنها را احادیث و فرموده های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امامان معصوم شیعه علیهم السلام به خود اختصاص داده، آن چنانکه در کتابها و مقالات اخلاقی اهل تسنن هم، نقل گفته های ائمه شیعه، بطور فراوان به چشم می خورد و خلاصه آن که: آنچه باید گفته و نوشته شود، گفته و نوشته شده است، و

دیگر خلاء و کمبودی در این زمینه احساس نمی شود تا کسی برای ترمیم آن دست به کار شود و کار تازه ای انجام دهد. اما از سوی دیگر بر اثر عوامل روزافزون فساد اخلاق و سوء معاشرت، و وسائل گسترش آنها (از قبیل صدا و سیما و ضبط و ویدئو و مطبوعات بی قید و شرط - در قالب کتاب و مجله - و روابط و برخوردهای گسترده و همه جانبه اجباری و غیر اجباری بین دختر و پسر و زن و مرد و مسلمان و غیر مسلمان - در مراکز علمی، اداری، بیمارستانی، ... تا سینما و پارک و هتل -) مسلمانان دست به گریبان یک سلسله مفاصد اخلاقی جدید و بد معاشرتی و سوء برخورد شده اند، که بی شک باید چاره ای اندیشید تا اگر ریشه کن نمودن آنها یا پیشگیری کلی از گسترشش به ظاهر محال و امکان ناپذیر است، حداقل در حد قابل توجه آن، در سطحی محدود هم که باشد، ترمیم و تقلیل یابد. اکنون مؤلف ناچیز در این زمینه، نخست توجه خوانندگان ارجمند را به یک نکته مهم - تحت عنوان «انقلاب درمانی» - جلب و سپس با ارائه طرح نوینی در رابطه با آموزش مسائل اخلاقی و معاشرتی، می پردازیم به اصل کتاب که در اجراء عملی آن طرح خلاصه می شود و در پایان از صاحب نظران می خواهیم چنانچه در این باره طرحی یا نظریه ای داشته باشند، آن را اعلام و ارائه دهند تا مورد بررسی و استفاده عموم قرار گیرد.

انقلاب درمانی

به طوری که عموم مردم، بویژه سالمندان و آشنایان با وضع درمانی گذشته و حاضر می دانند، خوشبختانه - در پرتو انواع فعالیتهای علمی و اختراعی دانشمندان و مخترعین و به کار افتادن انواع نیروهای انسانی و سرمایه گذاریهای کلان مالی دستگاه های دولتی و غیردولتی - روش

پیشین درمان بیماران جسمی در قرون گذشته جای خودش را به سبک جدید و ارزنده تری داده که نمایشگر بی چون و چرای یک انقلاب درمانی و تحوّل عالم پزشکی در زمینه عموم بیماریهای جسمی و آسیبهای وارده بر بدن است. بر این اساس نوشیدن چند فنجان یا لیوان مایع بدبو و تند و تیز و تلخ و غلیظ - حاصل از خیساندن یا جوشانیدن تخم، برگ، پوست و ریشه گیاهان - جهت درمان فلان مرض جزئی، تبدیل به یک یا چند فاشق شربت و مایع خوشمزه و مطبوع یا انداختن یک یا چند دانه قرص یا کپسول ریزه و خوش رنگ به داخل حلق گردیده، بدون آن که شخص بیمار احساس مزه نامطلوب یا بوی زننده ای کند. به اضافه آن که آن شربت یا قرص و کپسول (اگر تقلبی و فاسد نباشد) به مراتب سریع الاثرتر در تسکین درد و رفع دیگر ناراحتیهای شخص بیمار خواهد بود تا استعمال آن مایعات. همچنان که با تزریق یک آمپول در کشیدن دندان فاسد و کرم خورده از احساس درد و شدت ناراحتی پیش گیری نموده و به سادگی دندان را می کشند یا داخل آن را خالی و جایش را پُر می کنند. از اینها مهمتر و سرنوشت سازتر، با پیوند کلیه و چشم، بیمار کلیوی را از خطر مرگ، و چشم آسیب دیده را از نابینائی رهائی می بخشند و با استفاده از وسائل الکترونیکی هم در تشخیص میکروویها و غده های داخلی ره یابی می کنند، و هم در بازگشائی موی رگ های بسته شده قلب و تحلیل لکه های خون که موجب سکت می شود بهره برداری می نمایند. و نیز در نرم کردن سنگ و شن کلیه و بیرون راندن آن و بالا-خره رهائی بخشیدن بیمار مشرف به موت، از شدت درد و دیگر ناراحتیهای مربوطه (بدون انجام بیهوشی و عملیات جراحی) اقدام می کنند و دیگر نمونه های فراوان و حیرت انگیز که باید به اهلس و محلّش رجوع کرد.

اکنون بر اساس این نکته - که در انقلاب درمانی خلاصه شد - می گوئیم:

در راستای درمانِ بیماریهای روحی و اخلاقی، و در پیش گیری از افکار چرکین و خطرناک مغزهای آلوده، و در بیرون آوردن یا به تحلیل بردن عقده های درونیِ بدتر از غده های سرطانی باید سبک و اسلوب گذشته زمان جای خودش را به سبک و اسلوب ساده تر، مؤثرتر و ریشه یاب تری دهد، تا محاسن اخلاقی و روشهای انسانی جایگزین مساوی و مشکلات اخلاقی و معاشرتی ناشی از عوامل تازه پدید امروز گردد؛ که راستی ده ها و ده ها برابر مشکلات اخلاقی و سوء معاشرتی پیشین - آن هم توأم با سردرگمی عجیب و روزافزون - دامنگیر مردم شده است. اما طرح مورد اشاره: پس در پاسخ این سؤال - که چه طرح و اسلوبی در ارائه «فرهنگ اخلاق اسلامی» می تواند جایگزین طرحها و اسلوبهای پیشین گردد - می گوئیم:

(اضافه بر آیات اخلاقی قرآن و فرموده های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امامان معصوم شیعه علیهم السلام که مواد اولیه و مایه های اصلی بُعد اخلاقی و معاشرتی اسلام بوده و بیش از پیش هم به قوت خود باقی است و باید همیشه و در همه جا الگو و سرمشق همه جانبه اخلاقی مسلمانان، قرار گیرد)،

بهترین و مؤثرترین طرح و اسلوب آن است که نمونه هائی مستند و ریشه دار از روش عملی و معاشرتی پیامبر و امامان و حتی تربیت یافته گان مکتب ایشان را که در راستای برخورد با افراد مختلف، دوست و دشمن، مؤمن و کافر، خودی و بیگانه، عالم و جاهل، کودک و بزرگسال، پیر و جوان، موافق و مخالف، پدر و فرزند، مرد و زن، عرب و عجم، آزاد و

برده، فقیر و غنی، سالم و بیمار، زنده و مرده؛ در خانه و بازار، در مسجد یا حمام، در صحنه جنگ یا بر سر سفره غذا، در حال عیادت مریض یا تشییع جنازه؛ و در رابطه با امور مالی و شغلی، یا عقیدتی و عملی، یا اخلاقی و اجتماعی، و دیگر موارد و مناسبات که آنها از خود ارائه و نشان داده اند و بدون شک عالی ترین درس آموزنده و سرنوشت ساز است، بطور ساده و به زبان روز، در سطحی هرچه وسیع و وسیعتر، در قالب کتاب و مقاله یا خطابه و یا سخنرانی، ارائه و گوشزد عموم بویژه دوستان و شیعیان آنها گردد.

البته با گستردگی بی حد و حساب مفسد اخلاقی و معاشرتی - مدعی آن نیستیم که این طرح به تنهایی، مایه خاموشی مطلق آتشیهای درونی و زدوده شدن نقاط ضعف اخلاقی باشد و بلافاصله تغییرات کلی نابسامانیهای معاشرتی و جایگزینی آرامش خاطر و انعطاف و بهم پیوستگی افراد و گروه ها را تحقق بخشد. اما به یقین یکی از بهترین راه ها و وسائل مربوطه است، و محققا در این زمینه سهم بسزائی خواهد داشت. شاهد بر این موضوع دگرگونیهای اخلاقی و عقیدتی و عوض شدن افرادی است که با سیره و روش معاشرتی پیامبر اکرم و امامان معصوم شیعه روبرو می شدند و به اصطلاح، یک دفعه از آسمان به زمین آمده و همانند آب که بر آتش بریزند حالت خاموشی و ملایمت و انعطاف بدانها دست می داد. در نتیجه آنها بطور کلی یا حداکثر دست از بلندپروازی و خودبینی و شرارت و شیطنت و کینه توزی و بی بند و باری برمی داشتند، و چه بسا «یهودی و نصرانی» که مسلمان می شدند، «سنّی و مخالف» شیعه و موافق از آب در می آمدند، «افراد سر به هوا و بی تفاوت» به خود آمده، سربراه و

معتدل می گردیدند، و حتی شعاع این تحوّل و دگرگونی فراگیر دیگر افراد و گروه ها و قبایل هم می شد. برین اساس تنظیم کننده این اوراق به یاری خدا با مرووری جدید و زودگذر بر تاریخ زندگانی پیامبر اکرم و ائمه هدی و فرموده های آنها که مندرج در مصادر حدیثی و غیره است، تعداد صد و پنجاه و پنج حدیث در رابطه با موضوع بحث و طرح پیشنهادی انتخاب و ترجمه و گاهی با اشاره به خلاصه محتوای آن در شکل کتاب حاضر تقدیم خوانندگان ارجمند بویژه دوستداران مقام مقدس اهل بیت علیهم السلام می نماید. ضمناً با توجه به این که یک بُعد این کتاب اشتمال آن بر ذکر فضائل و مناقب خاندان عصمت و طهارت است و امام صادق ارواحنا فداه با ایراد جمله:

«رَحِمَ اللَّهُ إِمْرًا أَحْيَا أُمَّرْنَا»⁽¹⁾ و «خَيْرَ النَّاسِ بَعَدَنَا مَنْ ذَكَرَ بِأَمْرِنَا وَ دَعَا إِلَى ذِكْرِنَا»⁽²⁾ هم دعا و طلب رحمت از خدا برای احیاکنندگان امر این خاندان فرمود، و هم افراد مذاکره کننده و دعوت کننده به مذاکره در امر اهل بیت علیهم السلام را به عنوان بهترین مردم بعد از خودشان - یعنی بعد از آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين) - معرفی و اعلام نمود.

انتظار می رود مؤمنان خیراندیش اضافه بر آن که خود با مطالعه این کتاب از طرز معاشرت و راه و رسم اخلاقی پیشوایان معصوم اسلام آگاه گردیده و عملاً درس بگیرند، نیز با تشویق دیگران به خواندن و همکاری در جهت تکثیر و در دسترس عموم طبقات قراردادن این مجموعه، مصداق واقعی کلام امام صادق علیه السلام قرار گرفته و قلمداد شوند.

زیرا ناگفته پیداست که احیاء امر اهل بیت علیهم السلام و مذاکره امر آنها و

ص: 12

1- بحار الانوار جلد 1 ص 200 به نقل از امالی مفید؛ و جلد 74 ص 354 به نقل از بشاره المصطفی.

2- مصدر سابق.

دعوت بدان، قبل از هر چیزی در نقل و نشر و گسترش آثار علمی و در بین توده های مردم خلاصه می شود. اینک در رابطه با موضوع فضائل اهل بیت و بیان حَقَائِیْتِ ائِمّه اطهار علیهم السلام در قالب قصّه و داستان با ایراد یک روایت مقدّمه را پایان داده و می پردازیم به اصل موضوع کتاب، و دیگر تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مُجَمَل.

علاّمه رجال شناس، کَسّی نویسد: «سعد بن طریف (ظریف) اسکاف گوید: به امام باقر علیه السلام عرضه داشتیم: من (در کنارِ کوچه یا مسجد) به قصّه گوئی می نشینم و حَقَائِیْتِ و فضائلِ شما را برای مردم بیان می کنم.

امام فرمود: من دوست دارم در مساحتِ هر سی ذراع قصّه گوئی مانند تو بوده باشد که حَقَائِیْتِ و فضائلِ ما اهل بیت را در قالبِ قصّه و داستان گوشزدِ مردم نماید». (1)

وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی مَهْدٰی فَفِیْهِ اِیْمَانِی

ص: 13

1- رجال نجاشی، ص 187؛ مُعْجَم الرِّجَال، آیت اللّه خوئی، ج 8، ص 68 - 69.

1 - آزاد کیست و بنده کدام است؟

علامه حلی نقل کرده که: روزی امام موسی بن جعفر علیه السلام در بغداد گذارشان به در خانه بُشر حافی افتاد و از داخل خانه صدای ساز و آواز به گوش حضرت رسید، تصادفاً کنیزی از خانه بیرون آمد، که می خواست ظرف زباله را خالی کند.

موسی بن جعفر از آن کنیز سؤال فرمود: صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟

کنیز گفت: آزاد است.

امام فرمود: راست گفتی! اگر بنده بود از آقا و مولای خود می ترسید - و چنین سروصدائی از خانه اش بلند نمی شد -.

و چون کنیز به خانه برگشت، بشر در حالی که بر سفره شراب نشسته بود، پرسید: از چه رو دیر آمدی؟

کنیز جریان عبور موسی بن جعفر علیه السلام را از در خانه و سؤال و جواب حضرت را با خود، شرح داد.

بُشر با سر و پای برهنه از خانه بیرون دوید و به دنبال امام رفت و چون به خدمت آن حضرت رسید، با گریه به عذر خواهی و اظهار شرمندگی پرداخت؛ و بالا-خره به دست آن حضرت از کار خود توبه نمود، پس به خانه برگشت و هر چه وسائل لهو و لعب بود، همه را درهم شکست و از بین برد و برای همیشه (به افتخار آن روزی که با پای برهنه در خدمت امام موسی بن جعفر علیه السلام موفق به توبه شد) با پای برهنه و بدون

اکنون افرادی که دائماً سر و صدای ساز و موسیقی از خانه و مغازه و ماشین آنها بلند است و خود وزن و بچه های خود را با انواع سروصداها و فیلمها و مناظر نامشروع و فسادآور، سرگرم و مشغول می کنند، ببینند راستی بنده اند یا آزاد؟

اگر خود را با دلایل غیرشرعی و حرفهای عامیانه، در شنیدن و گوش دادن بدانها آزاد می دانند، که نویسنده با آنها حرفی ندارد؛

و گرنه در صورتی که خود را بنده بدانند، آن هم بنده خدا و پیرو امامان معصوم، از جمله امام هفتم، پس به حُکم: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً» (2) در پیشگاه خدا مسئول اند و باید منتظر پیامدهای نامشروع آن در دنیا و پاسخ گوئی آن در قیامت باشند.

2 - آزمایش ایمان به نقل محدث برقی

مردی اعرابی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسید و گفت: آمده ام با شما بر اسلام بیعت کنم. پیامبر - به جهت امتحان - فرمود: بیعت می کنم که پدرت را به قتل آوری.

آن مرد چند قدمی رفت و برگشت و گفت: آمده ام دست بیعت به شما داده و مسلمان شوم.

پیامبر فرمود: بیعت بر این که پدرت را بکشی؟

عرض کرد: بلی، این کار را خواهم کرد.

ص: 16

1- الکنی و الالقاب، محدث قمی، ج 2، ص 105؛ نیز منتهی الآمال، محدث قمی، ضمن احوال امام هفتم، فصل دوم، موضوع هفتم.

2- سوره اسراء، 17/36.

« فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : إنا والله لا نأمركم بقتل آبائكم، ولكن الآن علمت منك حقيقة الايمان، وانك لن تتخذ من دون الله وليجه، أطيعوا آبائكم فيما أمروكم، ولا تطيعوهم في معاصي الله» (1)

پیامبر فرمود: والله! هرگز ما شما را امر به کشتن پدرانتان نمی کنیم؛ لکن (با پذیرفتن بیعت مشروط به قتل پدرت) دانستم که ایمان در دلت جایگزین شده و تو تنها خدا را می پرستی، پس شماها از پدرانتان اطاعت کنید، اما در مورد گناه و نافرمانی خدا، تن به فرمان آنها ندهید و گفته آنها را نشنیده انگارید.

3 - آسانتر بودن شمشیر زدن، از طلبِ روزیِ حلال

به روایت محدث عالی قدر کلینی، امام صادق علیه السلام به یکی از موالیان و خدمت گزاران خود به نام «مُصادف» هزار دینار عطا نمود و فرمود: خود را آماده رفتن به مصر کن، و با این پول متاع تجاری برای بردن تهیه نما، که عائله من زیاد شده (و باید هزینه آن را تأمین نمود).

«مُصادف» پس از تهیه متاع مناسب، به همراه تجار به راه افتاد و چون به نزدیک مصر رسیدند، به تجاری که از مصر به مدینه برمی گشتند برخورد نموده و از این که اجناس تجاری آنها در مصر کمیاب است و به اصطلاح بازار فروشش خوبست آگاه شدند.

پس تجاری که عازم مصر بودند با قَسَم اتفاق و تبانی نمودند که متاع خود را به کمتر از دو برابر آنچه خریداری نموده اند بفروشند.

بدین ترتیب «مُصادف» هم اجناس همراه خود را به دو برابر قیمت فروخت، و چون از مصر برگشت، به خدمت امام صادق علیه السلام رفت و دوکیسه

ص: 17

1- محاسن برقی: ج 1 ص 248، بحار الانوار: ج 74 ص 76 حدیث 70 - به نقل از محاسن باکمی اختلاف -.

هزاردیناری تقدیم حضرت نمودوگفت: فدایت شوم! یکی از این دو کیسه، سرمایه ای است که به من سپردید، و کیسه دیگر سود تجاری آن می باشد.

امام فرمود: مگر چگونه تجارتی کردی که معادل سرمایه، سود به دست آوردی؟

«مُصادف» جریانِ توطئه و تبانی در قیمتِ فروش را گذارش داد.

حضرت فرمود: سبحان الله! درباره مردم مسلمان سوگند می خورید که جز براساس ریحِ دینار به دینار با آنها معامله نکنید؟

پس یکی از دو کیسه را برداشت و فرمود: این رأس المال و سرمایه من باشد، اما کیسه دیگر را، پس من به سود این چنانی نیازی ندارم و نمی خواهم.

سپس فرمود: ای مُصادف! مجادله و زد و خورد با شمشیر، آسانتر از به دست آوردنِ (روزی یا مال) حلال است. (1)

4 - آسمان و زمین در چیزی کوچکتر از تخم مرغ

علامه مجلسی به روایت از بزنی آورده است: مردی به نزد امام رضا علیه السلام آمد و گفت: آیا پروردگار تو می تواند آسمانها و زمین و آنچه را - از موجودات - بین آسمانها و زمین است، همه را در تخم مرغی قرار دهد؟

امام فرمود: آری! و در چیزی کوچکتر از تخم مرغ هم می تواند؛ مگر نه این است که آنها را در چشم تو که کوچکتر از تخم مرغ است، قرار داده و هرگاه چشمانت را باز کنی، آسمان و زمین و آنچه را که بین آنها است، می بینی و اگر خدا بخواهد، چشمانت را از دیدن آنها کور و نابینا می کند؟ (2)

ص: 18

1- کافی، ج 5، ص 161؛ بحارالانوار، ج 47، ص 59.

2- بحارالانوار، ج 4، ص 143، به نقل از توحید صدوق.

5 - ابتلاء امیر مؤمنان علیه السلام به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بدان مُبتلا شد

مرحوم شیخ مفید و دیگران با ذکر سند نقل کرده اند در جریان تصمیم عملی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم برای رفتن با گروهی از مسلمانان به مکه معظمه و سربرکشیدن رؤسای مشرکین بر علیه پیامبر و به صلح حدیبیه (مبنی بر انصراف پیامبر از رفتن به مکه در آن سال و رفتن در سال بعد) انجامیدن قضیه،

پیامبر خدا دستور فرمود علی علیه السلام قرارداد صلح بین طرفین را تنظیم نماید تا به امضای هر دو طرف برسد.

امیر مؤمنان علیه السلام نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم. پس سهیل بن عمرو - که خود از رؤسای مشرکین بود و به عنوان نماینده آنها با پیامبر به گفتگو نشست - گفت: با نوشتن بسم الله الرحمن الرحيم موافق نیستم.

پیامبر فرمود: یا علی! بسم الله... را محو کن و (طبق رسم مشرکین) بنویس باسمک اللهم.

امیر مؤمنان عرض کرد یا رسول الله! اگر به خاطر اطاعت شما نبود من چنین کاری نمی کردم و آنگاه بسم الله را محو و به جای آن باسمک اللهم نوشت.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: بنویس هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله این قراردادی است که حکم کرده است بر آن محمد رسول الله...

سهیل بن عمرو برای دومین بار با این عبارت مخالفت کرد و گفت: اگر من تو را به مقام پیغمبری پذیرفته بودم که دیگر اختلافی در میان نبود، باید کلمه «محمد رسول الله» محو گردد و به جای آن محمد بن عبدالله نوشته شود.

پیامبر فرمود: یا علی! آن را محو کن و به جای آن بنویس هذا ما قاضی علیه محمد بن عبداللّه.

امیر مؤمنان علیه السلام با روی سخن به سهیل بن عمرو فرمود: واللّه! او علی رغم تو، به حقّ «رسول اللّه» است.

سهیل گفت: تنها نام او را بنویس تا قرارداد امضاء شود.

علی فرمود: وای بر تو ای سهیل! از کینه توزی خود دست بردار.

در این موقع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: یا علی! کلمه «رسول اللّه» را محو کن و به کلمه «محمد بن عبداللّه» اکتفا نما.

علی عرض کرد: یا رسول اللّه! دست من به محو نام شما از مقام نبوت به پیش نمی رود.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خود، آن کلمه را محو کرد و فرمود: یا علی! از این پس بزودی تو خود همانند من به این امر وادار خواهی شد، که باید نامت را محو کنی. (1)

و پیشگویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مربوط به قضیه حکمین، دنباله جنگ صفین بود که عمرو عاص - رهرو راه سهیل بن عمرو - با کلمه «امیرالمؤمنین» ضمیمه نام مبارک علی، مخالفت کرد و گفت: اگر ما تو را به عنوان امیرالمؤمنین می شناختیم، دیگر جنگ و درگیری نبود. و بالاخره امام امیرالمؤمنین به خاطر برقراری صلح و طبق پیشگویی رسول خدا اجازه داد کلمه «امیرالمؤمنین» از متن قرارداد حذف شود. (2)

در این جا به طور خلاصه می گوئیم این دو ماجرا بیانگر آن است که نخست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و بعدا امام امیر مؤمنان علیه السلام از موضع قدرت و مقام نبوت و امامت به خاطر مصالح اسلام و نشان دادن روش مسالمت آمیز

ص: 20

1- ارشاد مفید: ص 63، مجمع البیان: 9/116؛ تفسیر قمی 2/313، جامع الاحادیث: 111/16-112

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 275.

پیشوای مسلمانان و پیشگیری از دشمنی و لجاجت مشرکین - در صلح حدیبیه - وقاسطین (معاویه و اتباعش) - در جنگ صفین - به حسب ظاهر از موضع خود تنزل نموده و از اصرار بر نوشتن عنوان نبوت و عنوان امیرالمؤمنین، خودداری و گذشت از خود نشان دادند.

و این درسی است برای مقامات عالیه و سرنوشت ساز بلاد اسلامی و مخصوصا شیعه نشین که باید در مقابل سیاست ها و توطئه های شوم دشمنان اسلام و تشیع، قبل از هر چیز مصالح اسلامی را در نظر بگیرند و تا سرحد امکان از رویارویی با دشمن یا در صورت وقوع جنگ از ادامه و گسترش آن جلوگیری نمایند، چه دشمن کارش دشمنی و آشوبگری و مسلمان و شیعه کُشی است.

6 - احساس امنیت از مافوق

محدث عالی قدر طبرسی و دیگران روایت کرده اند: حضرت سجاد علیه السلام دو مرتبه غلام زر خرید خود را صدا زدند و او جواب نداد و چون در مرتبه سوم که او را خواندند جواب داد، فرمود: پسر من! مگر صدای مرا نشنیدی؟

گفت: بلی، شنیدم.

امام فرمود: پس از چه رو جواب ندادی؟

گفت: به خاطر امنیتی که از ناحیه شما احساس می کردم. امام فرمود: حمد و ستایش مختص خدائی باشد که مملوک مرا از ناحیه من در آرامش و امنیت قرار داد. (1)

در صورتی که بسیاری از مردم بر اثر کم ظرفی و غرور شخصی در

ص: 21

1- اعلام الوری: ص 154، ارشاد مفید: ص 275، مناقب سروی: 3/296، بحار الانوار: 46/56.

برخورد این چینی - با نوکر، کُلفت، شاگرد، کارگر و حتی افراد غیرتحت نفوذ - اگر طرف را کتک نزنند، حداقل با فحش و درشت گوئی به وی اعتراض می کنند و گاهی تهدید و توکید به مجازات می نمایند؛ اما امام چهارم و رهبر ما شیعیان چنان بود که خواندیم.

7 - احسان در مقابل آزار

مورخ شهیر ابن جریر طبری سنّی و ابن شهر آشوب شیعی، هردو نقل کرده اند: در ایّامی که هشام بن اسماعیل، امارت مدینه را به عهده داشت، حضرت سجاد، علی بن الحسین علیه السلام را اذیت می کرد. پس چون عزل شد و ولید بر سر کار آمد، دستور داد هشام را توقیف نمایند، تا هرکس از وی شکایت دارد مراجعه کند.

در این موقع هشام گفت: از هیچ کس نمی ترسم، مگر از علی بن الحسین - و این به خاطر اذیت هائی بود که به حضرتش وارد نموده بود - . اما امام سجاد علیه السلام به هنگام توقیف او در درب خانه مروان از آن جا مرور کرد، در حالی که قبلاً به بعضی آشنایان خود (که گویا در توقیف و تعقیب او دخالت داشتند) دستور داده بود حتی با گفتن یک کلمه متعرّض او نشوند، پس همین که هشام از نزدیک علی بن الحسین علیه السلام را دید، فریاد زد: «اللّٰه أعلم حیث یجعل رسالته» (1). خداوند خود و آگاهتر است که مقام رسالتش را در چه محلی قرار دهد.

و در روایت ابن فیاض در کتابش آمده که: زین العابدین به هشام پیغام فرستاد: نظرکن در صورتی که از پرداخت مالی که (به عنوان جریمه یا مجازات یا بدهی به مردم) از تو می خواهند ناتوانی، ما می توانیم آن را پردازیم، پس تواز ناحیه ما و هرکس از ما اطاعت می کند در سعه و

ص: 22

پس در این موقع بود که به هنگام عبور آقا زین العابدین از محل توقیف هشام، ندا درداد: «اللّٰه اعلم حیث یجعل رسالته» (1)

توضیح این مطلب به جاست که امام سجاد علیه السلام در مقابل اذیت و آزارهایی که هشام بن اسماعیل (دائی عبدالملک مروان و والی مدینه از طرف یزید) به حضرتش وارد کرده و فرصت تلافی و شکایت فراهم شده بود، نه تنها با ترک شکایت گذشت و بزرگواری از خود نشان دادند، که به آشنایان مربوطه هم درباره او سفارش فرمود،

و در مرحله سوم از وی خواست که در صورت نیاز به کمک مالی جهت بدهی یا جریمه یا مجازات، به من خبر ده تا من با امکاناتی که دارم آن را ترمیم کنم.

و در مرحله چهارم هم خاطر نشان فرمود از ناحیه کسانی که در جهت اطاعت ما هستند، آسوده خاطر باش که فشاری بر تو وارد نخواهد شد، ففداه نفسی و نفس من یعز علیّ.

8 - احوال پرسی و احسان در برابر فحش و ناسزاگویی

علامه محدّث ابن شهر آشوب نقل کرده است بعضی (از مخالفان و فریب خوردگان بنی امیّه) به امام زین العابدین علیه السلام دشنام دادند، پس غلامان حضرت در صدد تنبیه او برآمدند، اما امام فرمود: رهایش کنید! پس محققاً آنچه از ما مخفی گردید، بیش از آن باشد که درباره ما گفته اند.

سپس روی سخن به دشنام دهنده کرد و فرمود: آیاتورا حاجتی هست؟ آن مرد خجالت زده شد، پس حضرتش لباس خود را به وی عطا کرد

ص: 23

1- تاریخ طبری: 8/61 به نقل از واقدی، مناقب ابن شهر آشوب: 3/301، بحار الانوار: ج 46، ص 94.

و دستور فرمود هزار درهم به او دهند.

وی به راه افتاد که برود در حالی که فریاد می زد: شهادت می دهم که تو پسر رسول الله هستی. (1)

و در روایت اربلی آمده: در برابر دشنام به او فرمود: آنچه از امر ما بر تو مخفی مانده، بیش از آن است که مثلاً بدان پی برده ای و به خاطر آن دشنام دادی. (2)

9- اداء حق و توبه از حق کشی

علامه ورام ابن ابی فراس نوشته است: شخصی از قبیله نخع گفت: به امام باقر علیه السلام عرضه داشتم: من پیوسته تا هم امروز از طرف منذر بن حجاج در بلاد و مراکز تحت نفوذش والی و فرماندار بوده ام.

حالا با توجه به اینکه او از دارودسته بنی امیه و متصدی حکومتِ ظلم و ستم می باشد و من با وی همکاری داشته ام - آیاراهی برای توبه من هست؟ پس امام سکوت فرمود و چون دوباره این مطلب را تکرار نمودم، فرمود: نه، تا وقتی که حق هر صاحب حقی را (که گرفته ای یا پایمال نموده ای آن را) ادا کنی. (3)

این روایت به وضوح بیانگر آن است که مسئولان حکومتی هرگونه خون ناحقی که در راستای حکومتشان ریخته شود، یا ظلم مالی به کسی وارد گردد، یا دیگر حقوق مردم دستخوش غصب و تضییع و تباهی قرار گیرد، آنها باید جواب گوی آنها باشند و بدون اداء حق هریک از این صاحبان حقوق، برای توبه راهی نیست و توبه سر زبانی یا استرضاء خشک لفظی خاصیتی نخواهد داشت.

ص: 24

1- مناقب، ج 3، ص 296؛ بحار الانوار، ج 46، ص 95.

2- کشف الغمّه، ج 2، ص 273؛ بحار الانوار، ج 46، ص 99.

3- نزهه الخواطر، ص 526.

10 - از امام چه باید خواست؟

به نقل علامه اربلی گروهی از صوفیه در خراسان به خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیده و از روی اعتراض گفتند: امیرالمؤمنین مأمون (خلیفه عباسی) درباره آن که خدا امر ولایت را به او واگذار نموده نظر کرد، پس به نظرش رسید شما اهل بیت شایسته ترین مردمی هستید که دیگران به شما اقتدا کنند.

و درباره اهل بیت نظر و تأمل نمود، و شخص شما را شایسته ترین افراد اهل بیت برای اقتداء مردم به او تشخیص داد، و امر امامت را به شما واگذار نمود، در حالی که مردم نیازمند به پیشوا و رهبری باشند که نان خشکیده بخورد، و لباس زبر و خشن بپوشد و سوار بر الاغ شود و بیماران را عیادت کند.

و به طور خلاصه اظهار داشتند که شما (علی بن موسی الرضا) آن چنانکه باید نیستید، و روش شما روش امامت و رهبری نیست.

راوی گوید امام رضا علیه السلام در حالی که به دیوار یا بالش - تکیه داده بود، بلند شد بطور مستقیم نشست، آنگاه فرمود:

یوسف فرزندی یعقوب از پیامبران مابود که قبای دیباج زرنگار و لباسهای زربفت می پوشید و بر اریکه آل فرعون می نشست و حکم صادر می کرد. بدون شک آنچه باید از امام خواست عدل و میانه روی است که هرگاه سخن گوید راست باشد و چون حکم کند عدالت ورزد و آنگاه که وعده نماید وفا کند، و اما لباس و خوراک - در سطح هر چه بالاتر که بوده و تهیه شده از راه حلال باشد - خداوند هرگز تحریم نفرموده است.

سپس این آیه را تلاوت فرمود: «قل من حرم زینه الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق» (1)

ص: 25

1- سوره اعراف، 7/32؛ کشف الغمّه، ج 3، ص 147؛ بحار الانوار، ج 49، ص 275-276 و ج 70، ص 120؛ ابن ابی الحدید، 11/34.

ای پیامبر - بگو چه کسی تحریم نمود زینت و مایه آرایش آن چنانی را که خدا بر بندگانش به وجود آورد و پاکیزه های از رزق و روزی را؟ اکنون قابل توجه است که بدانیم صوفیگری در اسلام از چه تاریخی و بر اساس چه انگیزه ای و به دست چه کسانی و با چه طرز تفکری و چگونه شناختی نسبت به ائمه معصومین و برحق شیعه آغاز شده و با چه راه و رسمی ادامه پیدا کرده.

آنها از یک سو مأمون خلیفه غاصب، زاده خلفای غاصب، (وبعدا قاتل امام رضا علیه السلام) را به عنوان امیرالمؤمنین معرفی و از وی نام برده اند. از سوی دیگری با کمال بی شرمی به اعتراض و رویارویی امام برخاسته و روشهای عوام فریبانه ای را مطرح و تحمیل به حجت خدا نموده که در طول قرنهای سردمداران تصوّف با استفاده از آن روشها مردم را فریب داده و به خود جلب کردند.

و چنین برخوردی با امام هشتم بیانگر آن است که آنها نه با قرآن آشنائی داشتند، و نه با آداب و سنن اسلامی مقرر از ناحیه پیامبر اکرم و مورد عمل او، و نه با احادیث فراوان و معتبری که علما و محدثین سنی و شیعه از رسول خدا درباره معرفی ائمه اثنا عشر و اسامی و مشخصات یک یک آنها نقل کرده اند.

و اما فرق صوفیه متظاهر به تشیع، پس از صوفیه اهل تسنن انشعاب یافته و اصل تصوف در اسلام نه تنها از ناحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه معصومین شیعه هیچ گونه تأییدی نشده، بلکه صدها و صدها روایت - مبنی بر تخطئه و مذمت و جدائی آنها از اسلام واقعی و امامان شیعه - از ناحیه آنان صادر و ثبت و ضبط گردیده که تنها کتاب «اثنا عشریه» محدث عالیقدر شیعه و صاحب «وسائل الشیعه» مرحوم شیخ حرّ عاملی شامل

تعدادی حدود هزار حدیث درباره صوفیه و تخطئه از تصوف است.⁽¹⁾

جالب توجه آن که اقطابی را هم که به عنوان حامل اسرار ولایت و واسطه بین خود و مثلاً امام رضا معرفی می کنند، تعدادی از آنها سنی و مخالف امامت ائمه اثناعشر شیعه بوده و آنها نمی توانند دارای چنین سیمتی باشند، و این رشته سر دراز دارد، که این مجموعه بیش از این ظرفیت بحث از آن را ندارد و چه بهتر به مصادر مربوطه مراجعه شود.⁽²⁾

11 - ارزش فرمانروایی و قیمت کفش پاره

به نقل سید رضی در موقعی که امام امیر مؤمنان علی علیه السلام با لشکریانش به جنگ جمل می رفت، در نزدیک بصره به محلی که نامش «ذی قار» بود فرود آمد، عبدالله بن عباس گوید: بر آن حضرت وارد شدم دیدم نشسته و کفش پاره خود را وصله میزند، به من فرمود: ارزش این لنگه نعلین چقدر است؟
گفتم: ارزشی ندارد.

فقال عليه السلام: «والله ليهي أحب إلي من إمرتكم إلا أن أقيم حقاً أو أدفع باطلاً»⁽³⁾

فرمود: «به خدا قسم این لنگه نعلین در نظر من محبوبتر از حکومت و فرمانروایی بر شماست، مگر آن که حقی را برپا نمایم، یا باطل و بیدادی را براندازم».

ص: 27

1- این کتاب برای دومین بار به سال 1408 در 207 صفحه در مطبعه علمیه قم به چاپ رسیده.

2- حدیقه الشیعه، مرحوم مقدس اردبیلی، ص 556-606، چاپ علمیه اسلامیة تهران؛ تاریخ تصوف، دکتر قاسم غنی، چاپ 1322 و 1330 ش تهران؛ تحقیق و بررسی در تاریخ تصوف، آقای عمیدزنجانی، چاپ آخوندی تهران.

3- نهج البلاغه، خطبه 33؛ شرح ابن ابی الحدید، 2/185.

12 - از رگ گردن به ما نزدیک تر

همچنان که اهل تسنن آمد و رفت مردم را از جلو رویشان در حال نماز غیر خوشایند و مکروه می دانند و در مسجد الحرام و مسجد النبی بطور فراوان و علنی دیده می شود افراد نمازگذار با ترش روئی و دست دراز نمودن در مقابل عابرین از عبور آنها جلوگیری می کنند، ابوحنیفه - بنیانگذار فقه حنفی - وارد محضر امام صادق علیه السلام شد و از روی اعتراض عرض کرد: فرزندت موسی را دیدم نماز می خواند و مردم از جلو رویش آمد و رفت می کنند ولی او متعرض مردم نمی شود و به نماز ادامه می دهد! امام صادق علیه السلام دستور داد: موسی را بگوئید بیاید. و چون آمد، امام گفته ابوحنیفه را مطرح فرمود تا فرزند گرامیش موسی، خود اعتراض بی جای او را رد و پاسخ گوید.

پس موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: بلی پدرم! آن کسی که من برای او نماز می خوانم به من نزدیکتر از مردم عابر از جلو رویم باشد، خداوند فرماید: «ونحن أقرب إلیه من حبل الوريد» (1) ما - نسبت به انسان - از رگ گردن به او نزدیکتریم.

و بنابراین عبور مردم مانع از نماز و فاصله انداز بین خدا و نمازگزار نخواهد بود.

پس امام صادق فرزند عزیزش موسی را (که در سن کودکی یا نوجوان بود) در بغل گرفت و فرمود: پدر و مادرم به فدایت، ای سپرده شده اسرار! (2)

اما ابوحنیفه از این جواب قاطع قرآنی و دندان شکن چه اندازه خوار و خجل شد، خدا می داند!

ص: 28

1- سوره ق، 50/16.

2- مناقب، ج 4، ص 311.

13 - از نوکیسه قرض مکن

به روایت کلینی از حفص بن بختری، مردی به نام قهرمان که گویا از خدمه امام صادق علیه السلام بود با مراجعه به فروشنده طعام و حبوبات خواست چیزی (مثلاً مقداری گندم یا جو یا برنج) برای آن حضرت قرض کند تا به وقت دستیابی به محصولات زراعی، آن را مسترد نماید.

پس او درباره چگونگی استرداد و مدت برگرداندن آن یا دیگر امور مربوطه بگومگو و اصرار نمود، و چون امام از ماجرا آگاه شد، فرمود: مگر تو را از قرض نمودن از افراد نوکیسه و تازه به دوران رسیده نهی نکردیم؟! اکنون تو به سراغ چنین کسی رفته ای که از روی تنگ نظری و خورده گیری با تو برخورد می کند. - (1)

امام باقر علیه السلام خطاب به ابو حمزه ثمالی فرمود: حاجت خواهی از تازه به دوران رسیده، مانند درهمی باشد در دهن افعی که تو بدان نیازمندی و از ناحیه آن در خطر. (2)

نیز امام صادق علیه السلام در روایتی به داوود رقی فرمود: ای داوود! اگر دستت را تا آرنج در دهن اژدها داخل کنی، بهتر است از حاجت خواهی از نوکیسه. (3)

آری! این جمله شایع در بین مردم که: از نوکیسه قرض مکن و چون قرض کردی خرج مکن. و باید ریشه اش همان فرموده های امام باقر و امام صادق علیهما السلام باشد.

ص: 29

1- وسائل الشیعه، کتاب التجاره، باب 26، باب کراهه طلب الحوائج من مستحدث النعمه؛ اختصاص مفید، ص 232، فقط حدیث سوم؛ مستدرک نوری، 13/267.

2- مصادر سابق.

3- مصادر سابق.

شیخ طوسی به نقل از مردی که در محضر امیر مؤمنان علیه السلام حضور داشت آورده است: پیرمردی نابینا پیش آمد و درخواست کمک نمود.

امیر مؤمنان از حاضران مجلس پرسید: این کیست و حالش از چه قرار است؟

گفتند: یا امیرالمؤمنین! این مرد نصرانی است. و چنان وانمود کردند که نباید چیزی به او داده شود.

امام فرمود: عجب! تا وقتی که توانائی کار داشت از وی کار کشیدید و اکنون که سالمند و ناتوان گردیده وی را به حال خود نهاده اید، گذشته این مرد حاکی از آن است که در ایام توانائی کار کرده و خدمت نموده است. آنگاه دستور فرمود از محل بیت المال به او انفاق گردد و مقرری پرداخت شود. (1)

همان طوری که ملاحظه می شود، این روایت اضافه بر اشمال بر اصل انفاق مورد سفارش امام امیر مؤمنان علیه السلام، سرنخی است برای حقوق بازنشستگی در اسلام و این که افراد مورد استفاده افراد یا محیطهای مختلف پس از سالمندی و ناتوانی از اشتغال بکار، نباید محروم و مبتلا به گدائی و سربرار جامعه شوند، بلکه باید از بیت المال هم که باشد نسبت به افراد بیکار و ناتوان، نه بیعار و ولگرد کمک شود، هر چند نصرانی باشد.

ص: 30

شیخ طبرسی با ذکر عالی ترین سند از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هنگامی که مأمون علی بن موسی الرضا علیه السلام را به سِمَت ولایت عهدی نصب نمود، دربانِ خانه حضرتش داخل شد و گفت: گروهی به دربِ خانه آمده و می گویند ما شیعه علی هستیم و اجازه ورود می خواهند.

امام رضا علیه السلام فرمود: هم اکنون من مشغول هستم، و دستور داد ایشان را برگردان. ولی آنها مجدداً و بطور مکرر ده ها مراجعه کردند و امام همچنان اجازه ورود و ملاقات به آنها نمی داد، تا بعد از دو ماه درحالی که ناامید از نیل به مقصود بودند، آمدند و گفتند: به مولای ما بگو ما شیعه پدر شما علی بن ابی طالب علیه السلام هستیم، و این راه ندادن به ما سبب شماتت دشمنان ما نسبت به ما خواهد شد، ما از این منطقه برمی گردیم درحالی که به خاطر خجالت و ممنوع الملاقات شدن از طرف شما، دشمن شاد گردیده و باید از شهر و دیار خود هم فرار کنیم، تا مبادا مورد سرزنش آنان واقع شویم.

پس امام دستور فرمود به آنها اجازه ورود داده شود.

و چون وارد شدند، امام نه جواب سلام به آنها داد و نه اجازه نشستن.

پس آنها به حال ایستاده در جای خود ماندند و گفتند: یابن رسول الله! این چه جفای عظیم و خفتی است که بعد از دو ماه راه ندادن به ما اکنون دست به گریبان آن شده ایم؟!

امام رضا علیه السلام فرمود: بخوانید: «و ما أصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم و یعفو عن کثیر» (1)

ص: 31

والله در این برخورد (گویا مقصود حضرت اجازه ورود ندادن به آنها بود) اقتدا نکردم، مگر به پروردگارم و به رسولش و به امیرالمؤمنین و دیگر پدران طاهرینم بعد از او، آنها بر شما عتاب و ملامت کردند، پس من هم بدانها اقتدا نمودم.

افراد وارد بر حضرت گفتند: به خاطر چه چیز ما را عتاب کردند؟

امام فرمود: به خاطر ادعای شیعه علی بودن شما، وای بر شما! همانا که شیعه او حسن، حسین، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و محمدبن ابی بکر بودند، که از دستورات حضرتش سرپیچی نکردند، در حالی که شما در بیشتر اعمال با او مخالفت نموده و در بسیاری از فرائض و واجبات تقصیر کرده اید و به بزرگترین حقوق برادران خود اهانت نموده و آن جا که تقیه واجب نیست تقیه می کنید و در جایی که ناگزیر از تقیه اید آن را ترک می نمائید، (و خلاصه شیعه بودن شما اسم بی مسما است).

اگر از اول می گفتید ما موالی و محبان علی هستیم و دوستانش را دوست می داریم و با دشمنانش دشمن هستیم من منکر نمی شدم.

لکن دعوی تشیع، دعوی مرتبه شریفه و مقام والایی باشد که اگر عمل شما، گفته شما را گواهی نکند، هلاک خواهید شد، مگر آن که رحمت پروردگارتان آن را تدارک و ترمیم نماید. آنها گفتند: یابن رسول الله! اکنون از گفته خود استغفار و توبه می کنیم، و همچنانکه مولای ما به ما تعلیم داد، می گوئیم ما محبان شما و محبان دوستان شما و دشمنان دشمنانتان هستیم.

امام رضا علیه السلام فرمود: مرحبا به شما برادران من و اهل و د و دوستیم! آنگاه آنها را به پیش خواند و همچنان آنها را به خود نزدیک فرمود تا به خود چسبانیدشان.

سپس به دربان خود فرمود: چند بار اینها آمدند و راهشان ندادی؟ گفت: شصت بار.

امام فرمود: شصت مرتبه پی در پی به سراغ ایشان می روی و هر مرتبه برایشان سلام می کنی و سلام مرا به آنها می رسانی، چه بدون شک گناهان خود را با استغفار و توبه محو کردند و به خاطر محبتشان با ما و موالاتشان، مستحق کرامت شدند، پس امور آنها و عائله های آنها را بررسی کن و ایشان را - به حساب من - از حیث نفقه و هزینه زندگی و دفع مشکلات در گشایش و رفاه قرار ده. (1)

16 - اعتماد به شراب خوار

به نقل کلینی، اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام مقداری پول نقد داشت، پس چون اطلاع پیدا کرد مردی قریشی از اهل مدینه عازم سفر به کشور یمن است، به فکر افتاد از این فرصت استفاده نماید و پولی را که در اختیار دارد به وی دهد تا قدری سوغات یا اجناس تجارتهی از یمن برای وی خریداری کند.

اسماعیل این مطلب را به عنوان مشورت با پدرش امام صادق علیه السلام در میان نهاد و از حضرتش نظر خواهی کرد.

امام فرمود: مگر نمی دانی که این شخص شرابخوار است؟

اسماعیل گفت: من خود ندیده ام که او شراب بنوشد، اما مردم می گویند وی شرابخوار است، حالا از کجا که مردم راست بگویند؟

وانگهی بر فرض آن که این حرف راست باشد، چه مانعی دارد کاری به او مراجعه شود؟

امام فرمود: نه صلاح نیست پولت را به دست این مرد بدهی. اسماعیل به رأی مخالف پدر بزرگوارش ترتیب اثر نداد و تمام اندوخته خود را یک جا تسلیم آن مرد قریشی کرد و از وی خواست تا از

ص: 33

یمن برای او جنس خریداری کند.

اما پیش بینی امام که موافق با احتیاط هم بود به حقیقت پیوست، و مرد قریشی تمام پولها را حیف و میل کرد و حتی یک درهمش دستگیر اسماعیل نشد و او از این پیشامد پیوسته ناراحت و غصه دار بود تا وقتی که موسم حج فرارسید و امام و اسماعیل هردو به حج رفتند.

روزی اسماعیل در حال طواف بود که امام صادق علیه السلام او را از عقب برانداز می کرد و متوجه شد اسماعیل پیوسته از خدا مسئلت می کند در مقابل از دست دادن پولها و خسارتی که به دست خود دامنگیرش شده او را پاداش دهد و جای ضررش را پُر نماید.

حضرت از وسط جمعیت خود را به وی رسانید و با دست پشتِ شانه او را به نرمی فشرد و فرمود:

فرزندم! بی جهت از خدا چیزی نخواه، تو هیچ گونه حقی بر خدا نداری و نباید که از وی اجر و تلافی خسارت وارده را طلب کنی، چه تو می دانستی کسی که او را امین مال خود قلمداد کردی شراب خوار است و نباید به وی اعتماد نمود، اینک که چنین شده است، خود کرده را تدبیر نیست.

اسماعیل گفت: من خود شراب خواری او را ندیده بودم و فقط از مردم شنیده بودم و معلوم نبود که مردم راست می گویند.

امام فرمود: فرزندم! خداوند در قرآن مجیدش فرماید: «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» (1)، گفتار مؤمنین را براستی تلقی کنید و هنگامی که مؤمنین درباره چیزی شهادت دادند، شهادت آنها را بپذیرید و بر شرابخوار اعتماد نکنید، چه خداوند در کتاب عزیزش مردم را با ایراد آیه شریفه: «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالِكُمْ» (2)، از دادن اموال خود به سفهاء و

ص: 34

1- سوره نساء، 4/5.

2- سوره توبه، 9/61.

نادانان بر حذر فرموده است. اینک بگو سفیهی بالاتر از شرابخوار سراغ داری (که گذشته از ممنوعیت شرعی شرابخواری، آدمی با خوردن آن عقل خود را از دست بدهد و بحال مستی و بی شعوری درآید)؟

آنگاه فرمود: به پیشنهاد شرابخوار در امر ازدواج نباید ترتیب اثر داد، و میانجیگری و وساطت او را نباید پذیرفت و در مورد امانت و سپرده نباید وی را امین دانست، بنابراین کسی که شارب الخمر را امین مال خود داند و او مال وی را حیف و میل کند، چنین کسی حقی بر خدا ندارد، تا از خدا پاداش مصیبت بخواهد یا جبران ضررهای وارده را مطالبه کند. (1)

17 - اگر او امام و رهبر بود، پس...

علامه ابن شهر آشوب آورده است حضرت علی علیه السلام نظرش به زنی افتاد که مشک آبی را به دوش نهاده و می رود، پس مشک را از وی گرفت و در محلی که می خواست برای وی برد و چون از حالش جو یا شد، گفت: علی بن ابی طالب شوهر مرا به بعضی مرزها اعزام نمود و کشته شد و چند بچه یتیم برای من برجای نهاد و چون اندوخته و سرمایه ای برای اداره آنها نداشتم، ناگزیر تن به خدمت مردم داده ام.

علی علیه السلام به راه خود برگشت و شب را با حالت نگرانی و تشویش خاطر گذراند و چون صبح شد با زنبیلی از طعام و مواد غذایی (همانند گوشت، آرد و خرما) به سراغ آن زن رفت، پس در بین راه کسی از اصحاب یا شیعیان برخورد به امام کرد و گفت: این زنبیل را به من دهید تا من آن را حمل کنم.

فرمود: کیست که روز قیامت بار وزر و وبال مرا بدوش کشد؟ - و من خود باید آن را حمل کنم - و بالاخره به در خانه آن زن رفت و در را کوبید،

ص: 35

و چون آن زن گفت: کیست کوبنده در؟ فرمود: در را باز کن من همان بنده ای هستم که دیروز مشک آب را برای تو حمل کردم و اکنون هم برای بچه ها چیزی با خود آورده ام.

پس در را باز کرد و گفت: خدای از تو راضی و خشنود باد! و میانه من و علی بن ابی طالب حکم کند!

علی علیه السلام داخل خانه شد و فرمود من دوست دارم کسب ثواب نمایم، پس تو به خمیر کردن آرد و پختن نان مشغول شو و سرگرم نمودن بچه ها را به من واگذار، یا بچه ها را خود مشغول ساز تا من به پختن نان پردازم.

آن زن گفت: من به پختن نان آگاهتر و تواناترم و این تو و بچه ها، تا من از کار پختن نان فارغ شوم.

علی علیه السلام هم مقداری گوشت برای بچه ها پخت و همچنانکه لقمه های گوشت پخته و خرما را در دهن یکی از بچه ها می نهاد و بچه آن را می خورد، می فرمود: ای پسر! علی را بدانچه بر شما گذشته است حلال کنید و به اصطلاح از بچه ها حلالیت می طلبید، و همین که خمیر آماده پختن نان شد آن زن گفت: ای بنده خدا! تنور را روشن کن.

پس حضرتش مبادرت به روشن کردن تنور نمود و چون شعله آتش از آن بلند شد صورت خود را به نزدیک شعله ها قرار داد و با روی سخن به خود گفت: ای علی! هم اکنون بچش، این داغی آتش کیفر کسی باشد که به ارامل و ایتم نرسیده و وضع آنها به تباهی کشیده شده!

در این موقع زنی از آشنایان و همسایگان مادر بچه ها وارد شد و چشمش به آن حضرت افتاد و حضرتش را شناخت و به آن زن گفت: وای بر تو! این مرد امیر مؤمنان است.

پس آن زن تازه امام امیرالمؤمنین علیه السلام را شناخت و از فرط ناراحتی و خجالت گفت: وای منک یا امیرالمؤمنین، و با این سخن از شناختن ایشان و گفته های خود درباره حضرتش و به کار گرفتن ایشان در

بچه داری پوزش خواست.

امیرمؤمنان هم با گفتن: بل و احیای منک یا أمه الله فیما قصرت فی امرک، از قصوری که از حضرتش نسبت به آن زن و بچه های یتیمش سرزده معذرت خواهی نمود. (1)

راستی اگر او امام و رهبر بود پس دیگران چکاره بودند و چگونه دعوی امامت و رهبری می کردند.

آری این بهترین درسی است برای عموم مسئولان حکومتی به طور کلی و به ویژه در مورد خانواده های ایتام و آسیب دیدگان که گاهی با شنیدن یک سخن تند و از روی ناراحتی و فشار زندگی، فوراً عکس العمل منفی و کیفی از خود نشان می دهند و با فحاشی و طرد افراد و راه ندادن واردین را به محل کار و حتی دیگر روشهای غیرانسانی نسبت به افراد مُراجع و بیچاره برخورد می نمایند.

و این در حالی است که باید یک چنین برخورد انسانی علی را از موضع زمامداری حکومت اسلامی با یک زن یتیم دار و تندزبان و هم با دیگر افراد، سرمشق زندگی و مسئولیت شغلی قرار دهند.

18 - امام سجّاد و جذامیها

شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: امام علی بن الحسین (سجّاد) علیه السلام در بین راهی برخورد به چند نفر جذامی و مبتلا به خوره نمود، که سر راه نشسته و در حال خوردن غذا بودند، پس به آنها سلام کرد و از آنها رد شد،

آنگاه با خود فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ» خداوند دوست ندارد متکبران را.

ص: 37

پس به خاطر فرار از تکبر به سوی ایشان برگشت و فرمود: من اکنون روزه دار هستم (که معذور از خوردن چیزی با شما می باشم) سپس آنها را به خانه خود دعوت کرد و فرمود شماها به خانه من بیائید. آنها هم (در همان ساعت یا بعدا) به خانه امام سجاد رفتند و حضرتش هم آنان را اطعام نمود و هم با اعطاء کمک مالی از آنها دلجوئی فرمود. (1)

اکنون این سؤال مطرح است که آیا روش امام چهارم و چگونگی برخوردش با یک عدّه افراد بیچاره و مبتلا به خوره، برای شیعیان سرمشق نیست، که در برخورد با چنین افرادی عکس العمل انسانی و عاطفی از خود نشان دهند و دست کم با احوال پرسی و کمک جزئی هم که باشد، این گونه افراد را خوشحال و خرسند نمایند؟

19 - امام شیعیان و مرد سیاهپوست

علامه ابن شعبه حرّانی آورده است: امام موسی بن جعفر علیه السلام بر مرد سیاهپوست زشت روئی گذر نمود، پس بر وی سلام کرد و نزد او نشست و مدّت طولانی با آن سخن گفت و چون خواست از نزدش برود آمادگی خود را در برآوردن حوائجش اعلام فرمود. در این موقع بعضی از حاضرین از روی تعجب و استبعاد گفتند: یابن رسول الله! - شما با آن مقامی که دارا هستید - برای چنین کسی فرود می آئید و با او می نشینید؟! امام علیه السلام فرمود: - چرا که نه؟ - او یکی از بندگان خدا و برادری باشد، به حکم کتاب الهی، همسایه ایست با ما در بلاد خدا، بهترین پدران (آدم)

ص: 38

1- امالی طوسی، ج 2، ص 285؛ بحار الانوار، ج 75، ص 16؛ جامع الاحادیث، ج 16، ص 245.

و بهترین ادیان (اسلام) او را به ما پیوند و ارتباط داده است و شاید روزگار حوائج ما را در اختیار او قرار دهد، پس در حالی که ما نسبت به او روی خوش نشان نداده ایم او ما را در جلوی رویش متواضع و دست به گریبان حوائج خود ببیند. (1)

اکنون می گوئیم آیا روش حجت خدا و جامع همه گونه کمالات و مایه های تقدم و برتری بر همه خلق جهان، در برخورد با یک سیاهپوست بدمنظر آفریقائی درس نیست که ما مردم هریک با کمترین و نازلترین مایه امتیاز خانوادگی یا شغلی یا پستی یا عملی، دیگر کسی را به حساب نمی آوریم و با یک دنیا غرور و پشت کردن به وظائف انسانی و اسلامی با بندگان خدا برخورد می کنیم و همه را حقیر و کوچک می شماریم؟!

20 - امتیاز غیر قابل برابری

علامه ابن شهر آشوب به روایت از امام صادق علیه السلام آورده است که بین امام حسین علیه السلام و برادرش محمد بن حنفیه بگومگویی بوقوع پیوست، پس محمد بن حنفیه نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت، بدین گونه:

«امّا بعد ای برادر من! بدون شک پدر من و پدر تو علی است و درین جهت نه تو بر من برتری داری، نه من بر تو، و مادر تو فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است که اگر سراسر زمین مملوّ از طلا و ملک مادر من بود با مادر تو برابری نمی کرد.

پس هنگامی که نامه مرا خواندی به نزد من آی تا مرا از خود راضی و خوشنود کنی، چه تو از من به فضل و برتری شایسته تری. والسلام علیک و رحمه الله و برکاته».

ص: 39

1- تحف العقول، ص 413، آخر بخش ویژه امام موسی بن جعفر.

امام حسین علیه السلام پیشنهاد و خواسته برادر را پذیرفت و به نزد وی رفت و دیگر هیچ گاه روابط بین آن دو به اختلاف و کدورت نیانجامید. (1)

ناگفته پیداست که امام حسین علیه السلام هم با تقدّم سیدنی و هم با تقدّم زادگی فاطمه زهراء علیها السلام که محمد بن حنفیه خود بدان اعتراف نمود، تواضع و گذشت از خود نشان داده و اعتراف محمد بن حنفیه را به موقعیت حضرت فاطمه علیها السلام با ترتیب اثر دادن به نامه او تلافی فرمود.

21 - امیرالمؤمنین یا لقب آسمانی

علامه ابن شاذان قمی از ابن عباس روایت نموده که گفت: در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بودیم، پس علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد و گفت: السّلام علیک یا رسول الله.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: و علیک السّلام یا امیرالمؤمنین و رحمه الله و برکاته.

علی عرض کرد: یا رسول الله! شما خود زنده هستید و مرا به عنوان «امیرالمؤمنین» خطاب می فرمائید!

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آری من زنده ام و تو را به عنوان «امیرالمؤمنین» خطاب می کنم، و تو یا علی! دیروز در حالی که من با جبرئیل مشغول صحبت بودم از نزدیک من گذشتی و سلام نکردی، پس جبرئیل گفت: از چه رو امیرالمؤمنین از نزدیک ما مرور نمود و سلام نکرد؟ به خدا سوگند! اگر سلام کرده بود ما پاسخ سلامش را می دادیم.

علی گفت: یا رسول الله! من دیدم شما با دحیه خلوت نموده، سرگرم صحبت هستید، پس خوش نداشتم رشته صحبت شما را - با سلام کردن -

ص: 40

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: او دحیه نبود، بلکه جبرئیل بود و من از او پرسیدم: چگونه علی را امیرالمؤمنین نامیدی؟

جبرئیل گفت: خداوند در غزوه بدر به من وحی فرمود: بر محمد فرود آی و او را امر کن که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را دستور دهد در صحنه جنگ بین صفین جولان دهد و کَرّ و فَرّ نماید، چه ملائکه دوست دارند او را در حال جولان بین دو صف (مسلمانان و مشرکان) ببینند، پس در آن روز خدای تعالی از عالم بالا امیرالمؤمنین نامید.

بنابراین تو یاعلی! امیر کسانی باشی که در آسمانند و امیر کسانی که در زمینند و امیر کسانی که در گذشته اند و امیر کسانی که باقی هستند، پس نه پیش از تو امیری بوده و نه بعد از تو امیری خواهد بود، زیرا جایز نباشد کسی که خدای تعالی بدین نام او را نامگذاری نکرده خوانده شود. (2)

همچنانکه ملاحظه می کنید، بخش مربوط به سلام نکردن علی و علت آن، بیانگر آن است که هم علی علیه السلام در درجه اعلائی مراقبتهای اخلاقی بود و حتی سلام کردن و سلام نکردنش به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حساب شده بود، و هم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روی تمام شئون علی توجه و مراقبت داشتند که مبادا خطا و قصوری از علی سرزند و کاری حساب نشده از وی بروز کند، و راستی همین مایه های اخلاقی و دیگر مزایا و

ص: 41

1- علامه مجلسی در بحارالانوار (37/326) به نقل از «حجه التفضیل» ابن اثیر آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به اصحابش فرمود: هرگاه دیدید دحیه کلبی نزد من است، کسی بر من وارد نشود. و دحیه کلبی رضیع و همشیر با پیامبر اکرم و مردی بود زیبا صورت ترین مردم و نوعاً جبرئیل به شکل دحیه بر رسول خدا نازل می شد و با حضرتش صحبت می کرد.

2- مأه منقبه، ابن شاذان، منقبت 26؛ الیقین، باب 79، ص 58؛ مناقب سروری، ج 1، ص 547؛ غایه المرام، ص 18، حدیث 12؛ مدینه المعاجز، ص 8، بحارالانوار، ج 37، ص 307، شماره 39.

روشهای معنوی علی بود که خداوند او را به لقب امیرالمؤمنین مفتخر و مختص فرمود.

اما رقبای علی و خلفای بنی عباس و بنی امیه که هر یک غرق در فسق و فجور و آلوده به صدها نوع انحراف عقیدتی و عملی و اخلاقی بودند، همه و همه آنها امیرالمؤمنین دروغین، بلکه امیرالفاسقین و امیرالکافرین بودند و در مصادر حدیثی اهل تسنن نیز روایات فراوانی نقل شده که لقب «امیرالمؤمنین» از طرف خداوند به علی بن ابی طالب اختصاص داده شد، که حتی دیگر ائمه معصومین علیه السلام اجازه نمی دادند کسی آنها را با این لقب بخواند، تا چه رسد به زمامداران زوری و خلفای جور.

22 - انفاق از راه دزدی، یا کسب ثواب از راه گناه

شیخ طبرسی به روایت از امام عسکری علیه السلام از پدرانش از امام صادق علیه السلام حدیثی آورده که به طور خلاصه فرمود: برخورد به مردی نمودم که مردم دم از شخصیت علمی و تقوایی او می زدند و من خوش داشتم به طوری که نفهمد او را بینم و چگونگی راه و رسمش را برانداز نمایم.

پس به دنبال او رفتم تا آن جا که به دکان نانوائی رسید و با اغفال شخص نانوا دو قرص نان سرقت نمود و به راه افتاد، و چون به انار فروش رسید او را هم اغفال و دو دانه انار از وی دزدید و به راه خود ادامه داد.

من تعجب کردم که این چه کاری است؟ مگر آن که معامله ای در بین بوده باشد، و بالاخره عبورش به مریضی افتاد، پس نانها و انارها را جلو او نهاد و باز به راه خود ادامه داد تا در بقعه ای از صحرا فرود آمد. در این موقع من پیش رفتم و جریان شنیدن و صفش را و علاقه به

دیدنش و نان و انار دزدیش و دادنِ آنها را به مریض از آغاز تا انجام برای وی شرح دادم و از روی اعتراض گفتم: این انفاق از راه دزدی بر چه مبنائی است؟

پس با پرس و سؤالی که به وقوع پیوست مرا شناخت و گفت: شرفِ اصالت و خانوادگی تو (در مقابلِ جهل به آنچه بر آن مُشْرِف شده ای و ترک نمودن تو علمِ جدّ و پدرت را به دلیلِ تخطئه از کار پسندیده من) چه سودی برای تو خواهد داشت؟!

و در پاسخ اعتراض به انفاق از راه دزدی، به گفته قرآن: «من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزي إلا مثلها» (1)

استدلال نمود، که خداوند هرکار نیکی را به ده برابر وعده پاداش داده، و هرکار بد و ناپسندی را به یک برابر و مثلش، و من با دزدیدنِ چهار عدد نان و انار مرتکب چهار سیئه شدم و چون آنها را انفاق کردم، مجموعاً چهل حسنه پاداش آن باشد، که چهار تایی آن مقابلِ چهار سیئه قلمداد شود و الباقی سی و شش حسنه برای من خواهد بود.

من گفتم: مادرت به عزایت بنشیند! تو جاهل به کتاب الهی هستی، مگر نشنیده ای که خدای عزوجل فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (2)، جزاین نیست که خداوند - هرکار نیکی را - تنها از افراد باتقوای پذیرد و بس.

تو با سرقتِ چهار عدد نان و انار، چهار سیئه مرتکب شدی و چون آنها را بدون اجازه صاحبش به دیگری دادی، چهارگناه به گناهان قبلی خود افزودی، دیگر کجا و چگونه چهل حسنه در برابر چهار گناه کسب کردی؟! پس شروع کرد به ناسزاگوئی که من او را رها نموده و برگشتم. (3)

ص: 43

1- سوره انعام، 6/160.

2- سوره مائده، 5/27.

3- احتجاج طبرسی، ص 200، چاپ نجف؛ بحار الانوار، ج 47، ص 238-239.

آری، بسیاری از افرادی که با یک چنین منطقی پوچ و دلخوش کُن عوام، با ارتکاب گناه (آن هم نه در حد سرقت چند دانه نان و انار، که در حد محکومیت به سخت ترین حدود اسلامی) در صدد کسب ثواب بر می آیند و وزر و وبالی هرچه سنگین تر بر دیگر وزر و وبالهای خود می افزایند که تشریح موارد آن منافی با ظرفیت محدود این کتاب است.

23 - انگیزه خودداری از قتل دشمن

علامه سروری - به نقل از طبری - آورده است: امیر مؤمنان علی علیه السلام در یکی از جنگهای ایام هجرت، طلحه عبدری را که (گویا از قبیله قریش و عموزاده های دور و با واسطه او بود و) به رویارویی و مقاتله حضرت برخاسته بود، با ضربه ای بر زمین انداخت، اما از قتلش خودداری کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از علت خودداری او از اقدام به کشتش سؤال فرمود.

امیر مؤمنان علیه السلام پاسخ داد: «إِنَّ ابْنَ عَمِّي نَاشَدَنِي اللَّهَ وَالرَّحِمَ، حِينَ كُشِفَتْ عَوْرَتُهُ، فَاسْتَحْيَيْتُهُ»⁽¹⁾.

وقتی پسر عمم بر زمین افتاد و عورتش کشف شد، مرا به خدا و عالم رحمت سوگند داد که او را نکشم، پس من حیا نموده و از قتلش گذشتم.

اکنون این سؤال مطرح است که برخورد این چنینی امیر مؤمنان علیه السلام را - در رویارویی با یک مشرکی که به قصد جان حضرتش قیام نموده و به طور ساده با یک ضربه شمشیر کشته می شد - به چیزی جز احترام به نام خدا و نشان دادن ارزش عالم رحمت و انعطاف نسبت به حال ذلت مکشوف العوره شدن طلحه، می توان تفسیر کرد؟

آری، این جاست که بیش از هرکس، پیروان امام باید از روش آن

ص: 44

حضرت (در رابطه با مطرح شدن نام مقدس الهی و موضوع رحمت و به حال ذلت درآمدن طرف درگیر) حتی در مورد کفار و مشرکین درس بیاموزند و انعطاف از خود نشان دهند.

ص: 45

علامه سروی آورده است یک وقتی حضرت رضا علیه السلام وارد حمام شد، پس مردی که داخل حمام بود از او خواست که بریدنش کیسه کشد. امام بدون آن که چیزی بگوید یا دم از مقام والای خود زند، مشغول کیسه کشیدن بر بدن وی شد، ولی با برخورد احترام آمیز افراد تازه وارد، یا آنهایی که قبلاً در حمام بودند، نسبت به امام، یک مرتبه آن مرد به خود آمد و امام را شناخت و جاخورده و خجلت زده شد و شروع به عذرخواهی کرد.

اما امام نه تنها به طیب خاطر او پرداخت، که دست از کیسه کشیدن هم برنداشت و به کار خود ادامه داد، تا وقتی که آن مرد از روی ناراحتی خود را عقب کشید و مانع کار حضرت شد. (1)

اکنون با توجه به این که این قضیه قصه نیست، بلکه یک خاطره تاریخی و محتوای حدیث برخوردار از سند است، این سؤال مطرح است که چه کسی را از شخصیت‌های ریاستی یا علمی یا مالی در درجات مختلف یا از طبقات معمولی و افراد ضعیف می توان معرفی نمود که به هنگام چنین برخوردی همانند امام هشتم علیه السلام آن گونه عکس العمل از خود نشان دهد؟

در حالی که افراد در سطح کارگر و خدمتکار هم که باشند در برابر این گونه اتفاقات و برخوردها نه تنها تن به کیسه کشیدن و باری بر دوش نهادن نمی دهند، که حداقل با تندی و خشونت طرف را هدف حمله زبانی و اعتراض قرار می دهند که چرا مثلاً طرف خود را نشناختی، و مگر من دلاک حمام یا حمام یا... هستم؟! تا چه رسد به مقامات مختلف ریاستی و....

ص: 46

25 - این کجا و آن کجا، یا جایزه تعلیم سوره حمد

علامه سروی آورده است عبدالرحمان سلمی سوره مبارکه حمد را به یکی از بچه های امام حسین علیه السلام آموخت و چون آن را در حضور پدرش خواند و حضرت از آن آگاه شد، هزار دینار نقد و هزار عدد حلّه (که آن روزها جنس رواج تجاری بود و 250 عدد آن حداقل خوبیهای شخص مقتول اعلام گردیده) و نیز به اندازه ظرفیت دهش دانه های دُرّ به عبدالرحمان جایزه داد.

درین بین کسی چیزی گفت، بیانگر آن که چرا و چگونه برای تعلیم یک سوره قرآن این مقدار جایزه می دهی!

امام حسین فرمود: این جوایز کجا و آن سوره مبارکه حمد کجا، و خاطر نشان فرمود که ارزش تعلیم سوره حمد خیلی بیشتر و بالاتر از مقدار جایزه ای باشد که من به او دادم و آنگاه دو بیت زیر را خواند:

إذا جارت الدنيا عليك فجدّ بها

على الناس طراً قبل أن تنفّلت

فلا الجود يغنيها إذا هي أقبلت

ولا البخل يبقها إذا ما تولّت

به طور خلاصه فرمود: هنگامیکه دنیا به تو رو آورد، تو هم قبل از آن که فرصت از دست برود به مردم روکن و بذل و بخشش نما.

پس وقتی که دنیا اقبال نماید جود و بخشش آن را تباه نسازد، و وقتی پشت کند بخل و تنگ نظری آن را پایدار نکند. (1)

ص: 47

به نقل محدث عالی قدر کلینی از امام باقر علیه السلام، زن یهودیه ای را به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آوردند که گوسفندی را مسموم نموده بود تا از طریق خوراندن آن به حضرتش او را به قتل آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: چه چیز تو را بر آن داشت که گوسفند را مسموم نمائی؟!

آن زن گفت: من با خود گفتم اگر این شخص پیامبر واقعی باشد که کار من ضرری به وی نمی رساند و اگر پیامبر نیست و می خواهد سلطنت و حکومت کند پس با این کار مردم را از دست او راحت ساخته ام.

پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم او را مورد عفو قرار داد و آزادش فرمود. [\(1\)](#) آری هرچند این زن یهودی به قصد جان پیامبر و از روی دشمنی گوسفند در معرض خوردن آن حضرت را مسموم نموده بود، اما با جواب به ظاهر منطقی و فرار از سوءقصد به جان پیامبر، حضرتش او را بخشید و آزاد نمود.

و ابن عبدربه به جای زن یهودی گروهی از یهود خبیر را ذکر نموده که نقشه قتل پیامبر را با مسموم کردن گوسفند طرح نمودند. [\(2\)](#)

اکنون کسانی که از طرق مختلف با وسائل مختلف و به انگیزه های گوناگون مورد سوءقصد افراد واقع می شوند درس بگیرند و هرچند که باید جلو شیطنت و سوءقصد را گرفت، اما سوءقصد تنها مجوز اعدام و دیگر مجازاتهای معمول در تشکیلات امنیتی حکومت‌های کنونی جهان نیست.

ص: 48

1- کافی، ج 2 - به نقل جامع الاحادیث، 16/290؛ مشکاه الانوار، شماره 228 - به نقل از محاسن برقی - .
2- عقدالفرید، ج 6، ص 276.

علامه محقق ابن شهر آشوب از اصبخ بن نباته نقل می کند که گفت: درحالی که نماز صبح را با امیرمؤمنان علیه السلام خوانده بودیم ناگهان مردی را دیدیم که با لباس سفر به سمت ما می آید.

پس امیرمؤمنان فرمود: از کجا...؟

آن مرد گفت: از شام.

امام فرمود: چه چیز تو را به این جا گسیل داشت؟

گفت: برای من حاجتی بود.

امام فرمود: بمن خبرده وگرنه من خود تو را از قضیه باخبر سازم. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! شما خود مرا بدان خبر دهید.

امام فرمود: معاویه در فلان روز از فلان ماه از سال فلان ندا درداد که هرکس علی را به قتل آورد، برای او ده هزار دینار جایزه خواهد بود.

پس فلان شخص برپا خاست و گفت من این کار را انجام می دهم و چون به خانه اش رفت منصرف گردید و باخود گفت من بروم به سوی پسرعم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و پدر دوفرزندش (حسن و حسین) و او را بکشم؟! پس معاویه در روز دوم اعلام کرد: هرکس برود علی را بکشد بیست هزار دینار به او داده خواهد شد، پس شخص دیگری بپاخاست و گفت من این کار را به عهده می گیرم ولی بعدا پشیمان شد و با معاویه استقاله نمود.

معاویه در روز سوم این پیشنهاد را با سی هزار دینار جایزه مطرح و اعلام کرد، پس تو که از قبیله حمیر هستی، آن را پذیرفتی - و بدین انگیزه این جا آمده ای -.

آن مرد گفت: راست گفتم!

امام فرمود: اکنون نظرت چیست، می خواهی به آنچه مأمور شده ای

اقدام نمائی یا چیز دیگری به نظرت رسیده؟

گفت: نه، من برمی گردم به شام.

امام فرمود: قنبر مرکب سواری او را اصلاح کن و توشه سفرش را آماده ساز و هزینه و خرج برگشتش را هم به وی عطا کن. (1)

اکنون با توجه به محتوای این حدیث و دیگر نمونه هائی ازین قبیل، زمامداران و دست اندرکاران حکومتی کشورهای مسلمان نشین به ویژه شیعیان امام امیر مؤمنان علیه السلام هستند که باید بدانند در مقابل سوء قصدهای نافرجام افراد و گروه ها چگونه عکس العملی به عنوان پیروی از علی از خود نشان دهند، تا از این رهگذر هم خاطره اخلاق حکومتی و روش انسانی علی را در مقابل دشمنان حضرتش در دنیا مطرح و تجدید و بر سر زبانها اندازند،

هم نمونه حکومت حقه اسلامی را به دنیای کفر و اسلام عرضه کنند. هم در عموم موارد کشف سوء قصد واقعی یا گزارشهای خیالی و ناشی از انگیزه های مادی و شیطانی، بدون مجوز دست به کشتار و مجازاتهای غیر مشروع زنند.

و هم خود در مرحله چهارم کسب محبوبیت بیشتری در محیطهای حکومتی بنمایند.

و چه بهتر برای شناخت بیشتر امام امیر مؤمنان روحی له الفداء حادثه شوم سوء قصد عملی شده ابن ملجم را که به شهادت آن حضرت منتهی گردید و چگونگی عکس العمل با ابن ملجم و توصیه درباره او را که اجازه ندادند تا زنده اند وی را تحت شکنجه و فشار قرار دهند، بلکه از او مراقبت غذائی و غیره به عمل آورند و بعد از فرارسیدن مرگ هم بیش از یک ضربه (در برابر یک ضربه ابن ملجم بفرق مبارکش) بر وی وارد نکنند، همه و همه را مورد دقت قرار دهیم.

ص: 50

1- مناقب، ابن شهر آشوب، ج 2، ص 260-261؛ نیز بحار الانوار، ج 41، ص 306.

شیخ صدوق و مفید هر دو از امام صادق علیه السلام نقل روایت نموده که فرمود: در مدینه مردی بود بازیگر و دلقک که مردم را با حرفهای خود به خنده می انداخت.

پس روزی با اشاره به امام علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام گفت: این مرد مرا خسته کرده و من نتوانسته ام او را به خنده درآورم و ناگزیر باید چاره ای برای به خنده انداختنش اندیشید، آنگاه در حالی که حضرتش از نزدیک او عبور می کرد و دوتفر از غلامان خود حضرتش را همراهی می کردند، پیش رفت و عبای امام را از دوش مبارکش کشید و فرار کرد.

آن دو غلام او را تعقیب و عبا را از وی گرفتند و بر دوش امام انداختند، و این در حالی بود که امام سر به زیر انداخته و با وقار هرچه بیشتر حرکت می کرد و چشم از زمین بر نمی داشت، پس فرمود: این چه کاری بود؟

گفتند: مردی باشد بیکاره و یاوه گو که مردم را می خنداند و از این راه نان می خورد.

فرمود: به او بگوئید: وای بر تو! إِنَّ لَّهَ یَوْمَ یُخْسِرُ فِیهِ الْمَبْطُلُونَ(1)، همانا خداوند را روزی باشد که یاوه گویان و باطل گرایان در آن روز دچار زیان و ورشکست خواهند شد.(2)

اکنون با توجه به فرموده امام سجاد علیه السلام و اقتباس آن حضرت از قرآن

ص: 51

1- این جمله، برداشت از آیه شریفه «... یومئذ یخسر المبطلون» - سوره جاثیه، 45/26 - است.

2- امالی صدوق، ص 220؛ امالی مفید، مجلس 25، حدیث 7؛ مناقب، ابن شهر آشوب، 3/279؛ بحار الانوار، ج 46، ص 68.

مجید که بخشی از آن در موضوع ورشکست و زیانهای غیرقابل جبران - باطل گرایان و گردانندگان و شرکت کنندگان مجالس خنده و مسخره - در قیامت خلاصه گردیده،

جای بسی تأمل و تأسف است که سهمی وسیع و غیرقابل انکار نیروهای انسانی مسلمان - از جمله شیعیان و مدعیان پیروی اهل بیت عصمت و طهارت - و سرمایه های مالی، وقتی و ساختمانی آنها در تشکیل مجالس خنده و گردهمائیهای توأم با لهو و لعب و نمایشهای سرگرم کننده و مسخره آمیز و بدآموزیهای اخلاقی و هرچه گسترده و گسترده تر در بین همه طبقات خلاصه می شود.

و در پایان کافی است مؤمنین بدانند، خداوند با ایراد آیه شریفه «...وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ(1)»، آنها را به عنوان اعراض کنندگان از هرگونه کار لغوی معرفی فرموده که بی شک مرتکبین لغو و اهل لهو و لعب از زمره مؤمنین واقعی خارج و در قیامت در زمره زیانکاران و ورشکستگان خواهند بود، همانهایی که در کلام «مقتبس از قرآن» امام سجاد به آنها اشاره شد.

29 - باید سوار شود یا جلو برود

شیخ طبرسی نقل روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مواقعی که سوار بود اجازه نمی داد کسی پیاده همراهش برود، مگر آن که او را هم سوار نماید، وگرنه می فرمود: تو جلو برو و هرکجا که خواستی بمان، تا به هم برسیم و همدگر را ملاقات کنیم.(2)

و این روش پیامبر گرامی اسلام به خاطر آن بود که هم مؤمن مورد

ص: 52

1-؟؟؟

2- مکارم الاخلاق، ص 21-22؛ بحار الانوار، ج 16، ص 236.

اهانت و تحقیر واقع نشود و هم کسی درباره حضرتش احساس تکبر و خودنمایی نکند.

و همانند این روایت نیز به عنوان امام امیر مؤمنان علیه السلام بیاید.

30 - با یک شاخه گل آزاد شد

علامه اربلی از انس بن مالک، نقل کرده است که گفت: نزد امام حسین علیه السلام (و به روایت زمخشری، نزد امام حسن علیه السلام) بودم، پس کنیزی (که زر خرید خود حضرت بود) وارد شد و شاخه ریحانی به عنوان تحیت و تعارف تقدیم او نمود.

امام حسین با روی سخن به وی فرمود: تو برای خدا آزاد هستی. انس گوید، من گفتم: این کنیز یک شاخه ریحان که ارزشی ندارد، تعارف کرده و شما به خاطر آن وی را آزاد کردید؟!

حضرت فرمود: خداوند این چنین ما را ادب نموده و گفته است: إِذَا حُيِّئْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها....(1)

هرگاه (به مثل سلام یا چیز دیگری - حتی مثل شاخه گل -) مورد تحیت و احترام واقع شدید، پس به بهتر از آن یا همانندش آن را تلافی کنید.

و بهتر از تحیت کنیز به شاخه ریحان، آزاد نمودن او باشد. (2)

راستی! کسی می تواند از بین خلفای اموی و عباسی با آن همه قدرت مالی و ریخت و پاشهایی که داشتند، چنین نمونه ای معرفی کند که در برابر یک شاخه ریحان این گونه سعه صدر و سخاوت از خود نشان دهد و براساس دستور قرآن تحیت او را به آزاد کردنش جبران و مقابله نماید،

ص: 53

1- سوره نساء، 4/86.

2- کشف الغمّه، ج 2، ص 206؛ بحار الانوار، 44/195؛ ربیع الابرار، 2/298.

31 - به جای مجازات، از بردگی آزاد و ...

علامه اربلی آورده است: غلام امام حسین علیه السلام مرتکب خطایی شد که باید تعقیب و مجازات می شد، پس امام حسین دستور داد او را بزنند. غلام که تربیت شده این خاندان و آشنای با روحیه امام بود، با گفتن: ای مولای من! جمله «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» را - که خداوند با ایراد آن، مؤمنان را به فرونشانی خشم و غضب معرفی فرموده - خواند.

امام فرمود: او را رها کنید.

غلام فراز بعدش «و العافينَ عَنِ النَّاسِ» را خواند - که خداوند، مؤمنان را به حالت عفو و گذشت نشان دادن از خود، معرفی فرموده -. امام فرمود: تو را عفو کردم.

غلام با گفتن ای مولای من!، فراز سوم، «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»⁽¹⁾ را خواند - که خداوند با ایراد آن، خود خبر از دوست داشتن نیکوکاران می دهد -.

پس امام فرمود: توبه خاطر خدا آزاد هستی و برای تو باشد دوبرابر آنچه ازین پیش به تو عطا می کردم.⁽²⁾

32 - به خاطر باطل نباید حق را وانهاد

به روایت محدث عالی قدر کلینی، زراره گوید: در تشییع جنازه مردی از قریش در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم و از جمله مُشَيِّعِينَ، «عطا» مفتی مگه بود، در این حال ناله و فریاد زنی بلند شد، عطا

ص: 54

1- سوره آل عمران، 3/134.

2- کشف الغمّه، ج2، ص207؛ بحار الانوار، ج44، ص195.

به او گفت: یا خاموش و ساکت شو، یا من برمی گردم. ولی آن زن (که از گویا نزدیکان میت بود) ساکت نشد و عطا برگشت.

پس من به امام باقر علیه السلام عرض کردم: عطا برگشت.

امام فرمود: از چه روی؟

عرض کردم: به خاطر فریاد و شیون این زن که به او گفت خاموش باش و الا برمی گردم، و چون خاموش نشد، برگشت.

امام فرمود: با ما باش، همراه جنازه برویم، پس اگر ما چیزی را از باطل مقرون با حق یافتیم و حق را به خاطر باطل ترک کردیم، حق مسلمان را ادا نکرده باشیم، یعنی تشییع جنازه آن مرد مسلم که حق اوست، به خاطر ناله و شیون یک زن (که به عقیده اهل تسنن ممنوع و باطل است) نباید ترک شود - و ناله و شیون او مانع انجام یک امر شرعی نیست -.

سپس زراره گوید: چون از اقامه نماز بر میت فراغت حاصل شد، ولی میت - طبق اصطلاح اعراب - به امام باقر علیه السلام عرض کرد: مأجورا، مراجعت فرمای، خدایت رحمت کنادا! چه شما قادر نیستید که پیاده راه بسپارید.

امام به گفته او ترتیب اثر نداد و به تشییع ادامه داد، من عرض کردم: این مرد اجازه داد مراجعت فرمائی و مرا نیز حاجتی باشد که می خواهم از شما پرسش نمایم.

حضرت فرمود: برو دنبال کارت، همانا ما با اجازه این شخص نیامده ایم و با اجازه وی هم مراجعت نمی کنیم، بلکه این کار به خاطر اجر و پاداشی است که می طلبیم، چه به آن مقدار که شخص تشییع جنازه نماید، مأجور خواهد شد. (1)

ص: 55

33 - بدرقه از مرد یهودی، عامل گرایش به اسلام

محدث عالی قدر کلینی از امام صادق از پدرانش علیهم السلام آورده است که به طور خلاصه، امیر مؤمنان علیه السلام در راه رفتن از محلی با مردی از اهل ذمه (یهودی یا نصرانی) همراه شد، پس از حضرتش پرسید: به کجا می روی؟

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: کوفه. اما وقتی بر سر دوراهی از هم جدا شدند و مرد ذمی به راهی غیر راه امیر مؤمنان رفت، متوجه شد آن بزرگوار هم در همان مسیر به دنبال او در حرکت است، پس توقف نمود تا حضرت به او نزدیک شد، سپس پرسید: مگر شما نگفتید من به کوفه می روم؟

امام فرمود: چرا - من عازم کوفه هستم -.

مرد ذمی گفت: پس از چه رو به راهی که می روم می آئید؟

امام فرمود: کمال حسن مصاحبت و همسفری، بدرقه کردن رفیق راه است به هنگام جدائی، و پیامبر ما این چنین دستور داده - که من تو را به خاطر رفیق راه بودن، مشایعت و بدرقه نمایم -.

مرد ذمی از روی تعجب نسبت به یک چنین روش انسانی گفت: راستی پیامبر این چنین دستوری داده است؟

امیر مؤمنان فرمود: آری!

مرد ذمی گفت: پس اکنون که اسلام دارای این گونه روشها و خلق و خوی انسانی است، من تو را شاهد قرار می دهم که پیرو دین تو باشم، آنگاه همراه امام به کوفه رفت و حضرتش را شناخت و به طور رسمی اسلام اختیار کرد. (1)

بدون شک این گونه قضایا - که نمونه اش در منابع حدیثی و مصادر تاریخی شیعه و سنی فراوان است - بیانگر آن باشد که مهمترین عامل

ص: 56

1- اصول کافی، کتاب العشره، باب حسن الصحابه؛ جامع الاحادیث، ج 16، ص 25، به نقل از کافی (ج 2، شماره 670)؛ و قرب الاسناد، حدیث شماره 7.

گسترش اسلام و گرایش کفار و مشرکین به این دین، همانا بُعد اخلاقی اسلام و روش انسانی پیامبر اکرم و امیرمؤمنان و دیگر شاخه های خانوادگی و تربیتی اهل بیت است، که بیش از زور شمشیر یا مسائل علمی، لاجوتترین افراد بیگانه و منحرف از اسلام را تحت تأثیر قرار داده و آنها به پیروی از اسلام درمی آمدند.

پیامبر عالی مقام اسلام هم خود فرمود: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».

«برانگیخته شدم تا مکارم و محاسن اخلاقی را به سرحد کمال رسانم».

به همین دلیل چه بسا افراد ضعیف النفس که با یک یا چند برخورد ناملایم اخلاقی از ناحیه مسلمانها، یا به عکس، بر اثر دیدن یک یا چند نمونه اخلاق انسانی از مخالفین اسلام، از اسلام خارج گردیده و بدانچه خلاف اسلام است، گرایش جسته و می جویند.

اکنون این مسلمانان - از هر طبقه ای - هستند که باید پاسخگوی این گونه قضایا باشند و مواظب باشند اگر با حسن اخلاق، بیگانگان را وارد اسلام نمی کنند، بر اثر بداخلاق و سوءبرخورد، مردم ضعیف و آسیب پذیر دینی را از اسلام فراری و خارج نکنند.

34 - بدگویی و انتقاد، در مقابل احسان و صله رجم

به نقل علامه محدث اربلی امام سجاد علیه السلام را پسر عمویی بود که حضرتش شبانه به طور ناشناس به در خانه او می رفت و مقداری دینار به وی می داد و او می گفت: علی بن الحسین نسبت به من صله رجم نمی کند، خدا او را از ناحیه من جزای خیرش ندهد. اما امام خود این سخن را می شنید ولی تحمل و صبر می کرد و خود

را به وی معرفی نمی فرمود، تا وقتی که رحلت فرمود و پسر عموی حضرتش، آورنده دینارها را از دست داد، تازه فهمید او عموزاده اش امام سجّاد بود، پس بر سر قبر امام می رفت و بر او گریه می کرد. (1)

توضیحا، نمونه این روش از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده و به طور خلاصه این روش بیانگر آن است که ائمه معصومین شیعه با نهایت درجه خلوصی که در انجام عبادات و اداء حقوق اخلاقی داشتند و نمی خواستند از رهگذر احسان و صله رَحِم کسب شُهرت و محبوبیت نمایند، یا طرف را خجالت زده کنند، این گونه بدگوییها یا حرفهای گله آمیز را به جان می خریدند و به روی خود نمی آوردند. و راستی! چقدر آموزنده و سرنوشت ساز است که مؤمنین در مقابل یک احسان جزئی انواع مَتّ گذاری و به روآوری و توقّع تلافی از خود نشان ندهند، که قبل از همه، ارزش عبادتی خود را از دست خواهند داد.

35 - برابری عرب و عجم

ابن ابی الحدید روایت کرده است دو نفر زن یکی عرب و دیگری عجم و موالی (کنیز آزاد شده) به نزد حضرت علی علیه السلام رفتند و از حضرتش درخواست کمک و اعانه کردند.

پس به هریک به طور مساوی چند درهم پول نقد و مقداری طعام و مواد غذایی داد، آنگاه آن زن عرب نژاد به سخن درآمد و گفت: من زنی هستم از عرب و این زنی باشد از عجم، و چگونه هردو را بایک چشم نگاه می کنی و بدون رعایت امتیاز عرب بر عجم با ما رفتار می کنی!؟

امام فرمود: واللّه! من برای بنی اسماعیل (یعنی عرب) فضل و برتری

ص: 58

نسبت به بنی اسحاق (یعنی عجم) نمی یابم، و هردو باهم برابرند. (1)

و در روایتی که مشروح آن را در بخش چهارم کتاب «شناخت امام...» آوردیم، آمده که آن زن عرب، خواهر خودِ امام امیرمؤمنان علیه السلام بود و با وجود آن، تبعیض بین آن دو قائل نشد. تا چه رسد به انواع تبعیضهای مورد عمل دست اندرکاران زمامداری و عمالشان که در تمام شئون اجراکننده آن بوده و هستند، آن هم تبعیضهای سرنوشت ساز و برخلاف شرع و انسانیت.

36 - برادران ملعون

علامه دیلمی از قول عبدالؤمن انصاری نقل کرده است که گفت: در محضر موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم و محمد بن عبدالله جعفری هم حضور داشت، پس چون با وی تبسم نمودم، امام فرمود: دوستش داری؟

عرض کردم: بلی، و این دوستی فقط به خاطر شما می باشد.

امام فرمود: او برادر تو است، و مؤمن برادر مادری و پدری مؤمن است، هرچند از پدر او تولد نیافته باشد،

ملعون است کسی که به برادرش تهمت زند،

ملعون است کسی که درباره برادرش غش و تقلب نماید،

ملعون است کسی که برادرش را (در زمینه کجروی و خطا) پند و اندرز ندهد،

ملعون است کسی که از برادرش غیبت و عیبگوئی کند. (2)

ص: 59

1- شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 200-201.

2- اعلام الدین، بنقل بحار الانوار، ج 75، ص 262.

جاحظ روایت کرده است که وقتی مردی نصرانی از روی جسارت و گستاخی به امام پنجم حضرت باقرالعلوم علیه السلام گفت: اَنْتَ بَقْر.

امام فرمود: نه چنین است، بلکه من باقر می باشم.

نصرانی گفت: تو پسر طَبَّاحه (آشپز یا نان پز) هستی.

امام فرمود: ذاک حِرْفَتُّهَا - آن حرفه او بود -.

نصرانی گفت: تو پسر کنیز سیاه بذیه (بدزبان) می باشی.

امام فرمود: اِنْ كُنْتَ صِدْقَتَ غَفْرَاللّٰهِ لَهَا، و اِنْ كُنْتَ كَذِبَتَ غَفْرَاللّٰهِ لَكَ - اگر آنچه درباره او گفتمی راست است، خدای او را پیامرزد و از وی درگذرد، و اگر دروغ گفتمی، خدای از گناه تو درگذرد و پیامرزد.

پس چون آن مرد نصرانی این گونه حِلْم و بردباری و بزرگی و بزرگواری را (که از محدوده طاقت بشری بیرون است) از امام دید، به شگفت آمد و مسلمان شد. (1)

توضیحا، مادر امام باقر امّ عبداللّه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام بود. و از نمونه های اقتداء به امام باقر علیه السلام برخورد سلطان المحققین خواجه نصیرالدین طوسی است با شخصی که از روی بی ادبی و یاه گوئی ضمن نامه ای آن مرد بزرگ را به کلمه «یا کلب بن کلب» - ای سگ پسر سگ - مخاطب داشته بود.

پس چون نامه به دست آن شخصیت بی نظیر علمی و اخلاقی رسید، در پاسخ این حرف زشت نوشت:

قول تو خطاب به من: «ای سگ»، صحیح نیست، زیرا که سگ با چهار دست و پا راه می رود و ناخنهایش بلند و دراز است، لکن من

ص: 60

1- البیان و التبین، ج 1، ص 84، ط عبدالسلام محمد هارون؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 207.

منتصب القامه و راسترو می باشم و چهره ام ظاهر و نمایان است، نه چون سگ که قیافه اش - همانند بقیه اعضا و جثه اش - پراز پشم و مو می باشد. و ناخنهایم پهن و کوتاه است و ناطق و خندانم (در حالی که سگ نه سخن می گوید، نه خنده می کند).

بدین ترتیب به اصطلاح اهل منطق، فصول و خواص یعنی ویژگیها و علائمی که در من وجود دارد، برخلاف آنهایی باشد که سگ داراست. و با این چنین برخورد و پاسخگوئی، نویسنده را در حال فرورفتن در منجلاب جهل و ذلت قرار داد، بدون آن که یک کلمه فحاشی و زشت گوئی نموده باشد.

38 - برخورد شگفت انگیز آقا با غلام

مرحوم کلینی از حفص بن ابی عایشه روایت کرده است که امام صادق علیه السلام غلام خود را برای انجام کاری فرستاد و چون رفتن غلام به طول انجامید، حضرتش به سراغ وی رفت و او را در حال خواب یافت، پس بالای سر او نشست و شروع کرد (با گوشه عبا یا چیز دیگری) باد او را زدن، تا وقتی که از خواب بیدار شد.

آنگاه با روی سخن به غلام فرمود: واللّه! تو نباید چنین روشی را از خود نشان دهی که شب و روز بخوابی، شب برای تو باشد و روز برای ما، که به انجام وظائف برسی. (1)

آری این چنین برخورد از ناحیه حجّت خدا و رئیس شیعه که بالای سر غلام بنشیند و باد او را بزند که به راحتی بخوابد - خوابیدنی که مورد اعتراض امام بود - و بعدا هم بدون داد و فریاد و تهدید و مجازات به وی بفهمانند وظیفه ات از چه قرار است، بهترین درس است برای پیروان این

ص: 61

خاندان که بدانند در پیشامدهای این چنینی با افراد زیردست و خدمتگذار چگونه رفتار نمایند.

39 - بزرگی به خدا می برآزد و بس!

به نقل علامه بحرانی و دیگران، مردی به امام حسین علیه السلام گفت: تو را کبر و بزرگی باشد. امام حسین علیه السلام فرمود: نه، هرگز! همه کبر و بزرگی مختصّ خدای یکتا است، و در غیر او نیست، و لکن در من عزّت است، و خدای تعالی فرماید:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» .

از برای خداست عزّت و برای فرستاده اش و برای مؤمنان. (1)

ملاحظه کنید، امام حسین علیه السلام (برخلاف روش کبریا منشی خلفای جور و دروغین، که جز خودبینی و خودخواهی، چیزی سرشان نمی شد و خدا و آفریدگار جهان برای آنها مطرح نبود و عقیده بدان نداشتند)، از کوچکترین تعبیر ناروایی درباره خودش نمی گذشت و اجازه نمی داد کسی حضرتش را به صفات مختصّه الهی توصیف کند یا مخاطب قرار دهد، هر چند از روی جهل و سهل انگاری باشد.

حالا دیگر بحث از دعاوی ناروا و دروغین اقطاب صوفیه و خلفای دروغین، نیازمند به فرصت دیگر است.

ص: 62

1- عوالم، ج 17، ص 65-66، بنقل از کنزالفوائد؛ بحار الانوار، 44/198.

علامه ابن شهر آشوب به نقل از فضل بن زبیر آورده است: روزی امیر مؤمنان علیه السلام در جمع مسلمانان فرمود: «سَلْمُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْتِدُونِي»

پرسید از من - هرچه را که بخواهید - پیش از آن که مرا نیابید.

پس مردی گفت: به من خبر ده از عدد موهای سر و ریش من!

امام فرمود: بر هر موئی از سرت مَلْکِي باشد که تو را لعن کند و بر سرِ هر موئی از ریشت شیطانی باشد که تو را به خود دعوت نماید. و در خانه تو بزغاله ای وجود دارد که فرزند رسول خدا را خواهد کشت، و نشانه این پیشگوئی مصداقِ واقع شدنِ اوست و تحقیق یافتن به دستش، آنچه را که تو را بدان خبر دادم.

اگر نه این بود که اقامه برهان برای آنچه سؤال نمودی مشکل و غیرعملی است (با اقامه برهان) تو را بدان خبر می دادم. (1)

توضیحا سؤال کننده از عدد موهای سر و ریش، سعد بن ابی وقاص، یکی از اعضای شورای شش نفری خلافت بود که روی موافق به امیر مؤمنان نشان نداد، همچنانکه در جنگ صفین هم از همراهی با آن حضرت امتناع ورزید و به خیال باطل خودش از صحنه جنگ فاصله گرفت.

و در آن روز (که امام آن گونه پیشگوئی را درباره عُمَر پسر سعد ایراد نمود) وی کودکی بود که نشسته راه می رفت، و طبق پیشگوئی امیر مؤمنان علیه السلام پس از گذشتن حدود بیست و پنج سال حادثه شوم قتل امام حسین علیه السلام به دستور او به وقوع پیوست.

ص: 63

محدث عالی قدر کلینی از یکی از شیعیان - به نام حسن بن حسین انباری - روایت کرده که می گفت در طول چهارده سال با ارسال نامه از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام اجازه می خواستم در دستگاه حکومت وارد شوم و به کارمندی تشکیلات اداری خلافت پردازم و - چون حضرتش پاسخ نمی داد - در آخرین نامه نوشتم: من از پی گردنی خوردن می ترسم، و دستگاه سلطان (یعنی مقامات خلافت) می گویند تو رافضی و شیعه هستی که با ما همکاری نمی کنی و از اشتغال به کار کارمندی امتناع می ورزی و شانه خالی می کنی.

پس امام علیه السلام به من نوشت: مقصود تو را از نامه ات فهمیدم که بر نعش خود بیمناک هستی، اکنون تو خود می دانی که اگر متصدی کاری شدی می توانی به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستور داده عمل کنی و همکاری و نویسندگان زیردست همراه و هماهنگ خط مذهبی تو شوند و اگر اندوخته ای پیدا کردی نسبت به فقرای مؤمنین مواسات و گذشت نشاندهی، آنچنانکه تو خود یکی از آنها باشی، پس این کارها (ی مشروع و خداپسند) مقابل کار همکاری با دستگاه حکومت و خلافت (که نامشروع و خدای ناپسند است)، و گرنه نمی توانی و مجاز نیستی که به شغل کارمندی پردازی. (1)

راستی چه درس آموزنده و سرنوشت ساز است پاسخ امام، و قبل از پاسخ، مسکوت و بلاجواب نهادن نامه های قبلی را در طول چهارده سال، برای کارمندان دستگاه های حکومتی و مسئولان اداره جات دولتی در درجات مختلف، که باید توجه داشته باشند در صورتی که نتوانند روش شغلی خود را با دستورات قوی و عملی پیامبر و امیر مؤمنان علیهما السلام منطبق

نمایند و خواه و ناخواه پاز مرز دین بیرون می نهند، چه بهتر بلکه ضروریست که از اول و گرنه هرچه زودتر خود را از لوازم نامشروع و پیامدهای همکاری با ظلمه رهائی بخشند و خویشان را دچار انواع وزر و وبالهای حقوقی مردم نکنند.

جهت آگاهی بردیگر نمونه از این گونه سؤال و جوابها رجوع شود به داستان تشریف یکی از کارمندان بنی امیه به همراهی علی بن ابی حمزه بطائنی به خدمت امام صادق علیه السلام .

42 - به کار گرفتن، با اُجرتِ قطعی

محدث عالی قدر کلینی نقل از سلیمان بن جعفر جعفری نموده که گفت برای انجام بعضی حوائج همراه حضرت رضا علیه السلام بودم، و چون خواستم به خانه خود برگردم فرمود: بامن بیا و امشب را نزد من بمان. پس به دنبال حضرتش حرکت کردم و آنگاه که داخل خانه شد و غلام سیاهی را در جمع غلامان خود - که مشغول ساختن طویله ماندی برای چهارپایان بودند - دید، فرمود: این مرد کیست که در بین شماست؟

گفتند: او با ما همکاری می کند و ما هم چیزی به او خواهیم داد.

فرمود: با وی بر مقدار اجرتش مقاطعه کرده اید؟

گفتند: نه، او به آنچه به وی عطا کنیم راضی خواهد شد. امام با شلاق ماندی که در دست داشت، آنها را مورد ضرب قرار داد و به حال خشم درآمد.

سلیمان گوید، گفتم: فدایت شوم! خود را ناراحت مکن و مثلاً موضوع مهمی نیست.

فرمود: بارها آنها را ازینگونه عمل نهی کرده ام، مگر آن که با چنین کسی کار را یکسره و قطعی نمایند؛ دانسته باش! که احدی بدون مقاطعه

بکاری گمارده نشود، مگر آن که اگر سه برابر اجرتش را هم به او دهی، باز پندارد کمتر از مزدش به وی داده ای.

و هرگاه کار به مقاطعه انجامد و سپس اجرتش را بپردازد، به خاطر وفاء به عهد و عمل به قرارداد تو را بستاید، و اگر یک دانه (مثلاً نان یا درهم یا چیز دیگری) زیاده بر اجرتش به او دادی، نسبت بدان حق شناسی و تشکر خواهد کرد و می بیند که تو بیش از مقدار مقاطعه به او داده ای. (1)

راستی! عالیتین تعبیر از فرموده های ائمه اطهار (صلوات الله علیهم اجمعین) همان جمله زیارت شریفه جامعه است که می گوئیم:

«كَلَامُكُمْ نُورٌ وَأَمْرُكُمْ رُشْدٌ...»

گفتار شما خاندان رسالت نور است و امر شما رشد و رهنمون به حق و...

چه بسیار اختلافات شدید و منتهی به داد و فریاد و زد و خورد و پاشیدگی کارها و جدائی افراد دوست و رَحِم از یک دیگر که عامل و مایه اصلیش همین قضیه ارجاع کار بدون مقاطعه و قرارداد است، و به فرموده امام رضا علیه السلام چه بسا چند برابر حق انجام دهنده کاری به وی داده می شود و باز او خود را طلبکار دانسته و مدعی اجرت بیشتر بوده و اظهار نارضایتی می نماید، و به عکس در صورتی که قرارداد قطعی و کار یک سره باشد، با پرداخت یک چهلم اضافه بر اجرت قراردادی، طرف قضیه تشکر و اظهار خوشنودی و رضایت می کند.

ص: 66

علامه نوری - به نقل از «مجمع البحرين فی مناقب السبطين» سید ولی الله رضوان - از حسن بصری روایت نموده که امام حسین علیه السلام باغی داشت که غلامش عهده دار باغبانی آن بود.

روزی به همراهی اصحاب خود بدان باغ رفت و چون نزدیک شد، دید غلام مشغول نان خوردن است و هر تکه نانی را که برمی دارد، نصف آن را پیش سگ می اندازد و نصف دیگرش را خود می خورد و پس از فارغ شدن از خوردن، می گوید: الحمد لله رب العالمین، خداوندا بیامرز مرا و آقای مرا و او را برکت ده، همچنانکه والدین او را برکت دادی، ای ارحم الراحمین!

امام حسین ازین منظره به شگفت آمد و از جا برخاست و غلام را، که «صافی» نام داشت، صدا زد.

غلام با حال عجله از جا جست و گفت: ای آقای من و آقای مؤمنین تا روز قیامت! من شما را ندیدم که به خدمت شما حاضر شوم و اکنون مرا عفو فرما.

امام فرمود: ای صافی! تو مرا حلال کن که من بی اجازه به باغ تو وارد شدم.

غلام گفت: شما از روی فضل و کرم و بزرگواری خود این چنین با من صحبت و برخورد می کنید و گرنه باغ از خود شماست.

امام حسین علیه السلام فرمود: من دیدم هردانه یا تکه نانی را که بر میداری نصفش را پیش سگ می اندازی و نصفش را خود می خوری و این کار یعنی چه و به چه حساب؟

غلام گفت: ای آقای من! این سگ به هنگام نان خوردن، نگاهش به من بود و من شرم کردم ازینکه خود نان بخورم و او به من نظر اندازد و

این در حالی بود که سگ متعلق به شماست و از باغ شما حراست و مراقبت می کند، و بالاخره من بنده شما و این سگ متعلق به شما، هر دو از مال شما می خوریم.

امام حسین علیه السلام از نحوه پاسخگویی آن غلام و حالت عاطفی او به گریه افتاد و فرمود: در صورتی که مطلب ازین قرار است، پس تو برای خدا آزاد شدی و هزار دینار هم نقد به وی بخشید.

غلام گفت: اکنون که مرا آزاد فرمودی، باز می خواهم عهده دار باغبانی و خدمات مربوط بدان باشم.

امام حسین علیه السلام فرمود: شایسته است وقتی کریم حرفی می زند و سخنی می گوید، راستی آن را با عمل نشان دهد و من به هنگام ورود در باغ گفتم از ورود بی اجازه من مرا حلال کن، اکنون من این باغ را هبه نموده و آن را به تو بخشیدم و این همراهان مرا در خوردن میوه و خرمای آن میهمان خود قرار ده، و به خاطر من آنان را گرامی دار که خداوند روز قیامت گرامیت دارد و تو را در خُلق نیکویت و نظریه ات برکت دهد. غلام گفت: اکنون که باغ خود را به من هبه فرمودی، من هم آن را برای اصحاب شما سبیل و جایز استفاده قرار دادم. (1)

اکنون باتوجه به داستان فوق این سؤال مطرح است که آیا امام حسین با چنین خُلق و خوی انسانی و با چنین سعه صدر و والاترین درجه برخورد انسانی با غلام زر خرید خود، به خاطر انداختن چند لقمه نان پیش سگ و نشان دادن مصداق واقعی «وَسَجَّيْتُكُمْ الْكَرَمَ وَعَادَتُكُمْ الْإِحْسَانَ»، صلاحیت مقام امامت و رهبری امت اسلامی را داشت یا یزید سگ باز و شارب الخمر و بی اعتنای به تمام معیارهای انسانی و ضوابط اسلامی که بوئی از آن به مشامش نخورده بود، تا چه رسد خود با عمل نشان دهد.

ص: 68

44 - پانزده سؤال و پانزده جواب

به نقل علامه ورام بن ابی فراس... زید بن صوحان عبدی (یکی از شیعیان با شخصیت امام امیر مؤمنان علی علیه السلام) در مجلسی که گروهی از اصحاب آن حضرت در محضرش نشستند و گوش به سخنانش می دادند سؤالهایی مطرح نمود که امام هریک را به طور کوتاه، بدین شرح پاسخ دادند:

زید: ای امیر مؤمنان، چه قدرت و نیروئی پیروزتر و زورمندتر از دیگر نیروها و قدرتها باشد؟

امام: هوای نفس.

زید: چه نوع ذلت و خواری بیشتر مایه خفت و خواری است؟

امام: حرص بر دنیا.

زید: چه عملی افضل و برتر از دیگر اعمال است؟

امام: تقوا و پرهیزگاری.

زید: چه کاری موفقیت آمیزتر باشد؟

امام: خواستن آنچه نزد خداست.

زید: کدام رفیق و همراهی شرتتر از همه باشد؟

امام: کسی که نافرمانی الهی را در نظرت جلوه دهد.

زید: شقی ترین خلق کیست؟ امام: کسی که آخرت خود را به دنیای دیگری بفروشد (همانند کسی که به نفع دیگری شهادت دروغ دهد، یا قضاوت ناحق کند، یا برای به قدرت رسیدن شخص نالایق و بی تقوا اقدام و همکاری نماید). زید: زیرک ترین مردم کیست؟

امام: کسی که در زمینه رشد و تعالی بیناتر باشد. زید: حلیم ترین و بردبارترین مردم کیست؟

امام: کسی که (در زمینه هرگونه برخوردِ نامالیمی) خشمگین نشود.

زید: چه کسی از مردم ثابت رأی تر باشد؟

امام: کسی که از ناحیه مردم، مغرور به نفس نشود، و دنیا او را با خودنمائی فریب ندهد.

زید: احمق ترین مردم کیست؟

امام: کسی که با دیدنِ دگرگونیها و فراز و نشیبِ روزگار، مغرور به دنیا گردد.

زید: چه کسی از همه کورتر باشد؟

امام: کسی که برای غیرخدا کار کند و از خدا پاداش بخواهد.

زید: چه مُصیبتی و آسیبی سخت ترین مصیبتها و آسیبها است؟

امام: مصیبت در امرِ دین (که شخص، دچار انحرافِ عقیدتی و عملی گردد).

زید: بهترین مردم در پیشگاه خدا کیست؟

امام: خدا ترس ترین افراد و عمل کننده ترین آنها به تقوا و زاهدترین آنها در دنیا.

زید: برترین گفتارها در نزد خدا چیست؟

امام: ذِکْرِ فراوانِ او و آه و ناله به درگاهش و خواندنِ او.

زید: چه حالتی در پیشگاه خدا افضل و ارزنده تر است؟ امام: تسلیم و وَرَع... (1)

ص: 70

به نقل کلینی، ولید بن صبیح گوید: شهاب بن عبد ربّه به من گفت: سلام مرا به امام صادق علیه السلام ابلاغ کن و به حضرتش بگو من در حال خواب دچار وحشت و از جا پریدن می شوم و چاره رهایی ازین ناراحتی چیست؟

پس این موضوع را عینا به عرض امام صادق علیه السلام رسانیدم. امام فرمود: به او بگو: باید مال خود را (با پرداخت حقوق شرعی آن همانند زکات) تزکیه و تصفیه نمائی.

چون این دستور را به وی ابلاغ کردم، گفت: آنچه را بگویم به امام می رسانی؟

گفتم: آری.

گفت: به حضرتش بگو: نه تنها رجال و بزرگترها، که حتی بچه ها هم همه می دانند که من مال خود را با دادن زکات و... تزکیه می کنم.

ولید گوید: این پیغام را هم به عرض امام رسانیدم، پس فرمود: به شهاب بگو سهم زکات را جدا می کنی، اما در محلی که باید به مصرف نمی رسانی و به غیراهلش می دهی. (1) بدین ترتیب مؤمنین و حقوق پردازان مالی باید ازین روایت سرمشق بگیرند و بدانند چه بسا افراد، دُنگ و دینار بدهیهای شرعی خود را می پردازند، اما بر اثر سهل انگاری و غفلت یا جهل به مسائل مربوطه یا انگیزه های غیرشرعی، آن را به افراد مستحقّ و واجد شرایط نمی دهند، و در نتیجه اضافه بر مدیون بودن پرداخت کننده، آنچه را که بر ذمه اش بوده، نیز به پیامدهائی امثال آنچه برای شهاب رخ داده، مبتلا خواهد شد.

و شاید بعضی ارتباط پرداخت حقوق شرعی را در موارد بی جا با

ص: 71

ناراحتی در حالت خواب، و ارتباط پرداخت آن را در موارد بجا با آرامش در حال خواب و بیداری بعید شمرند، در حالی که قرآن مجید با ایراد آیه شریفه: «أَلَا بذكر الله تطمئنُّ القلوب» (1) ذکر خدا و یاد خدا را در هر کجا و به هر شکلی، آرام بخش دلها خاطر نشان و اعلام فرمود. و شکی نیست که هم اصل پرداخت حقوق واجب مالی و غیر مالی و هم دقت در مصرف آن، انگیزه و عامل اصلیش یاد خدا و بیم از وعیدها و تهدیدهای الهی در عالم دنیا و در سرای آخرت است.

و اما کسانی که غافل از ذکر و یاد خدا و حساب و کتاب قیامت و عکس عملهای دنیویِ اداء حقوق هستند، طبعاً نه در اصل پرداخت واجبات مالی عنایت به خرج می دهند، نه در چگونگی مصرف آن.

46 - پس انداز جامهای طلا و نقره

ابن ابی الحدید آورده است: روزی قنبر، غلام علی علیه السلام، به حضرتش عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! برخیز که اندوخته ای برای تو پس انداز نموده و مخفی داشته ام.

فرمود: وای بر تو! آن چه باشد؟

قنبر گفت: برخیز با من بیا.

امیر مؤمنان علیه السلام به همراه او به خانه رفت، پس او جوالی (کیسه مانند)، که گویا از پوست چهارپایان تهیه شده و پر از جامهای طلا و نقره بود، ارائه داد و گفت: یا امیرالمؤمنین! شما را دیدم از هیچ چیزی صرف نظر نمی کنی، مگر آن که آن را تقسیم نمائی، پس من این جامهای طلا و نقره را از بیت المال برای شما ذخیره کردم.

امیر مؤمنان علیه السلام به او پرخاش نمود و فرمود: ای قنبر! با این کار

ص: 72

دوست داشتی آتش عظیمی را به خانه من وارد کنی، سپس شمشیر کشید و چند ضربه بر آن جوال وارد کرد و جامها را از آن جوال درآورد و مردم را خواست و دستور داد آنها را تقسیم نمایند.

سپس برخاست به سمت بیت المال رفت و آنچه را در آن یافت تقسیم نمود، در این بین چشم امام به یکی دو عدد سوزنِ جوال دوز افتاد و فرمود آن را هم تقسیم نمائید.

مردم گفتند: این دیگر به درد ما نمی خورد و ما را بدان نیازی نیست....(1)

47 - پیاده روی در رکابِ سوار

ابن شعبه حرّانی نقل کرده است: روزی علی علیه السلام بر مرکب سوار شد و در بین راه گروهی از مردم، پیاده در رکابش به راه افتادند.

حضرت عنان کشید و فرمود: مگر نمی دانید پیاده روی در رکابِ سوار، باعث فساد اخلاقِ شخصِ سوار و مایه ذلّت و خواری پیادگان خواهد شد، برگردید و پیاده با من نیائید.(2)

با توجه بدین برخورد امیرمؤمنان علیه السلام و عکس العمل حضرتش نسبت به آن، دیگر صاحبان پست و مقام باید حسابِ کارشان را بکنند که مبادا بر اثر این گونه سوء استفاده از نیروهای مردمی، دچار فساد اخلاقِ مورد هشدار امیرمؤمنان نشوند و کارشان به تباهی کشد.

مردم مؤمن و افراد علاقمند بدین گونه کارها هم بدانند که نباید خود را خوار و خفیف و آلت دست ریاست طلبان کنند، چه مثل امیرمؤمنان که پیاده روی به همراهش مایه بسی افتخار و احترام به مقام امامت بود، آن را

ص: 73

1- شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 199؛ مناقب سروی، ج 2، ص 108.

2- تحف العقول، ص 209.

مایه ذلت اعلام فرمود، و افراد مخاطب را دستور برگشتن داد، و این دستور امام به پیروی از رویه پیامبر اکرم بود که اگر حضرتش سوار بود، اجازه نمی داد کسی پیاده در رکابش راه برود... تا آخر حدیث و به شماره 29 گذشت.

48 - پیشدستی امام در برقراری صلح و آشتی

مفسّر شهیر، عیاشی به نقل از صفوان جمّال (یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام) روایت نموده که بین عبدالله بن حسن و ابوعبدالله (امام صادق) درگیری کلامی پیدا شد، آنچنانکه سروصدای آنها به گوش مردم رسید و مردم دور آنها جمع شدند و بالاخره کار به افتراق و خاموشی انجامید.

پس چون شب به سر آمد و صبح از پی حاجتی از خانه بیرون رفتم، امام صادق را دیدم در خانه عبدالله بن حسن (که از عموزاده های حضرت، و مخالف او بود) ایستاده و به جاریه او می گوید: به ابومحمد بگو ابوعبدالله در ب خانه است، آنگاه عبدالله بن حسن بیرون آمد و چون امام را دید گفت: از چه رو در این موقع صبح بدینجا آمده ای؟ فرمود: من از پی مشاجره و درگیری روز گذشته دیشب به آیه ای از کتاب خدا برخوردم که مرا به قلق و تشویش درآورد.

عبدالله بن حسن گفت: کدام آیه؟

امام فرمود: گفته خدای عزوجلّ که فرماید:

«الَّذِينَ يَصْلُونَ مَا أُمِرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوَصَّلَ وَيُخْشُونَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (1)

و آنگاه هردو همدگر را در بغل گرفته، باهم معانقه کردند و به گریه

ص: 74

افتادند، پس عبدالله بن حسن گفت: راست گفتم یا اباعبدالله! والله گویا من اصلاً این آیه را نخوانده و گویا هرگز بدون برخورد نکرده بودم. (1)

آری هرچند که بدون شک عامل اصلی درگیری کلامی و داد و فریاد راه افتادن بین آن دو، عبدالله بن حسن بوده که نسبت به بُعد مقام امامتِ امام صادق روی خوشی نشان نمی داد و به خود اجازه می داد در روی امام بایستد و داد و فریاد به راه اندازد.

اما امام صادق که رهبر و پیشوای شیعیان بود با رفتنِ اول صبح به درب خانه طرفِ درگیر خود و مطرح کردن آیه شریفه قرآن را درباره صله رحم، پیشدستی در صلح و آشتی و ترمیم خاطر عموزاده خود می کند، تا ضمناً پیروان حضرتش ازو درس بگیرند و در برخوردهای این چنینی با خودی و بیگانه و با دوست و دشمن، تکلیف خود و مصلحت کار را بدانند و برطبق آن عمل نمایند.

49- پیش گیری از همسایه آزاری

به نقل کلینی امام باقر علیه السلام فرمود: مردی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمد و از همسایه خود شکایت کرد.

حضرت به او فرمود: صبر کن، و بالاخره برای سومین بار مراجعه و شکایت خود را تجدید نمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او دستور داد: روز جمعه موقعی که مردم برای اقامه نماز جمعه به مسجد می روند اسباب و اثاث خانه ات را بیرون بیاور و کنار معبر انباشته کن، به طوری که مردم ببینند، و چون از تو علت این کار را پرسند، ماجرای بین خود و همسایه را نقل کن.

ص: 75

1- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 208؛ نیز کنزالفوائد، ص 36، بدون جمله معانقه کردن و به گریه افتادن؛ جامع الاحادیث، ج 16، ص 281.

مرد شاکی این دستور را به اجرا درآورد، پس - گویا به خاطر اظهار تنفر عابریں از شخص همسایه آزار و دلسوزی برای شاکی - همسایه مورد شکایت، احساس خطر نمود و به نزد شاکی رفت و درخواست برگردانیدن اثاث خود به خانه و پایان بخشیدن بدین وضع نمود و گفت: به خاطر تو با خدا عهد می بندم کارهای گذشته را تکرار نکنم. (1)

همچنانکه ملاحظه می شود، پیامبر گرامی اسلام طرحی را برای دفع ظلم و همسایه آزاری ارائه فرمود که در استفاده از افکار عمومی خلاصه می شود، و شاهد بر این است که شخص مظلوم از هرگونه وسیله مشروعی در رهائی از شرّ ظالم و ستمگر می تواند استفاده کند.

قابل توجه مؤمنین آن که (با تشریفات کمرشکن قانونی و مراحلی را که امروزه برای شکایت از هرچیزی از جمله شکایت از همسایه آزار و افراد مزاحم باید طی نمود و چه بسیار از مواردی که بر اثر زد و بندهای مختلف نه تنها به نتیجه نمی رسد، که شخص شاکی محکوم و بدهکار هم می شود) چه بهتر از اول به دستور پیامبر عمل کند که اگر به نتیجه هم نرسد در دسرش کمتر است.

50- تبدیل دشمن به دوست

میرد و ابن عائشه (که هر دو از ادبای سرشناس عرب و مورخین به نام بوده) روایت کرده اند روزی امام حسن علیه السلام سوار بر مرکب و در حال حرکت بود که برخورد به مردی شامی نمود و تا چشمش به امام افتاد شروع کرد به لعن و ناسزاگویی به آن حضرت.

امام حسن هیچ گونه عکس العملی از خود نشان نداد، تا وقتی که مرد شامی دم فرو بست و از گفتنیهای خود فارغ شد.

ص: 76

1- اصول کافی، ج 2 ص 668؛ بحار الانوار، ج 22، ص 122؛ سفینه البحار، ج 1، ص 190.

آنگاه پیش رفت و به وی سلام کرد و خندید و فرمود: ای شیخ! به گمانم غریب هستی و شاید به شبهه در افتاده ای و از روی اشتباه این گونه برخورد نمودی.

اکنون اگر معذرت بخواهی و رضایت بطلبی، از تو راضی خواهیم شد،

اگر چیزی درخواست کنی، به تو می دهیم،

اگر طلب ارشاد کنی، تو را ارشاد و رهنمود می کنیم،

اگر بخواهی تو را سوار کنیم، سوارت خواهیم کرد،

اگر گرسنه ای، تو را سیر می نمایم،

اگر برهنه باشی و لباس بخواهی، تو را لباس می پوشانیم،

اگر محتاج و درمانده ای، تو را بی نیاز خواهیم کرد،

اگر رانده شده ای، تو را پناه می دهیم،

اگر حاجتی داشته باشی، آن را برآورده می کنیم،

چون ما را منزلی فراخ و وسائلی گسترده و مالی فراوان باشد، اگر بار خود را به منزل ما فرود آوری و تا وقت برگشتن به شهر و دیارت میهمان ما باشی، برای تو بهتر است.

آن مرد شامی با ارائه این گونه عکس العمل از ناحیه امام حسن، در مقابل آن همه ناسزاگوئی به گریه افتاد و گفت: شهادت می دهم تو خلیفه الله در زمین هستی و خدا خود اعلم و آگاه است که مقام رسالتش را در چه جایی قرار دهد، همانا که تو و پدرت مبعوض ترین خلق در نزد من بودید، و اکنون محبوب ترین و دوست داشتنی ترین بندگان خدا در نظر من می باشید.

و بالاخره در خانه امام حسن علیه السلام رحل اقامت افکند و تا وقت بازگشتن به شام، میهمان حضرت بود و از معتقدین به محبت اهل بیت گردید. (1)

ص: 77

آری! همان طوری که پیامبر اکرم فرمود: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»، برانگیخته شدم تا مکارم اخلاقی را به سرحد کمال رسانم، و عملاً حضرتش نمودار و نمایشگر عالیترین محاسن و مزایای اخلاق انسان و اسلامی بود.

امام حسن مجتبی علیه السلام هم وارث همه جانبه پیامبر و آئینه سرتاپانمای جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود که با یک چنین عکس العملی فردی هرچه قدر نادان، بیراهه رو، و فریب خورده را به راه راست آورد، آنچنانکه حالت فحاشی و گستاخی او تبدیل به دوستی و خودباختگی در برابر امام و اظهار شرمندگی و پوزش طلبی گردید.

51 - تبعیض یا تساوی به نقل علامه سروی

طلحه و زبیر به خدمت امیرمؤمنان رفتند و گفتند: این چنین که تو - در حد نازل و در ردیف افراد معمولی به ما از بیت المال - می پردازی، عمر نمی پرداخت!

علی فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چه مقدار به شما می داد؟

پس چون آنها ساکت ماندند، فرمود: مگر نه این بود که رسول خدا به طور مساوی بین مسلمانان تقسیم می کرد؟ گفتند: آری!

فرمود: آیا روش رسول الله در نزد شما اولویت داشت و شایسته تبعیت بود یا روش عمر؟

گفتند: روش رسول الله، اما یاعلی! ما در سبقت به ایمان و کوشش در راه اسلام و قرابت با رسول الله بر دیگران مقدم هستیم.

فرمود: در سبقت به ایمان من مقدم هستم، یا شما؟

گفتند: شما.

فرمود: در خوبشاوندی به رسول خدا من نزدیک ترم، یا شما؟ گفتند: شما.

فرمود: در جنگ و جهاد در راه یاری اسلام من بالاترم، یا شما؟

گفتند: شما. فرمود: واللّه - با این مایه های تقدّم - من خود با کسی که او را اجیر کرده ام (و با اشاره به اجیر و نشان دادن او) یکسان هستم، یعنی به طور مساوی برداشت می کنم. (1)

52 - تلافی به ضدّ، به جای تلافی به مثل

محدث قمی نقل کرده که شخصی به نام «عصام بن مصطلق» به هنگام ورود به مدینه برخورد به حضرت امام حسین علیه السلام نمود و پس از آن که شکل و قیافه امام، او را به خود جلب نمود و حضرتش را شناخت، از روی حسد و بغض نسبت به امام امیرمؤمنان علیه السلام شروع کرد به فحاشی و ناسزاگوئی به امام حسین و پدر بزرگوارش، امیرمؤمنان علیه السلام.

اما امام حسین علیه السلام با خواندن آیات و احادیثی چند پیرامون وظایف اخلاقی و گذشت و استغفار افراد خطاکار، همانند عکس العمل برادرشان امام حسن با مرد شامی (که قبلاً گذشت) با عصام به سخن گفتن پرداخت و فرمود: حوائجی را که داری مطرح کن، که مرا افضل و برتر از آنچه پنداری، خواهی یافت ان شاءالله.

پس عصام آنچنان شرمنده و خجلت زده شد که گفت: با عکس العمل انسانی و محبت آمیز امام حسین آنچنان عرصه پهناور زمین بر من تنگ شد، که خوش داشتم زمین مرا بخود فرو می برد و از آن پس

ص: 79

بر روی زمین کسی در نزد من محبوبتر از حسین و پدرش نبود. (1) اکنون ملاحظه کنید امام حسین با قدرت بدنی و شجاعت ارثی از پدر، می توانست با مشت و سیلی عصام را نقش بر زمین سازد یا با کلمات تندتر و غلیظ تر او را پاسخ گوید، یا حداقل به حکم: «فإن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» (2)، که قرآن مجید با ایراد آن اجازه می دهد، هرکس به دیگری تجاوز کرد به همان مقدار تلافی نماید، همان گونه که عصام فحاشی و بدزبانی کرد، تلافی نماید.

اما گذشته از مقام امامت، حالت بزرگوار منشی، و روش انسانی و اخلاق پیامبرگونه امام، هر یک سدّ راه انتقامجویی آن حضرت در برابر گستاخی و فحاشی آن مرد بود و درست به مصداق:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خَس

آنچنانکه خواندیم آقا امام حسین علیه السلام به جای تلافی به مثل با تلافی به ضدّ و مقابله سیئه با حسنه، عکس العمل نشان داد، فَبَيَّنَّا لِلَّهِ عَلَىٰ وِلَايَتِهِ وَوَقَّفْنَا لِاتِّبَاعِهِ وَرَزَقْنَا شِفَاعَتَهُ.

53 - جریمه نگرفتن حقّ السکوت ابن ابی الحدید

داستانی را از حضرت علی علیه السلام روایت نموده که به طور خلاصه چنین است:

آن حضرت فرمود: عثمان در شدت گرمای نیمروز، کسی را از پی من فرستاد که به نزد او روم، پس من با مقنعه و سرانداز نمودن لباسم را به نزد وی رفتم، و در حالی بر عثمان وارد شدم که بر تخت خواب خود

ص: 80

1- سفینه البحار، ج 1، ص 421.

2- بقره، 2/194.

لمیده و چوبی در دست داشت و مقدار فراوانی مال - شامل دو کیسه ورق و طلا - جلو رویش نهاده بود.

او همین که مرا دید، به من گفت: ازین پولها هرچقدر که می خواهی بردار تا شکمت پُر شود، همانا که تو یاعلی مرا آتش زدی!

و گویا مقصودش از آتش زدن علی، اعتراضهای مخالفت آمیز آن حضرت بود نسبت به ریخت و پاشهای بی حساب اموال بیت المال و تبعیضهای فراوان مالی و غیرمالی او درباره بنی امیه، نسبت به دیگر مسلمانان، که بالاخره منجر به کشته شدنش به دست بعضی از صحابه و مسلمانان گردید .-

بهرحال امیرمؤمنان (بعد از ایراد کلمه تشکرآمیز معمول در آن زمان) فرمود: اگر این مال از خود تو باشد که از طریق ارث یا بخشش یا درآمد تجاری بدان دست یافته ای من نسبت به آن یکی از دو گس خواهم بود، یا می گیرم و تشکر می کنم، یا رد نموده و خودداری از گرفتنش می نمایم. اما اگر از مال خدا (بیت المال) باشد که حق مسلمانان و یتیمان و ابن سبیل در آن است، پس واللّه نه تو می توانی آن را به من عطا کنی، و نه من می توانم آن را بگیرم. عثمان گفت: واللّه من ابا می کنم، مگر آنچه را که تو از آن ابا نمائی (یعنی من از هرکاری خودداری و کناره گیری می کنم، به جز آن کاری را که تو از آن خودداری و کناره گیری می کنی).

سپس از جا برخاست و شروع کرد با چوبی که در دست داشت مرا زدن، و سوگند بخدا! من او را از زدن چوب (بر سر و بدنم) رد و منع نکردم تا وقتی که حاجتش برآورده شد (یعنی هوسش فرونشست و عقده اش خالی شد).

پس من لباسم را برسر کشیدم و به خانه ام برگشتم و گفتم: خدا خود میانه من و تو - حکم - باشد، اگر من تو را امر به معروف کردم یا نهی از

آری این قضیه که ناقل اصلی آن (زبیر بن بکار) از سرسخت ترین دشمنان و مخالفانِ امیرمؤمنان و خودباخته ترین دوستان و طرفداران عثمان بوده و ناقل بعدیش (ابن ابی الحدید) هم کم و بیش دستِ کمی از ناقلِ اصلی نداشته، بهترین شاهد و بیانگر مقام مظلومیتِ علی و روش جنایت آمیز و ستمگرانه عثمان است، که ما درین باره حرفی نداریم، جز این که بگوئیم:

«اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ»

راستی چه جوّ خفقان آوری حاکم بر عصر و محیط بوده که مثل عثمانِ آنچنانی، امام امیرمؤمنان علیه السلام را احضار نماید و به شرح بالا، آن گونه حضرتش را هدف گستاخی و جنایت قرار دهد و امیرمؤمنان با شجاعت و شهامتی که داشت، بدون هیچ گونه عکس العمل دفاعی آن گونه برخورد سکوت آمیز و صبر و تحمُّلِ در برابر ضربه های چوب از خود نشان دهد.

و بی جهت نبود که حضرتش می فرمود:

«صَبْرَتِ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا»

- درمقابل پیشامدهای ناگوار و حق کُشیهای همه جانبه، به خاطر حفظ اسلام - صبر و شکیبائی نمودم، همانند کسی که خوار در چشمش فرورفته و استخوان راه گلویش را بسته باشد. (2)

ص: 82

1- شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 16، بنقل از «موفقیات» زبیر بن بکار.

2- نهج البلاغه، خطبه شقشقیه.

محدث عالیقدر کلینی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی یهودی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد گردید، در حالی که عایشه هم در حضور آن حضرت بود و گفت: أَلْسَامُ عَلَيكُمْ، (یعنی مرگ بر شما).

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در پاسخ، فرمود: عليكم (یعنی بر شما).

آنگاه دیگری از یهود وارد شد و مانند آن، همان کلمه را گفت و رسول خدا نیز مانند رفیقش به او پاسخ داد.

سپس سومی وارد گردید و مانند آن (السّام) گفت، و رسول خدا هم همان طور که به دونفر رفقاییش جواب داده بود، او را نیز جواب داد.

سپس عایشه خشمگین شد و گفت: سام و خشم و لعنت بر شما باد، ای گروه یهود و ای برادران میمونها و خوکها! رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای عایشه! اگر فحش به صورتی مجسم می شد، بدصورتی داشت، نرمش و مدارا بر هیچ چیز نهاده نشده، جز این که آن چیز را آراسته است، و از هیچ چیز برداشته نشده، جز این که آن رازشت و نازیبا نموده.

عایشه عرض کرد: یا رسول الله! مگر نشنیدی که اینها گفتند أَلْسَامُ عَلَيْكُمْ.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: چرا، مگر تو نشنیدی آنچه من بدانها پاسخ دادم و گفتم «عليکم»، پس هرگاه مسلمانی به شما سلام کرد به او بگوئید «سلامّ علیکم» و هرگاه کافری بر شما سلام کرد در پاسخش بگوئید «عليک». (1)

ص: 83

1- اصول کافی، کتاب العشره، باب التسليم على اهل الملل، حدیث 1.

کلینی به روایت از جابر آورده است: مردی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت: من مرد جوان سرحال و بانشاطی هستم و علاقمند به جهاد در راه خدا می باشم، اما مرا مادری باشد که رفتن من به جبهه و جهاد برای وی ناخوشایند است.

اکنون بفرمایید تکلیف من چیست و من کدام یک ازین دورا اختیار کنم، رفتن به جهاد یا به سر بردن با مادر را؟ - پیامبر فرمود: برگرد با مادرت باش، قسم بدان کسی که به حق مرا به مقام نبوت برانگیخت، انس یک شبه مادرت با تو - و به سر بردن تو با او - بهتر از یک سال جهاد در راه خداست (1)، و به روایت صدوق، در سؤال جوان و پاسخ پیامبر، پدر و مادر، هر دو مطرح شده اند. (2)

خوانندگان محترم درست دقت کنند در ایامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دائما دست به گریبان جنگ و جهاد با بت پرستان و منافقان و یهود بود و بیش از هر چیزی نیاز به نیروهای انسانی، مخصوصا افراد جوان و بانشاط داشت.

و با توجه به بُعد سرنوشت ساز جهاد در جهت بقاء و گسترش اسلام و عالی ترین درجه ثواب و پاداشی که برای جهادگران وعده و نوید داده شده، حضرتش به سر بردن با مادر - یا مادر و پدر - را مقدم و بهتر از یک سال جهاد در راه خدا اعلام و خاطرنشان فرموده است تا فرزندان از هر طبقه و در هر درجه، وظیفه خود را نسبت به والدین بویژه نسبت به مادر بدانند و طبق آن عمل کنند.

ص: 84

1- کافی، ج2، ص163؛ بحارالانوار، ج74، ص59.

2- امالی صدوق، ص276؛ بحارالانوار، ج74، ص66.

علامه مجلسی نویسد: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مردی از قبیله بنی فهد را دید که غلام و خدمتکارش را کتک می زند و او برای رهایی خویش از ضربات اربابش به خدا پناه می برد، اما آن مرد اعتنا نمی کرد و همچنان به کتک زدن آن بنده خدا ادامه می داد.

درین بین چشم آن غلام به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم افتاد و گفت: به محمد پناه می برم، دیگر مرا نزن. که آن مرد از زدن او خودداری کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: این غلام به خدا پناهنده شد، پناهش ندادی، چون به من پناهنده شد، او را رها کردی؟! درحالی که خداوند شایسته تر از محمد بود، که وقتی بدو پناه برد، دست از او بکشی!

آن مرد گفت: هم اکنون من این غلام را آزاد کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: سوگند به خداوندی که مرا به رسالت برانگیخت! اگر این بنده را آزاد نمی کردی گرمای آتش دوزخ چهره ات را می گذاخت. [\(1\)](#)

درست دقت کنید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم برخلاف بسیاری از افراد که درین مواقع دچار غرور و خودبینی می شوند، نه تنها از مرد ضارب تشکر نکرد، بلکه به خاطر بی تفاوتی او در مقابل پناهنده شدن غلام به خدا، به وی اعتراض فرمود که چرا مرا بر خدا مقدم داشتی و با پناهنده شدن غلام به من از زدنش دست کشیدی! و بدین ترتیب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم همیشه، در همه جا و با هر بهانه و مناسبتی که پیش می آمد، مردم را متوجه خدا می فرمود و روح خداپرستی و حالت فرمانبری و تجلیل از او را در افراد می دمید.

ص: 85

علامه زمخشری به نقل از شقرانی (اولاد یکی از آزاد کرده های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) آورده است که گفت: در ایامی که منصور دوانیقی شروع به عطا و جایزه دادن به مردم نمود، من کسی را سراغ نداشتم که برای من در نزد منصور شفاعت کند و چیزی برای من بگیرد.

پس ناگزیر بر در بارگاه او به حال تحیر ایستاده بودم، که ناگاه جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) پیدا شد، من پیش ایشان رفتم، گفتم: خداوند مرا به قربانت کند! من مولای شما شقرانی هستم؛ و خواسته خود را به حضرتش عرض نمودم.

امام بعد از گفتن کلمه آفرین، به نزد منصور رفت و در حالی بیرون آمد که مبلغی برای من جایزه گرفته و آن را در آستین نهاده بود و به من مرحمت کرد.

آنگاه فرمود: «یا شقرانی، إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَحْسَنُ، لِمَكَانِكَ مَنَّا، وَإِنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَقْبَحُ، لِمَكَانِكَ مَنَّا؛

ای شقرانی! خوبی از هرکسی خوبست و از تو خوبتر است، به خاطر انتسابت بما - که مردم تو را زاده آزاد کرده ما می دانند -

و زشتی از هرکسی زشت است و از تو زشت تر، به همان جهت انتسابت به ما.

زمخشری در توضیح کلام امام به شقرانی نویسد: چون شقرانی شرابخوار بود، امام صادق با این گونه سخن گفتن با وی برخورد نمود، پس بنگر که چگونه خواسته او را بخوبی انجام داد و چگونه به او مرحبا گفت و با آگاهی از حالش وی را مورد اکرام قرار داد و به طور در بسته و تعریض او را موعظه فرمود و این روش نمونه اخلاق پیامبران است. (1)

ص: 86

58 - چگونگی نماز بر جنازه منافق

محدث عالیقدر کلینی از امام صادق علیه السلام روایت نموده که مردی از منافقین درگذشت، پس امام حسین بن علی با جنازه او همراهی کرد، درین بین یکی از موالیان خود را دید (که گویا به راه دیگر می رفت).

حضرتش به او فرمود: کجا می روی؟ آن شخص موالی، گفت: می خواهم از نماز بر جنازه این منافق فرار کنم.

امام حسین به وی فرمود: بیا در طرف راست من بایست و هرچه من گفتم، تو هم همان را بگو، و چون ولی آن مرده منافق برای نماز میت تکبیر گفت، حسین علیه السلام گفت: الله اکبر (و با اشاره به آن منافق عرض کرد) خداوندا لعنت کن این بنده خود را هزار بار، لعن بهم پیوسته، خداوندا این بنده خود را در میان دیگر بندگان خود و بلاد خود خوار فرما و حرارت آتش را به وی برسان و سخت ترین عذاب خود را به او بچشان، که او دشمنان تو را به دوستی می گرفت و با اولیاء تو دشمنی می کرد و نسبت به اهل بیت پیامبرت بغض می ورزید! (1)

59 - چون بلا نازل شود، دیگر نباشد چاره ای

شیخ مفید از سلیمان بن داوود جعفری روایت نموده که گفت: شنیدم ابوالحسن (امام رضا یا امام هادی) علیه السلام به پدرم می فرمود: از چه رو تو را نزد عبدالرحمان بن یعقوب دیدم؟

پدرم گفت: او دائی من است.

ص: 87

1- کافی، ج 3، ص 189، باب الصلوه علی التائب؛ بحار الانوار، ج 44، ص 202.

امام ابوالحسن فرمود: او سخن - ناشایسته - هول انگیزی درباره خدا می گوید، خدا را - برخلاف آنچه باید و هست - به وصف درمی آورد و محدود (به زمان، مکان یا دیگر شئون مخلوقات) می کند، در حالی که خدا به وصف درنیاید (و به هیچ حدی محدود نباشد)، پس یا با او همنشین شو و ما را رها کن، و یا با ما همنشین باش و او را ترک کن - و خلاصه جمع بین ما و او نشاید -.

پدرم گفت: او هرچه می خواهد بگوید، در صورتی که آنچه را او می گوید، من آن را نگویم، چه ضرری از ناحیه وی به من خواهد رسید؟! امام ابوالحسن فرمود: آیا نمی ترسی بلائی بر او نازل گردد و هردو شما را فراگیرد؟

آیا داستان آن شخصی که از اصحاب موسی بود و پدرش از دارودسته فرعون، ندانسته ای که چون لشکر فرعون درصدد تعقیب و دنباله روی موسی برآمد، او از موسی تخلّف و عقبگرد نمود تا پدرش را موعظه کند و به حضرت موسی گرایش دهد، و در حالی موسی برخورد با وی نمود که پدرش با او در ستیز بود، بالاخره آن پدر و پسر باهم به دریا رسیدند و جزو دارودسته فرعون غرق و هلاک شدند، و چون ماجرای غرق شدن فرعون و اتباعش به اطلاع موسی رسید از جبرئیل سراغ آن جوان را گرفت.

جبرئیل گفت: غرق شد، خدای رحمتش کند! او بر عقیده پدرش نبود، اما وقتی بلا نازل شود، برای کسی که (به هرانگیزه، حق یا باطل) در معرض آن قرار گرفته و به گناه کار نزدیک باشد، راه چاره و گریزی نخواهد بود. (1)

مؤلف گوید: این روایت با محتوایی که دارد، بهترین سرمشق و

ص: 88

1- امالی مفید، مجلس 13، شماره 3؛ کافی، ج 2، ص 374؛ بحار الانوار، ج 74، ص 195، از مفید و ص 200 از کلینی.

ارزنده ترین هشدار است برای مؤمنان که حتی الامکان از شرکت در مجتمعات غیر مشروع و مجالس افراد گمراه و گنهکار و مستحق عذاب - حتی برای انجام کار مشروعی هم که باشد - خودداری کنند، تا مبادا بلا و آسیبی بر آنها نازل گردد و دامنگیر آنها هم بشود. نیز جوانان هم بدانند که رفاقت و نزدیک شدن با افراد منحرف هم، رفتن لب پرتگاه است و باید از آن بر حذر باشند.

60- چه سرمایه ای از این بالاتر؟

شیخ طوسی به روایت از امام هادی علیه السلام از پدرانش از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مردی به خدمت آقای ما امام صادق علیه السلام آمد و از عالم فقر و نداری شکایت و درددل کرد.

امام فرمود: مطلب چنین نیست که تو گفتی و من تو را به عنوان فقیر نمی شناسم.

آن مرد گفت: ای سرور من، به خدا قسم! شما آن طوری که باید از وضع من باخبر نشده اید که می گوئید من فقیر نیستم، و آنگاه نمونه هائی از چگونگی عالم فقرش را برای حضرت شرح داد. امام صادق علیه السلام مجدداً همچنان موضوع فقر او را تکذیب کرد، سپس فرمود: به من بگو اگر من یکصد دینار پول به تو دهم، حضری از ما (خاندان رسالت و امامت) برانت و بیزاری جوئی؟

گفت: نخیر!

امام پیوسته رقم اعطائی را بالا برد و به هزارها دینار رسانید، اما آن مرد با قسم همه را رد کرد که حاضر نیست هزارها دینار بگیرد و دست از رشته محبت و ولایت اهل بیت بکشد.

در این موقع امام فرمود: چگونه کسی که متاع و سرمایه ای در خود

سراغ دارد (که در برابر هرچقدر بیشتر، پول و دینار آن را نمی فروشد) فقیر است؟(1)

آری! امام با یک چنین برخوردی به او فهمانیدند که سرمایه ولایت و رشته علاقه به اهل بیت را نباید نادیده و یا امر کوچکی پنداشت و انسان مؤمن با سراغ داشتن آن در خود، ادعای فقر کند، و فقیر واقعی آن کسی باشد که با میلیونها و میلیاردها رقم تومان و دینار و دلار، با دست خالی از ولایت اهل بیت می میرد و سرنوشتش جهنم و عذاب است و دیگر هیچ!

61 - چیزی را که باید تمنا کرد

به نقل علامه مجلسی، مرد فقیر مؤمنی به حضور امام موسی بن جعفر علیه السلام رسید و خواستار رفع گرفتاری و نیازمندی خود شد.

امام با خنده و خوشروئی با وی برخورد نمود و فرمود: سؤالی از تو می کنم، اگر جواب صحیح دادی، ده برابر آنچه می خواهی به تو عطا می کنم، و گرنه همان مقدار مورد طلبت را خواهم داد.

مرد گفت: سؤال فرما.

امام فرمود: اگر آرزو و تمنا چیزی در دنیا به تو واگذار شود، چه چیز را تمنا می کنی؟

عرض کرد: تمنا من آن باشد که:

عمل به تقیه در دینم روزی من شود

نیز برآوردن حاجت برادرانم

و در مرحله سوم اداء حقوق آنها.

حضرت فرمود: چگونه باشد که آرزو و مسئلت از دارا شدن ولایت ما اهل بیت نمی کنی؟!

ص: 90

پاسخ داد: بدون شک نعمت ولایت به من عطا گردیده، ولی آنچه را گفتم، عطا نشده و فاقد آن می باشم. پس بدانچه عطا شده ام شکرگذارم و آنچه را منع شده از خدای عزوجل درخواست می کنم.

امام وی را تحسین و جوایش را پذیرفت و دستور داد دوهزار درهم به او عطا کنند و فرمود: با این پول مازو بخر، که خشک است و فعلاً خریداری ندارد و چون خریداری کردی یک سال در انتظار فرصت زمینه فروش آن باش، و به خانه ما بیا و هزینه روزانه ات را بگیر.

پس آن مرد به دستور امام عمل کرد و هنوز سال به پایان نرسیده قیمت آن جنس پانزده برابر افزایش یافت و آن را که دوهزار درهم خریده بود به سی هزار درهم فروخت و زندگی وی به برکت امام گشایش یافت. (1)

62 - حسرت پولها را به گور بُرد

محدث عالیقدر کلینی و رجالی معروف، کشی، هردو با ذکر سند روایتی نقل کرده اند که به طور خلاصه علی بن جعفر - یکی از اصحاب جلیل القدر امام موسی بن جعفر علیه السلام گفت: به هنگام انجام عمره رجبیه در مکه، محمد بن اسماعیل برادرزاده امام از من خواست که چون می خواهد به بغداد برود، به همراهش خدمت عمویش امام ابوالحسن موسی بن جعفر برسیم و با حضرتش وداع نماید و به روایتی برای تشرّف او به حضور امام اجازه بگیرم.

و بالاخره پس از رسیدن به خدمتش و درخواست اجازه برای رفتن به بغداد و نیز درخواست وصیّتی به او فرمود: وصیّت من به تو این باشد که از ریختن خون من پرهیزی.

ص: 91

1- بحار الانوار، ج 75، ص 415-416؛ مدینه المعاجز، بخش ویژه امام هفتم.

محمد بن اسماعیل گفت: خدا لعنت کند کسی را که در ریختنِ خونِ تو سعایت کند! آنگاه گفت: ای عمّ! مرا وصیت کن.

باز امام فرمود: تو را بدین موضوع وصیت می‌کنم که از ریختنِ خونِ من بر حذر باشی و تا سه مرتبه این سؤال و جواب و لعن بر سعایت در خونِ امام تکرار شد.

آنگاه امام به روایتی، سه کیسه، هر کیسه محتوی صد دینار باضافه سه هزار درهم به وی عطا فرمود، تا کمک سفر او باشد.

علی بن جعفر گوید: به امام عرض کردم: فدایت شوم! در صورتی که شما از وی خائف و بیمناک هستید که در خونِ شما سعایت کند، از چه رو بدین گونه به وی اعانت و اعطاء دینار و درهم می‌کنید؟

فرمود: موقعیکه من صله رحم نمایم و او قطع رحم، خداوند رشته حیاتش را قطع کند.

اما محمد بن اسماعیل با گرفتن هر یک از کیسه‌های محتوی دینار خوشحال می‌شد و به عمویش موسی بن جعفر دعا می‌کرد و بالاخره پس از دریافت کیسه دراهم (در حالی که من فکر می‌کردم از رفتن به بغداد منصرف شود) رهسپار بغداد شد و بر هارون وارد گردید و بر او به خلافت سلام کرد و گفت: من گمان نمی‌کردم در روی زمین دو خلیفه وجود داشته باشد، تا وقتی که عمویم موسی بن جعفر را دیدم به عنوان خلافت بر وی سلام می‌کنند و... و... پس هارون صد هزار درهم برای محمد بن اسماعیل فرستاد، اما هنوز پولها به دستش نرسیده و نگاهش بدان نیفتاده، در نیمه شب خداوند او را به مرگ ناگهانی از بین برد و فردای آن روز صد هزار درهم حواله هارون را برگردانیدند. [\(1\)](#)

و اما پیامد این قطع رحم برای امام هفتم، آن بود که هارون ملعون

ص: 92

1- کافی، ج 1/485؛ رجال کشی، ص 263؛ جامع الاحادیث، ج 16، ص 257-259.

هرچه زودتر به مدینه رفت و در حالی که آن حضرت در کنار قبر جدّش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مشغول دعا و زیارت و مناجات با خدا بود، به دستور هارون او را دستگیر و به سمت بغداد فرستادند و در بدترین زندان‌ها زندانی نمودند و به دنبال آن با گذشتن سه تا چهارده سال که امام در زندان به سر می‌برد، مسموم و شهیدش کردند.

لکن حضرتش با هشدارِ توأم با کیسه‌های دینار و درهم از یکسو صله رَحِم کرد و از سوی دیگر اتمام حَجّت فرمود. و در مرحله سوم به دیگران درس داد که برخورد انسانی و خدایسند از چه قرار است و قطع رَحِم چه آثار شومی را برای خود و دیگران در پی دارد.

63 - خاموش کردن چراغ به هنگام عرض حاجت

به نقل مرحوم فیض، حارث گوید: شبی را در خدمت امام امیر مؤمنان علیه السلام به صحبت و گفتگو می‌پرداختیم، پس در خلال سخن عرض کردم برای من حاجتی پیش آمده است.

امام فرمود: ای حارث! آیا مرا برای بیان نمودن حاجت شایسته می‌دانی؟

عرض کردم: البتّه یا علی! خدا شما را جزای خیر عنایت کند.

ناگهان حضرتش از جای برخاست، چراغ را خاموش کرد و با هرچه بیشتر ملا-طفت و مهربانی مخصوص به خود، پهلو به پهلوئی من نشست و فرمود: می‌دانی چرا چراغ را خاموش نمودم؟

برای این که بدون ملا-حظه و رودربایستی، هرچه در دل داری بگوئی، و من ذلّتِ احتیاج را در چهره ات نبینم، اکنون هر حرفی داری بزن، که شنیدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرمود: در صورتی که حوائج مردم بر دلِ دیگری سپرده شود یک امانت الهی است که باید آن را از دیگران پنهان

دارد، و کسی که آن را افشاء نکند ثواب عبادت به او می دهند، و هرگاه افشاء گردید، بر هرکس که می شنود شایسته است به کمکِ حاجتمند برخیزد و برای او کارسازی نماید. (1)

64 - خانه ای بی نظیر و گرانبها، به قیمتی ناچیز

به نقل علامه سروی از هشام بن حکم (یکی از اصحابِ امام صادق علیه السلام و متکلمان بنام و جوان شیعه)، مردی از ملوک جبل هرسال به حجّ مشرف می شد و در مدینه بر امام صادق علیه السلام وارد می گردید و حضرتش در خانه ای از خانه های خود از وی پذیرائی می فرمود و مدت سفر و اقامتِ او هم قبل از رفتن به حجّ و بعد از آن در مدینه به طول می انجامید.

او در سالی هنگام تشرّف به حجّ، شرفیاب محضر امام شد و با تقدیم ده هزار درهم نقد از حضرت خواست خانه ای برای وی در مدینه خریداری نمایند که از آن پس مزاحم ایشان نشود.

امام پول را گرفتند و خواسته او را پذیرفتند و چون آن مرد جبلی از مکه برگشت و خدمت امام رسید از معامله خانه و مشخصات و محل آن سراغ گرفت.

امام فرمود: بلی، و نوشته سند مانندی به عنوان قبالة خانه به وی تسلیم نمود بدین شرح:

بسم الله الرحمن الرحيم فروشنده: جعفر بن محمد خریدار: فلان، فرزند فلان جبلی

ص: 94

مورد معامله: خانه ای در بهشتِ فردوس

مشخصات: محدود به حدود اربعه، بدین ترتیب:

حدّ اولش به خانه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

حدّ دومش به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام

حدّ سومش به خانه حسن بن علی علیه السلام

حدّ چهارمش به خانه حسین بن علی علیه السلام

مبلغ: ده هزار درهم

پس همینکه آن را خواند با چهره باز و خندان گفت: بلی، قربانت شوم! من بدین معامله راضی شدم.

آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: در مدینه گروهی از سادات و علویین هستند که در حال تنگدستی و سختی معاش به سر می برند و من مالی را که از تو گرفتم در بین فرزندان حسن و حسین علیه السلام تقسیم کردم، و طبق آنچه نوشتم امیدوارم خداوند قبول فرماید و به تو در بهشت پاداش مرحمت کند.

آن مرد جیلی در حالی که آن نوشته را با خود به همراه برد، از مدینه خارج و به محل خود برگشت و طولی نکشید که مریض شد و چون مشرف به موت گردید، کسان خود را احضار و با قَسَم از آنان خواست آن نوشته را همراهش در قبر گذارند، و آنها هم چنین کردند.

پس چون فردای آن روز بر سر قبرش رفتند، آن قباله را برفراز قبر دیدند، که بر آن نوشته شده بود: به خدا قسم! ولیّ خدا، جعفر بن محمد بدانچه گفته بود (که خانه ای برای من در بهشت معامله و محدود به ...)

وفا کرد. (1)

ص: 95

باتوجه به داستانِ فوقِ ما کاری به کارِ کسانی که در مثل منطقه شمال یا دیگر مراکز تفریحی، باغ و خانه مجلل و مجهز خریداری می کنند تا سالی یکی دو مرتبه، خود و عائله یا دوستانشان برای تفریح و خوشگذرانی بدانجا روند و چندروزی را به عیش و نوش بگذرانند، نداریم.

ولی روی سخن ما با افراد متدین و ولایتی است که در مثل مشهد مقدس خانه تهیه می کنند تا در دوره سال که خود و اطرافیانشان یک بار یا چند بار به زیارت می روند در رفاه و راحتی باشند؛ پس می پرسیم: اگر این خانه عینا، یا پول آن تبدیل به یک یا چند خانه کوچک برای سادات و ذُرّیه های خانه بدوش پیغمبر شود، ارزش همیشگی دارد و خداوند در قیامت عوضش را به او مرحمت می کند یا همچنانکه در مشهد است و طولی نمی کشد که ورثه بر سرِ آن به نزاع و کشمکش پردازند

آری، اگر امام صادق علیه السلام از دنیا رحلت فرموده، راه تهیه خانه در فردوس برین را به ما نشان داده و نمونه فرزندانِ حسن و حسین علیه السلام، که امام صادق پولِ خانه آن مرد جبلی را به مصرف زندگی آنها رسانید، هم فراوانند.

65 - خدای پنداری و دروغین

شیخ صدوق نقل کرده است: امیر مؤمنان علیه السلام به بازار کوفه وارد شد و شنید مردی که پشتش به جانب آن حضرت بود، می گوید: نه، قسم بدان خدائی که در پسِ هفت آسمان حجاب گزیده است!

امیر مؤمنان علیه السلام - گویا با دست - به پشت آن مرد زد و فرمود: کیست آن که در پسِ هفت آسمان در حجاب است؟

آن مرد گفت: ای امیر مؤمنان! این خداوند باشد که چنین است.

امام فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! به خطا رفته ای، بین خداوند عزوجل و خَلَقش حجاب نباشد، او در هرکجا که باشند با آنها است.

آن مرد گفت: کفاره گفتارم چیست؟

امام فرمود: کفاره اش آن است که بدانی هر جا که باشی خدا با تو است - یعنی مسلط بر تو و ناظر و آگاه از احوال و اعمال -.

باز پرسید: اطعام مساکین کنم؟

امام فرمود: نه، جز این نیست که قَسَم به غیر پروردگارت خوردی، چه خدای پشت پرده، خدا نیست. (1)

همچنانکه ملاحظه می کنید درین روایت امام امیر مؤمنان علیه السلام به کسی که قَسَم بی جا خورده است، چنین می آموزد که باید برای جبران عمل نادرستی که از وی سرزده، اعتقاد خود را تصحیح و اصلاح نماید و بداند که خدای متعال در پسِ هفت آسمان محبوب نگشته و در آن سوی آسمانها قرار نگرفته. زیرا ذات الهی برتر از مکان و محیط بر آن و خالق و آفریدگار همه موجودات از جمله مکان و محیط و فضا و زمان است، و لذا در همه جا هست و با همه، و مکان، او را محدود نمی سازد.

از سوی دیگر آن مرد پنداشته که شاید لازم باشد برای جبران سوگند ناروای خویش اطعام مساکین کند. ولی حضرتش خاطر نشان فرمود که خیر، چنین کاری لازم نیست.

چه، تو بر فرض آن که نخواهی به قَسَم خود عمل نمائی، کفاره ای بر تو نباشد، از آن رو که وجوب کفاره آن جا مطرح است که شخص به نامهای معین و مشخص پروردگار متعال سوگند یاد کند، ولی تو به موجودی پنداری و خیالی، غیر از خدای لامکان قسم یاد کرده ای، و بنابراین کفاره ای نخواهد داشت.

ص: 97

1- توحید صدوق، باب نفی المکان، ص 184، شماره 21.

به روایت شیخ صدوق، روزی مردی نزد امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد: مرا حاجتی است.

امام به خاطر آن که در انظار حاضرین به ذلتِ سؤال نيفتد، پیش از آن که حاجتش را به زبان آورد، فرمود: حاجت خود را - با انگشت - روی زمین نقش کن.

آن مرد بر زمین نوشت: من فقیر و محتاج هستم.

امام به قنبر دستور داد: برو دو قطعه پارچه لباس (حله) برای او بیاور. مرد فقیر با برخورد این چنینی از ناحیه امیر مؤمنان علیه السلام، چهار بیت شعر در مدح و ثنای آن حضرت سرود.

امام برای دومین بار به قنبر دستور داد: صد دینار به او ده.

کسانیکه در مجلس ناظر ماجرا بودند، از روی تعجب یا تنگ نظری گفتند: یا علی! زیاد دادی، راستی او را بی نیاز فرمودی!

علی علیه السلام فرمود: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هر کس را در جایگاه خود قرار دهید و چون این، مرد باکمالی است، شایسته اکرام و احترام بیشتر می باشد.

سپس فرمود: من در شگفتم که بعضیها با پول خود غلام و برده می خردند - و مثلاً از آنها کار می کشند - اما حاضر نیستند با بذل و بخشش و گذشتهای مالی، آزاد مردان را همچون بنده و برده خویش کنند و به هنگام نیاز از وجودشان استفاده نمایند. (1)

ص: 98

علامه ابن شهر آشوب نویسد: در حالی که امام امیر مؤمنان علی علیه السلام مشغول خواندن نماز صبح بود، ابن کواء (یکی از خوارج) آیه شریفه: «و لقد اوحى إليك وإلى الذين من قبلك لئن أشركت ليحبطن عملك و لتكوننَّ من الخاسرين» (1) را - که خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خطاب فرماید: به تو و به پیامبران قبل از تو وحی شد که اگر شرک آوری، اعمالت تباه و نابود گردد و بدون شک از زیان کاران خواهی بود - در پشت سر حضرتش قرائت نمود.

و با خواندن این آیه خواست، امام را مورد طعن و تعرض قرار دهد. پس امیر مؤمنان علیه السلام از روی احترام به قرآن از ادامه قرائت نماز خودداری فرمود، تا آیه به پایان رسید و تا سه مرتبه همین که امام شروع به قرائت می فرمود، ابن کواء از نو، آیه را قرائت می کرد و امام سکوت می نمود.

آنگاه بعد از تکرار او برای سومین بار، حضرتش با خواندن آیه شریفه «فاصبر إنَّ وعد الله حقٌّ و لا يستخفُّنَّك الذين لا يوقنون» (2)، که خداوند در مقابل رفتار ناهنجار مخالفین به پیامبر اکرم فرماید: (اکنون که چنین است) صبر پیشه کن که محققاً وعده خدا حق است و هرگز روش کسانی که ایمان ندارند و فاقد یقین هستند، نباید تو را خشمگین سازد (و از جا تکان دهد)، به او پاسخ داد.

آنگاه سوره نماز را به پایان رسانید و به رکوع رفت. (3)

اکنون جای بسی دقت است که یک نفر از لشکریان امام امیر مؤمنان

ص: 99

1- سوره زُمر، 39/65.

2- سوره روم، 60/30.

3- مناقب، ج 2، ص 113؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 311.

ارواحنا فدا، که با فریب خوردن از ناحیه معاویه، در زمره خوارج و مخالفان حضرتش وارد شده و در حال نماز با آیه قرآن امام را هدف طعن و تعرض قرار می دهد، امام امیر مؤمنان علیه السلام - بدون آن که مثل عموم مردم به ویژه متصدیان امور ریاستی بر سر یک امر جزئی، دچار احساسات شود و در حال اشتغال به نماز او را مورد حمله و ضرب و شتم قرار دهد، یا حداقل دچار شگ و تزلزل در نماز گردد - با کمال متانت از روی تعظیم به قرآن، سکوت اختیار می کند و پس از سه مرتبه تکرار قرائت آیه از ناحیه ابن کواء، با مناسب ترین و منطقی ترین آیات مربوطه، به وی جواب می دهد. و راستی اگر یک چنین قضیه ای برای ماها یا برای دست اندرکاران و مقامهای حکومتی پیش آید، چگونه عکس العملی از ما ارائه خواهد شد؟ خدا می داند و بس!

68 - خواهر خوش رفتار و برادر...

علامه مجلسی از عمار بن حیّان روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام از خوش رفتاری و نیکی فرزندان اسماعیل به من، خبر دادم. حضرت فرمود: من او را دوست می داشتم و هم اکنون بیشتر از پیش او را دوست دارم.

آنگاه فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را خواهری بود رضاعی، که بر حضرتش وارد شد و چون نظرش به او افتاد خوشحال گردید و روانداز خوابش را (و به دیگر روایت، عبایش) را بر زمین انداخت و وی را بر آن نشانید و شروع کرد با چهره خندان با او سخن گفتن.

پس برخاست رفت و برادرش وارد شد، اما پیامبر بر خوردش با او همانند برخوردش با خواهر او نبود.

گفتند: یا رسول الله! آن طوری که با خواهر رضاعیت رفتار نمودی با

برادرت چنین نکردی، در حالی که او مرد بود؟

فرمود: این به خاطر آن بود که آن زن (خواهر رضاعی) بیش از برادرش به پدر و مادرش (به پدرش) نیکی و خوش رفتاری می کرد. (1)

69 - خودداری از نماز بر جنازه بدهکار

محدث نوری روایت کرده است: جنازه مردی را آوردند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر آن نماز بخواند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به اصحاب فرمود: شما بر او نماز بخوانید، ولی من نمی خوانم.

اصحاب گفتند: یا رسول الله! از چه روی نماز نمی خوانید؟

فرمود: به خاطر دینی که بر ذمه اوست.

ابوقتاده گفت: من ضامن می شوم که بدهی او را بپردازم.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: به نحو تمام و کمال خواهی پرداخت؟

ابوقتاده گفت: بلی، به نحو تمام و کمال.

در این موقع پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر آن جنازه نماز خواند و ابوقتاده گفت: بدهی وی هفده درهم یا هیجده درهم بود. (2)

و در روایت شیخ حرّ عاملی، مقدار بدهی دو دینار ذکر شده. (3)

راستی این عالی ترین درس و هشدار بود از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به عموم و مخصوصا به سهل انگاران در پرداخت بدهی یا بدهیهای خود، تا آن جا که منتهی به مرگ آنها شود، و چه بسا ورثه آنها هم سهل انگاری

ص: 101

1- کافی، ج 2، ص 161؛ بحار الانوار، ج 74، ص 55؛ نیز ص 81، شماره 85، به سند دیگر.

2- مستدرک، ج 13، ص 404، به نقل از تفسیر ابوالفتوح رازی؛ جامع الاحادیث، ج 18، ص 327.

3- وسائل الشیعه، ج 13، ص 151.

در اداء دین کنند یا نتوانند اداء نمایند و مایه گرفتاری میّت خواهد شد. شاهد بر این موضوع روایت کلینی و شیخ طوسی است، بدین مضمون که معاویه بن وهب (از روی سؤال) به امام صادق علیه السلام عرض کرد: برای ما نقل کرده اند که مردی از انصار از دنیا رفت و دو دینار بدهی داشت... تا آخر حدیث.

امام صادق فرمود: این حقّ است و پیامبر این چنین برخورد با میّت نمود که مردم پند گیرند و بدهی خود را به یک دیگر پردازند و دین خود را سبک نشمارند، و گرنه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خود از دنیا رحلت فرمود و بدهی داشت و امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شد و بدهی داشت و امام حسن علیه السلام درگذشت و بدهی داشت و امام حسین علیه السلام کشته شد و بدهی داشت. (1)

70 - خیال بی جا

محدّث عالی قدر کلینی نقل روایت نموده که حسن زیات مصری گفت: من به همراه رفیقم وارد بر ابوجعفر (امام باقر) علیه السلام شدم، پس حضرت را در خانه و اطاقی آراسته با رواندازی زیبا و سر و صورتی مرتّب و سرمه در چشم کرده دیدیم، آنگاه سؤالهایی مطرح کردیم و حضرتش پاسخ داد.

و چون برخاستیم برویم، فرمود: حسن! فردا هم به همراه رفیقت به نزد من آید.

گفتم: بلی، می آیم قربانت شوم!

چون فردای آن روز به خدمتش رسیدیم، اورادراطاقی که حتّی حصیر

ص: 102

1- کافی، ج 5، ص 39؛ فقیه، ج 3، ص 111؛ تهذیب، ج 6، ص 183؛ علل الشرایع، ص 590، بدون جمله «امیرالمؤمنین کشته شد»؛ بحارالانوار، ج 103، ص 143؛ جامع الاحادیث، ج 18، ص 280.

هم نداشت، دیدیم به حالت معمولی، باپیراهن زبر و خشنی به سر می برد. آنگاه رو به رفیق من نموده و فرمود: ای برادر بصره ای! دیروز بر من وارد شدی و من در اطاق همسرم بودم که وسائل موجود در آن از وی بود و من به خاطر آن که نوبت او بود و او خود را برای من آراسته کرده بود، من هم چنان کرده بودم، اما وضع من چنانست که می بینی، پس مبادا خیالی در دلت راه دهی.

در این موقع رفیق من عرض کرد: قربانت شوم! به خدا سوگند من دیروز همچنانکه فرمودید، خیالی در دلم راه یافت، اما امروز پس به خدا قسم آنچه در دلم وارد شده بود، خداوند آن را زدود و دانستم حقیقت امر همان است که فرمودی. (1)

این حدیث به خوبی بیانگر آن است که امامان شیعه در چه محدودیت هائی به سر می بردند، که ناچار بودند اگر یک روز لباسی نو در بر کرده و در اطاق و حجره سامان یافته با شکل و قیافه آراسته و تمیزی زندگی کنند، افراد تنگ نظر و خیالاتی را هم توجیه کنند تا مبادا نسبت به مقام امامت دچار تندروی و سوء ظن شوند.

و در عین حال نیز بیانگر آن است که ائمه شیعه با همه گونه مشاغل مربوطه و گرفتاریهائی که از ناحیه دوست و دشمن دست به گریبان آن بودند، از رعایت حقوق همسر و برآورد توقعات مشروع آن هم غافل و بی تفاوت نبودند و بالاخره هر یک از ابعاد شرعی و عرفی زندگی خود را مورد توجه قرار می دادند.

در پایان یادآور می شویم: مشابه این روایت را نیز مرحوم نوری از عیون المعجزات درباره امام چهارم حضرت سجاد علیه السلام نقل کرده است. (2)

ص: 103

1- کافی، ج 6، ص 448؛ جامع الاحادیث، 16/710.

2- مستدرک، ج 1، ص 209.

مورخ شهیر ابن اثیر به نقل از انس بن مالک نویسد: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از جنگ تبوک برمیگشت، سعد بن معاذ انصاری به استقبال آمد و چون حضرتش با او مصافحه کرد و دستش را زبر و خشن دید، فرمود: چه صدمه و آسیبی به دستت رسیده؟ سعد عرض کرد: یا رسول الله! من با طناب و بیل کار می کنم و درآمد را صرف معاش خانواده ام می نمایم.

«فَقَبِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَدَهُ وَقَالَ: هَذِهِ يَدٌ لَا تَمَسُّهَا النَّارُ» (1).

رسول خدا دست او را بوسید و فرمود: این دستی باشد که آتش (جهنم) با آن تماس پیدا نکند.

همچنانکه در پاورقی این صفحه ملاحظه می کنید، این روایت را از دو مصدر تاریخی و صحابه شناسی سنی نقل کرده ایم، اما در منابع شیعی بدان برخورد نشده، ولی بدون شک اگر این دست بوسی واقعیت داشته باشد، برای همه مؤمنین درسی خواهد بود که از طریق آن پی به ارزش کار و نان خوردن از رهگذر کار و کوشش ببرند و بدانند نقش ارزنده کار یک زارع یا کارگر و زحمت کش تا آن جا به او شخصیت و عزت می دهد که پیامبری که خاکِ قدمش بوسه گاه ملائک و سرمه چشم سلاطین و بزرگان عالم بود، دست زبر و خشن یک کشاورز و زحمت کش مؤمن را به احترام کار می بوسد.

در حالی که پیامبر اکرم با تعریف و تمجیدهای فراوانی که خود از کسب و تجارت و دیگر شغل‌های حلال یا مسئولیتها و پست و مقامهای مشروع نموده، هیچ گاه چنین برخوردی با کسبه و تجار نداشته است. (104)

ص: 104

کلینی از حفص بن عمر بجلی روایت نموده که گفت: از وضع ناهنجار مالی و از هم پاشیدگی زندگیِ زندگیم به امام صادق علیه السلام شکایت کردم. امام فرمود: هنگامی که به کوفه رفتی با فروش بالشِ زیرِ سَرَتِ هم که باشد به ده درهم غذائی آماده کن و مقداری از برادرانت را به غذا دعوت کن و از ایشان بخواه تا درباره تو دعا کنند.

حفص گوید: به کوفه آمدم و هرچه تلاش کردم غذائی تهیه کنم میسر نشد، تا بالاخره طبق دستور امام صادق بالشِ زیرِ سَرَم را فروختم و با آماده ساختن غذا، تعدادی از برادرانِ دینی خود را دعوت نموده و از ایشان خواستار دعا در حلّ مشکلاتِ زندگیم شدم، آنها هم با صرف غذا دعا کردند.

او اضافه کرد: به خدا قسم! جز مدّت کوتاهی از این قضیه گذشت که متوجه شدم کسی در خانه را می زند و چون در را باز کردم، دیدم شخصی که با او داد و ستد داشتم و از وی طلبکار بودم به سراغ من آمد و با پرداخت مبلغ سنگینی که به گمانم ده هزار درهم بود، بدهی خود را با من تصفیه و مصالحه کرد و از آن پس پی در پی امرِ من رو به فراخی و گشایش نهاد و به رفع سختی و تنگدستی انجامید. (1)

این حدیث شریف، بیش از هر چیز دیگر بیانگر ارزش تجمّع برادران دینی و تأثیر دعای دسته جمعی است، آن هم بر سر سفره غذا.

همچنان که گویا محبوبیتِ اطعام مؤمنین است، که امام به حفص دستور فرمود: «بالشِ زیرِ سَرَتِ را هم که باشد بفروش ... تا مؤمنین بر سرِ سفره غذا تجمّع و دعا کنند».

ص: 105

به نقل علامه برفی، عبدالرحمان بن حجاج گوید: با امام صادق علیه السلام غذا می خوردیم، پس ظرف برنجی آوردند و ما از خوردنش معذرت خواستیم.

امام فرمود: شما کاری نکرده اید - یعنی چیز زیادی نخورده اید که عذرخواهی کنید - دوستدارترین شما نسبت به ما، خوش خوراک ترین شما باشد نزد ما.

عبدالرحمن گفت: من هم (با این فرموده امام) از آنچه در آن ظرف بود خوردم.

در این موقع امام فرمود: هم اکنون... (یعنی حالا کارِ درستی کردی که ازین برنج خوردی)، سپس آغاز سخن کرد و به طور نقل حدیث فرمود: ظرف برنجی از ناحیه انصار، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هدیه بردند، پس سلمان، مقداد و ابوذر رحمهم الله را دعوت به خوردن نمود، اما چون آنها شروع کردند به عذرخواهی و ملاحظه در خوردن، پیامبر فرمود: شما کاری نکرده اید - یعنی چیزی نخورده اید که عذرخواهی کنید -؛

همانا دوستدارترین شما نسبت به ما خاندان رسالت، خوش خوراک ترین شما باشد نزد ما. پس آنها شروع کردند بدون ملاحظه و رودربایستی و شرم حضور، به خوردن از آن برنج.

آنگاه امام صادق فرمود: «رَحِمَهُمُ اللَّهُ وَصَلَّى عَلَيْهِمْ». خداوند ایشان را رحمت کند و درودش را نثارشان فرماید!⁽¹⁾

ص: 106

علامه ابن شهر آشوب نقل کرده است حسین بن علی علیه السلام بر اُسامه بن زید وارد شد، در حالی که او بیمارِ مُشرف به موت بود و با گفتن «یاغما» اظهار نگرانی می کرد.

امام حسین فرمود: از چه رو نگرانی ای برادر؟

اُسامه گفت: دینی برعهده من است به مبلغ شصت هزار درهم.

امام حسین فرمود: این بدهی را من عهده دار می شوم.

اُسامه گفت: می ترسم بمیرم و این بدهی همچنان ادامه پیدا کند.

امام حسین فرمود: نگران مباش، تا من آن را نپردازم نخواهی مُرد و پیش از آن که بمیرد آن را پرداخت. (1)

قبل از هرگونه توضیحی لازم است خوانندگان محترم بدانند، اُسامه همان کسی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به خاطر مصالح اسلامی و خالی بودن مدینه به هنگام فوتش، از وجود منافقان و کسانی که می خواستند نقشه از پیش تهیه شده سقیفه و خانه نشین کردن علی و غصب مقام خلافت را با فوت حضرتش به اجرا درآورند، نیروئی به تعداد سه هزار نفر (مرگب از گردانندگان سقیفه و اطرافیانشان و دیگر صحابه) به فرماندهی او (اُسامه بن زید) تشکیل داد و فرمود: به سمتِ روم و سرکوبی دشمنان اسلام حرکت کنند، و با توجه به زمینه تخلّف و کارشکنی «منتظرالخلافة» ها، به طور مکرّر فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَن جِيشِ اُسامه». (2)

خدا لعنت کند کسی را که از همراهی با جیشِ اُسامه تخلّف نماید.

ص: 107

1- مناقب، ج 4، ص 65، و در ص 63 این قضیه را به عنوان امام سجاد و محمد بن اسامه و مبلغ پانزده هزار دینار به نقل از حلیه الاولیاء آورده است و در بحار الانوار ج 46 ص 56 به عنوان امام سجاد و زید بن اسامه ذکر شده.

2- ملل و نحل شهرستانی ج 1 ص 23، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ج 6 ص 52.

و متأسفانه یکی از تخلف کنندگان از جیش اسامه و نیروی اعزامی، خود اسامه بود، که به طور خلاصه از هدف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آگاه شدند و به بهانه ناراحتی از بیماری آن حضرت از چند فرسخی برگشتند و وقت گذرانی کردند تا حادثه ناگوار فوت او به وقوع پیوست و برین اساس یکی از افراد مورد لعن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خود اسامه بود.

هم اسامه یکی از کسانی بود که به هنگام قتل عثمان و بیعت عموم مسلمانان مدینه و صحابه بر خلافت امام امیر مؤمنان علیه السلام از بیعت با حضرت امتناع ورزید و فتح باب مخالفت با علی را برعهده گرفت که به دنبال مخالفت یا نقض بیعت او و حدود دوازده نفر دیگر، جنگ جمل (به فرماندهی عایشه و طلحه و زبیر) و جنگ صفین (به فرماندهی معاویه و طراحیهای عمرو عاص) و جنگ خوارج (که به عزل ظاهری علی از مقام خلافت، به وسیله حکمین تحمیلی و نیز قتل علی به دست ابن ملجم خارجی انجامید) همه به وقوع پیوست و هنوز که هنوز است، این رشته سر دراز دارد.

اکنون جالب توجه است که امام حسین روحی له الفداء به عیادت یک چنین کسی می رود و عهده دار شصت هزار درهم (بزرگترین رقم مالی آن زمان) بدهی او می شود و حتی نقدپردازی آن را به خاطر رفع نگرانش عملاً به اجرا درمی آورد.

و این در حالی بود که نه امام حسین بارش افتاده بود، تا اسامه به او کمک کند، نه امید به ادامه حیات اسامه در کار بود، که برای جلب دوستی و همکاری در پیشامدها مورد استفاده واقع شود، نه رابطه رحمت و خویشاوندی بین امام حسین و اسامه وجود داشت که از باب صله رحم به چنین کمکی اقدام نماید.

بلکه تنها ارائه واقعیتهای اسلامی و انسانی، و درس دادن به دوست و دشمن و نشان دادن سعه صدر و مقام ولایت، و به دست فراموشی سپردن دشمنیها و کینه توزیها مطرح بود و دیگر هیچ.

محدث عالیقدر کلینی با ذکر سند از مردی از اهل بلخ نقل روایت نموده که گفت: من در سفر امام رضا به خراسان، همراه او بودم، پس روزی به هنگام آوردن غذای متعلق به حضرتش و گستردن سفره، همه غلامان سودانی و غیرسودانی خود را بر سر سفره جمع کرد که با آنها غذا بخورد.

من گفتم: قربانت شوم! چه بهتر که اینها را جدا کنی و سفره دیگری برای آنها گسترده شود.

امام فرمود: چه می گوئی؟! یا فرمود: ساکت باش، پروردگار تبارک و تعالی همه یکی باشد، مادر همه یکی است و پدر هم یکی است و جزاء (پاداش یا کیفر) هرکس مربوط به چگونگی اعمال است. (1)

یعنی آقا و بنده و ارباب و برده، همه بندگان یک خدا و زاده یک پدر و مادر (آدم و حوا) هستند، و هرکسی در گرو کار خوب و بد و زشت و زیبای خویش است.

و بدین ترتیب نباید بین بندگان خدا و فرزندان یک پدر و مادر تبعیض و تقدّم و تأخّر به کار رود، مگر به چگونگی اعمال.

اکنون ناقل و مترجم این حدیث از خوانندگان محترم می خواهد که اگر یک شخص متوسطی را پیدا کردند که با نوکر و کُلفتش بر سر یک سفره غذا بخورد و با چشم حقارت بدانها ننگرد، سلام مرا به وی ابلاغ کنند، دیگر مقامات عالیه ریاستی که راستی و صفشان ناگفتنی است، و چه گویم که ناگفتنش به بود.

ص: 109

به روایت شیخ صدوق و دیگران، اسحاق بن عمار که یکی از شیعیان سرشناس و رجال حدیث عصر امام صادق علیه السلام بود به هنگامی که اعتبار و ثروتش فزونی یافت، به خاطر آن که هر روز فقرای شیعه مزاحمش نشوند و ملاقاتش برای هرکسی به آسانی صورت نگیرد، مستخدمی را برای درباری خانه اش تعیین نمود تا هرکس را صلاح دید، بپذیرد و از درِ دسرِ دیگر مراجعین آسوده خاطر باشد.

او در همان سال توفیق زیارت خانه خدا نصیبش گردید و در خلال مراسم حجّ به محضر امام صادق علیه السلام شتافت و مؤدبانه جلو رفت و عرض ارادت و سلام کرد، ولی برخلاف همیشه امام از وی روگردانید و با قیافه ای گرفته و درهم، سلام او را پاسخ داد.

این برخورد برای اسحاق غیر منتظره بود، او سخت ناراحت شد و به دست و پای امام افتاد، و عرض کرد: چه باعث شده است که حال شما نسبت به من این گونه تغییر نموده، مگر چه خطائی از من سرزده است؟! امام علیه السلام فرمود: چون وضع رفتار تو نسبت به مؤمنان عوض شده است.

اسحاق بلادرنگ ازین سخن به گماری دربان و در بند خانه اش منتقل شد و عرض کرد: قربانت شوم! من قصدم ازین کار بد رفتاری با مؤمنان نبود، من ترسیدم مبادا دچار آفت شهرت طلبی و خودخواهی شوم که مستخدمی را مأمور در خانه ام نمودم.

امام فرمود: ای اسحاق! مگر نمی دانی وقتی دونفر از شیعیان ما به ملاقات یک دگر نائل شده، دست در دست هم نهند، خداوند در میان دو دست آنها صد واحد رحمت قرار می دهد که نود و نه واحد آن از آن کسی خواهد بود که رفیقش را بیشتر دوست داشته باشد.

وقتی با هم معانقه و دست بگردن شوند، رحمتِ حق آنان را فراگیرد، و چون مدّتی را باهم نشینند و نسبت به یک دگر مهر ورزند، بدانها گفته شود: دانسته باشید که خداوند شما را بخشید، و چون با هم به سخن پردازند، فرشتگانِ مُراقِب به یک دگر گویند از آنها دور شویم، شاید باهم رازی در میان نهند و خدا نخواهد ما بر اسرار آنها واقف شویم. اسحاق عرض کرد: فدایت شوم! درین وقت فرشتگانِ رقیب و عتید سخن آنان را نمی شنوند و آن را نمی نویسند؟ با این که خداوند فرموده است: «ما یلفظ من قول الاّ و لدیه رقیب عتید» (1)

در این موقع امام لحظاتی سر به زیر انداخت، سپس سر بلند کرد و درحالی که سرشک دیدگانش از محاسنش فرومی ریخت، فرمود: اگر فرشتگانِ رقیب و عتید نشنوند و ننویسند، بی شکّ خدائی که دانای آشکار و نهان است، رازِ آنان را می شنود.

ای اسحاق! از خدا آنچنان بترس، که گویا او را به چشمت می بینی، زیرا اگرچه تو او را به چشم نمی بینی، ولی او تو را بی دیده می نگرد، اگر تو در دیدنِ او شکّ نمائی، به او کافر شده ای و اگر با یقین به این که او تو را می بیند به معصیت و گناه با او مبارزه کنی، تو او را از هر بیننده ای بی مایه تر و ناچیزتر پنداشته ای - پس چاره ای نباشد، جز آن که از خدا پروا داشته باشیم و هیچ گاه خدای را فراموش نکنیم - (2).

راستی چقدر این حدیث و دیگر احادیث مشابه و فراوان، آموزنده است برای افراد متمکّن و ثروتمند و از آنها بالاتر و سرنوشت سازتر، مقامات مسؤلِ اداری و پشتِ میز نشین که برخلاف روش قولی و عملی امام امیرمؤمنان و دیگر ائمّه معصومین شیعیه علیهم السلام با تشریفاتِ نشاندن یک

ص: 111

1- سوره ق، 50/18.

2- ثواب الاعمال، ص 176؛ رجال کشی، ص 349؛ بحار الانوار، ج 5، ص 323؛ نیز اصول کافی، باب مصافحه المؤمن، ج 2، ص 181، با کمی اختلاف.

یا چند نفر زن یا مرد (به عنوان رئیس دفتر، دفتردار، دربان، نگهبان و محافظ) حقوق بگیر از محل بودجه حاصل از پرداختهای مالیاتی مردم - از جمله مراجعین و ارباب حاجت - چه در دسرهایی برای ملاقات یک کارمند معمولی تا مقامات بالاتر و بالاتر به راه می اندازند و با مطرح کردن: برقراری جلسه، کمیسیون، سمینار، یا وجود میهمان، یا لزوم نوبت گیری و وقت گیری قبلی و دیگر برنامه های تشریفاتی و بی محتوی و به دور از مسؤولیت شدید صاحبان پست و مقام، مردم را سرگردان و معطل و دچار محرومیت می کنند و کارها منتهی به تراکم و توژم و سردرگمی و از دست رفتن فرصتهای مربوطه و زودگذر و در نهایت مایه بدبینی هرچه بیشتر مردم به نظام حکومتی و مسئولان اصلی آن می شود، و این متصدیان امور هستند که باید در پیشگاه خدا و در قیامت پاسخگو باشند، و از عهده وزر و وبال آن برآیند.

77 - رشته برادری و مرز آن

علامه ابن شهر آشوب نقل کرده است در حالی که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در مجلس مأمون الرشید حاضر بودند، زید بن موسی بن جعفر وارد شد و مورد احترام مأمون قرار گرفت و آنگاه به امام سلام کرد، اما حضرتش جواب سلام او را نداد.

پس زید گفت: من فرزند پدر شما هستم و جواب سلام مرا نمی دهی؟!!

امام فرمود: تو برادر من هستی، در صورتی که خدا را اطاعت کنی، اما وقتی که از فرمان الهی سرپیچی کنی، دیگر اخوت و برادری بین من و تو نخواهد بود. (1)

ص: 112

آری این چنین برخورد امام و حجت خدا با برادر پدریش، که هم سلام او را جواب نداد و هم علت جواب ندادن را بیان فرمود، بهترین درس معاشرت و ضابطه چگونگی برخورد با افراد خودی و بیگانه و برادرِ تنی و ناتنی است، که حداقل شیعیان این خاندان باید در برخورد با افراد و طبقات مختلف، آن را سرمشق خود قرار دهند.

78 - رفاقت با کبوتربازان

علامه استرآبادی نقل کرده است: روزی نامه ای به امضای عدّه ای از بزرگان و معاریف شیعه به دست امام صادق علیه السلام رسید که چند نفر از امضاکنندگان خود حامل نامه بودند.

این نامه بیانگر شکایت از روش معاشرتی و رفاقت آمیز مفضل بن عمر (یکی از شخصیت‌های شیعه و شاید نماینده و وکیل امام صادق علیه السلام در کوفه) با یک عدّه کبوترباز و افراد به ظاهر بی بندوبار بود.

درین نامه از حضرت خواسته شده بود مفضل را از رفت و آمد با کبوتربازان و گرم گرفتن با آنها منع فرماید.

امام صادق علیه السلام پس از خواندن آن نامه، نامه ای درسته برای مفضل، به وسیله همان چند نفر فرستاد و فرمود این نامه را جز به دست مفضل به کسی ندهند.

حسن اتفاق، موقعی نامه حضرت به دست مفضل رسید که امضاکنندگان نامه، همه در خانه او حاضر بودند،

او نامه را در حضور آنان باز کرده و خواند و سپس به دست آنها داد و گفت: می دانید که این نامه از امام صادق علیه السلام است، آن را بخوانید و بگویید چه باید کرد؟

آنها نامه را گرفته خواندند و متوجه شدند امام درین نامه تنها دستور

چند قلم معامله به مفضل داده که انجامش مستلزم رقمی درشت پول نقد می باشد و باید مفضل تهیه کند، اما هیچ گونه اشاره ای به محتوای نامه آنها به امام و یا اظهار ناراحتی از روش معاشرتی مفضل نشده.

ناگفته پیداست که چون امام صادق ارتباط مفضل با آن عده جوان کبوترباز را دلیل بر امضای روش غلط کبوتربازی آنان نمی دانست و از طرفی به موقعیت علمی و تقوایی مفضل و مقصودش از رفاقت با آنها آگاهی داشت، موضوع نامه بزرگان کوفه را به روی خود نیاورد و با برخورد منفی نسبت به آن چیزی در رابطه با آن به مفضل ننوشت تا خود آنها را از واقع امر آگاه نماید.

اکنون برویم برسر اصل موضوع نامه امام و عکس العمل منفی بزرگان و امضاکنندگان نامه قبلی نسبت به نامه امام. آنها با خواندن نامه، همه سر به زیر انداخته، سکوت نمودند و بعضی هم شروع کردند به یک دگر نگاه معنی دار کردن و بالاخره با ایراد جمله استبعادآمیز:

این کارها نیازمند به رقم بزرگی پول نقد است که باید پیرامون آن فکر کنیم و در صورت امکان فراهم و جمع آوری نموده به تو تسلیم نمائیم -.

از دست به جیب بردن و کمک برای انجام خواسته امام تعلل و عذرخواهی کردند و چون برخاستند بروند، مفضل - که مرد زیرک و دانائی بود و گویا دورادور از نامه شکوائیه حاضرین به امام صادق اطلاع پیدا کرده بود - بی آن که عکس العملی نشان دهد، با خونسردی و پختگی مخصوص، آنها را برای صرف غذا دعوت به ماندن کرد و نگذاشت از خانه بیرون روند.

و در همان موقع از پی کبوتربازان فرستاد و چون همه حاضر شدند، در حضور آن عده از بزرگان کوفه نامه امام را برای آنها خواند.

کبوتربازان بدون هیچ گونه تعلُّل و عذرتراشی از جای برخاسته، رفتند و هنوز مفضِّل و میهمانانش از خوردنِ غذا دست نکشیده بودند که برگشتند و هریک مبلغی در خورِ توانائی خود از یک هزار و دوهزار درهم و رقمهائی از دینار آوردند و همه را یک جا جمع کرده تسلیم مفضِّل نموده و رفتند.

در این موقع مفضِّل روی سخن به امضاکنندگان نامه شکوائیه کرد و گفت: شما از من می خواهید که امثال این جوانان... را به خود راه ندهم و بدون توجه به این که امکان سر به راست کردنِ آنها در کار است و ممکن است در یک چنین مواردی باری از دین بردوش نهند، آنان را از دور و برِ خود برانم.

شما چنین پندارید که خداوند محتاج به نماز و روزه شماها می باشد، که مغرور بدان شده اید! اما در مقام گذشتِ مالی و کمک به دین خدا هریک عذرتراشی و تعلُّل می کنید و انجامِ امرِ امام را به دفع الوقت می گذرانید!

امضاکنندگانِ نامه که انتظار یک چنین گذشتِ مالی و بلندهمتی را از کبوتربازان نداشته و رفاقت مفضِّل با آنان را بر مبنای بی بندوباری اخلاقی و امثال آن تلقی کرده بودند، این عمل را پاسخ دندان شکن و قانع کننده ای برای نامه خود و برخورد منفی و سکوت امام صادق علیه السلام نسبت به آن دانستند و حتی از شکایتِ خود از مفضِّل به امام نادم گردیده، برخاستند رفتند. (1)

ص: 115

79 - رهائی از خواری کمتر و تن دادن به خواری بیشتر

مرحوم کلینی روایت کرده است موقعی که امام صادق علیه السلام در حیره بود و خواست به منطقه ای معروف به «صالحی» در ده فرسخی بغداد برود، «مرازم» و «مصادف» که هر دو از اصحاب و اطرافیان حضرتش بودند به همراه امام حرکت کردند و اول شب به صالحی رسیدند.

مردی که از طرف حکومت بر درِ دروازه، مأمورِ گرفتنِ عوارض و عُشریّه بار بود، از ورود حضرت جلوگیری نمود و گفت: اجازه نمی‌دهم وارد شوی.

امام در پشت دروازه توقّف فرمود و چندین بار با فاصله ای، از مأمور دروازه درخواست موافقت با ورود خود و همراهانش کرد و او همچنان مخالفت می نمود.

مرازم و مصادف ازین مزاحمت نابجا سخت ناراحت گردیدند، مصادف به امام عرض کرد: اجازه دهید او را به قتل برسانیم و جنازه اش را در شطّ بیفکنیم؟

حضرت به شدّت با این کار مخالفت فرمود و بالاخره جلوگیری دروازه بان همچنان ادامه داشت تا بیشترین مدّت شب سپری شد، آنگاه با ورود امام موافقت کرد و حضرتش وارد محلّ شد.

فقال: یا مرازم! هذا خیرٌ أم اللّذی قلتماہ؟

قلت: هذا جُعِلتُ فِداک.

فقال: إنَّ الرّجل یخرج من الذّلّ الصغیر فیدخله ذلک فی ذلّ الکبیر. (1)

فرمود: مرازم این عمل بهتر بود یا آنچه که شما دونفر گفتید؟ عرض کردم: این عمل. فرمود: مرد کاری می کند تا از ذلّت کوچک رهائی یابد و

ص: 116

همان عمل، وی را گرفتار ذلّتِ بزرگتر می نماید.

80 - رهائی از کیفر گناه

به نقل علامه سروی (1)، مردی در ایام حیات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مرتکب گناهی شد که از ترس تعقیب و مجازات از ناحیه آن حضرت غیث خورد و در پنهانی به سر می برد.

روزی در بین راه خالی از عابرین برخورد به حسن و حسین نور دیدگان پیامبر کرد و از روی زرنگی و باتوجه به موقعیت حسنین در نظر جد بزرگوارشان، هردو را سوار بر دوش خود نمود و به خدمت آن حضرت برد و چون وارد محضر رسول خدا شد، گفت: یا رسول الله! من به خدا و به این دو نفر پناهنده شدم که از گناه من درگذرید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از کار او خوشش آمد و خنده اش گرفت، آنچنانکه دست خود بردهن نهاد، آنگاه فرمود: برو، تو آزاد هستی.

سپس به حسن و حسین فرمود: من شما دونفر را درباره این مرد به مقام شفاعت پذیرفتم - و به خاطر شما از مجازاتش صرف نظر کردم - در این موقع آیه شریفه: «لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (2) نازل گردید و خداوند خاطرنشان فرمود: اگر آنهایی که مرتکب ظلم به نفس شدند، به نزد تو (پیامبر) می آمدند، پس هم خود از خدا طلب آمرزش می کردند و هم رسول خدا برای آنها درخواست گناه بخشی می فرمود، خداوند را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

راستی چقدر ارزنده است که هرکس هرچقدر آلوده و گنهکار باشد، از هرگونه فرصتی استفاده کند و خود را از کیفر گناه و پیامدهای دنیوی و

ص: 117

1- مناقب، ج 3، ص 400؛ بحار الانوار، 43/318.

2- سوره نساء، 4/63.

اخروی آن رهائی بخشد و زرنگی واقعی همین بود که این مرد گنه کار از خود نشان داد و سرنوشت خود را به نجات منتهی کرد.

81 - ریختن پلیدترین پلیدیها را از ظرفی در ظرف دیگر

به نقل شیخ مفید، امام امیرمؤمنان علیه السلام به مردی برخورد نمود که در نزد فرزندش حسن علیه السلام از مردی غیبت و عیب جوئی می کرد.

فرمود: ای فرزندم! گوش خود را ازین گونه حرفها پاک نگهدار که غیبت کننده در ظرف خود می نگرد، پس پلیدترین چیزی را که در ظرف او باشد، در ظرف (گوش) تو می ریزد. (1) همان طوری که قرآن مجید با ایراد آیه شریفه «... أَيْحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا...» (2) از غیبت، تعبیر به خوردن گوشت مرده برادر دینی نموده، امام امیرمؤمنان علیه السلام هم به منظور فراری دادن غیبت کننده و غیبت شنونده را از غیبت مؤمن، با ایراد عبارت فوق تعبیر تنفر آوری از غیبت فرمود، که درخور فهم عموم باشد و ازین رهگذر مردم از غیبت کردن و غیبت شنیدن بپرهیزند و از وزر و وبال آن درامان باشند.

82 - زندگی از همه زندگیا بهتر

به روایت علامه محدث ابن شعبه حرّانی، علی بن شعیب گوید: شرفیاب محضر امام رضا علیه السلام شدم، پس به من فرمود: چه کسی از همه مردم معاشش بهتر و زندگیش نیکوتر است؟

عرض کردم: شما خود بدین امر آگاه تر از من هستید!

امام فرمود: کسی که در پرتو زندگانی او، دیگران هم به خوبی گذران

ص: 118

1- اختصاص، ص 225؛ بحار الانوار، ج 75، ص 259.

2- سوره حجرات 49/12

معاش نمایند و به طور مرفّه زندگی کنند. (1)

اکنون اگر بخواهیم مصداق واقعی چنین کسی را بشناسیم باید قبل از همه به سراغ خود گوینده بزرگوار این سخن و پدران و فرزندان معصومینش برویم، که در راستای زندگی و اداره امر معاش خود و عائله ارزشمندشان - در استفاده از نازل ترین حدّ موجودی مالی تا عالی ترین درجه امکاناتی که پیدا می کردند - قبل از هر چیز نخست، سیرکردن شکم افراد گرسنه، اداء دین بدهکاران، سرمایه دادن به تهی دستان، پرداخت بودجه حلّ اختلاف، کمک به درماندگان، اصلاح ذات البین، و صلّه رَحِم حتّی نسبت به ارحام مخالف و دشمن، برای آنها مطرح بود و درباره آن اقدام می کردند، که بسیاری از داستانهای مندرج درین کتاب، خود بیانگر این موضوع و نمونه روش این چنینی آنهاست.

و امّا بعد از آن بزرگواران، پس شیعیانی باشند که عملاً رهرو راه اهل بیت بوده و سهمی از امکانات خود را در راه رفاه دیگر شیعیان و بیچارگان به کار می برند؛

و تنها به ادّعی شیعه بودن و انجام بعضی کارهای تشریفاتی اکتفا نکنند، امّا وقتی پای پول به میان آید....

83 - زورمندتر از زورمندِ وزنه بردار

به نقل شیخ صدوق، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برخورد به گروهی نمود که سنگی را بلند و کوتاه نموده و بالا و پائین می بردند.

فرمود: این کار یعنی چه؟

گفتند: با این عمل، وزنه برداری می کنیم تا معلوم شود کدام یک از ما زورمندتر و نیرومندتر است.

ص: 119

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آیا خبر ندهم به شما از نیرومندترین و زورمندترین تان؟

گفتند: بلی، یا رسول الله!

قال: أشدكم و أقواکم الذی إذا رضی لم یدخله رضاه فی اثم و لا باطل، و إذا سخط لم یخرجه سخطه من قول الحق، و إذا قدر لم یتعاط ما لیس له یحق. (1)

فرمود: قوی ترین و نیرومندترین شما کسی باشد که به هنگام خوشنودیش، به گناه و باطل داخل و آلوده نشود،

و به هنگام خشم و غضب، خشمش او را از سخن حقّ به درنبرد، و آنگاه که قدرت و تسلط پیدا کرد، بدانچه حقّ او نیست دست درازی نکند -.

نیز صدوق سه روایت به این مضمون به عنوان معرفی مؤمن نقل کرده است. (2)

84 - سائل و دانه های انگور

محدث عالیقدر کلینی از مسمع بن عبدالملک روایت کرده است که گفت: در سرزمین منی خدمت امام صادق علیه السلام بودیم و ظرف انگوری هم جلو ما بود که از آن می خوردیم.

پس سائلی آمد و از حضرت کمکی خواست.

امام دستور داد خوشه انگوری به او داده شود، و چون داده شد آن را نگرفت و گفت: نیازی بدان ندارم، مگر درهمی باشد.

امام فرمود: خداوند گشایش دهد.

ص: 120

1- معانی الاخبار، ص 269؛ بحار الانوار، 75/28.

2- خصال، باب السنّه، احادیث 65 و 66 و 67.

پس رفت و برگشت و گفت: همان خوشه انگور را بدهید.

امام فرمود: خداوند وسعت دهد. و دیگر خوشه انگور را هم به او نداد.

آنگاه سائل دیگری آمد و چیزی خواست، پس امام خود سه دانه انگور برداشت و به او داد.

سائل سه دانه انگور را گرفت و گفت: حمد پروردگار عالمیان را که این (سه دانه انگور) را روزی من قرار داد.

امام فرمود: در جای خود باش، و دو دست خود را از انگور پُر نمود و به او داد.

سائل آن را گرفت و جمله «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي رَزَقَنِي» را تکرار نمود.

باز امام فرمود: در جای خود باش و با روی سخن به غلام خود پرسید: چه مقدار از دراهم همراه تو است؟

پس مقداری، که حدود بیست درهم بود به آن سائل داد.

سائل گفت: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ، هذا منك وحدك لا شريك لك.

خداوندا حمد مختص تو باشد و این پولها از ناحیه تو است که به من رسیده و تو را شریکی نباشد، و به راه افتاد که برود.

امام برای سومین بار به او دستور تَوَقُّف داد، آنگاه پیراهن خود را از تن مبارک درآورد و به او فرمود: این را بپوش. سائل پیراهن را گرفت، پوشید و گفت: حمد خدای را که مرا پوشانید و مستور نمود، سپس با کلمه «یا ابا عبد الله» حضرت را مخاطب قرار داد و گفت: خداوند به تو پاداش خیر دهد! و راه رفتن را پیش گرفت.

اما امام دیگر چیزی نفرمود و ما پنداشتیم اگر به شخص امام دعا نمی کرد و فقط دم از خدا می زد و حمد و شکر او را می نمود، حضرتش به بذل و بخشش خود ادامه میداد، چه هرچه سائل حمد خدا می نمود امام

چیزی به وی عطا می فرمود. (1)

اکنون درسی ازین بالاتر نباشد که اگر کسی چیزی کم یا زیاد به فقیر می دهد، نه تنها انتظار دست بوسی و تملُّق و چاپلوسی از فقیر نداشته باشد، که حتّی توقّع دعا و گفتنِ جزاک الله خیرا هم از او نداشته باشد، و به فقیر بفهماند که اگر چیزی به وی داده، از خودش نیست، بلکه رزق الهی و حواله پروردگار جهانیان است. که البتّه از پاداش کمک و خیرسانی هم بهره مند خواهد شد.

85 - سقوط حدّ دزدی در رابطه با خواندن قرآن

به روایت شیخ صدوق و شیخ طوسی، مرد جوانی به خدمت امام امیرمؤمنان علیه السلام آمد و در حضور او اقرار به دزدی نمود، تا حضرتش حدّ الهی را درباره وی به اجرا درآورد و کارش به قیامت نکشد.

امیرمؤمنان که گویا (هم به خاطر اعتراف او به گناه و تسلیم در برابر مقرّرات اسلامی، و هم نظر به قیافه مسالمت آمیزش - که از کلمه «اِنّی اَرَاک شَابًا لَابَسَ بَهِيَّتِكَ، مندرج در روایت شیخ»، استفاده می شود -

و در مرحله سوم نظر به اختیارات شرعی حضرتش، در تصمیم گیری به اجراء حدّ یا مورد عفو قرار دادن مجرم) مایل به قطع دست او نبود، فرمود: آیا چیزی از قرآن را می توانی بخوانی؟

عرض کرد: آری، سوره بقره را.

حضرت فرمود: من به خاطر سوره بقره دستت را به خودت بخشیدم و از قطع آن گذشتم.

اشعث (گویا اشعث بن قیس، که بعدا سر از جرگه خوارج درآورد) از روی گستاخی و اعتراض گفت: با این کار حدّی از حدود الهی را تعطیل

ص: 122

امام فرمود: تو چه می دانی مطلب از چه قرار است؟

آنگاه فرمود: در وقتی که بینة و شاهد بر ارتکاب جرم قائم گردد، امام حق عفو نخواهد داشت، اما در صورتی که کسی خود برعلیه خود اعتراف کند، اختیار با امام است که مثلاً در مورد سرقت عفو نماید یا قطع کند. (1)

مؤلف گوید: جان من به فدای امام امیر مؤمنان علیه السلام که با همه تصلُّب و حالت سخت گیری و شدت عملی که در اجراء احکام الهی و حدود اسلامی همیشه و در همه جا از خود نشان می داد، در یک چنین زمینه ای که حق داشت از موضع اختیارات امامتی استفاده کند و شخص معترف به گناه را ببخشد، عالی ترین کار را که موضوع آشنائی با قرآن باشد، بهانه عفو قرار داد و آزادی جوان سارق را به حساب عنایت وی به قرائت قرآن قلمداد فرمود. و از این رهگذر او را به قرائت قرآن و ارتباط بیشتر با کتاب خدا تشویق و دلگرم نمود.

اکنون از خوانندگان ارجمند می پرسیم: چه درسی ازین بهتر که مؤمنین در برخورد با افراد خطاکار، اگر پای عفو و بخشش به میان آید، یک موضوع دینی را مطرح و بهانه عفو قرار دهند که طبعاً تبلیغی از آن موضوع دینی به عمل آورده باشند.

همچنانکه در برخورد با بچه ها و موضوع تندی و کندی آنها در امور درسی یا اخلاقی یا غیره چه بهتر شئون دینی را بهانه محبت به آنها یا عفو و گذشت از تندروی یا سهل انگاری آنها در کارها قرار دهند، تا این روش به طور غیر مستقیم آنها را به فلان فضیلت اخلاقی یا موضوع دینی تشویق و پایبند نماید.

ص: 123

علامه اربلی - به نقل از محمد بن طلحه شافعی - آورده است که روزی امام هادی علیه السلام برای انجام کاری از سامراء به یکی از دهات رفت، پس مردی از اعراب که سراغ حضرت را می گرفت به محلی که تشریف برده بود راهنمائی شد، و بخدمت امام رسید.

امام فرمود: تو را چه حاجت است؟

گفت: من از اعراب کوفه، از متمسکین به ولایت جدت علی بن ابی طالب علیه السلام هستم و دینی بر عهده ام قرار گرفته که تحمل آن بر من سنگین و طاقت فرسا است و جز شما کسی را نیافتم که برای اداء آن به او متوسل شوم.

امام فرمود: خیالت راحت باد! و چشمت روشن، سپس وی را به نزد خود فرود آورد و چون صبح شد به او فرمود: من از تو انجام کاری را می خواهم، الله الله که درباره آن با من مخالفت نکنی!

مرد اعرابی گفت: مخالفت نخواهم کرد.

امام علیه السلام ورقه ای به خط و امضای خود به او مرحمت کرد، مبنی بر اعتراف حضرتش به بدهی مبلغ قابل توجهی و معین به اعرابی، با قید به این که این بدهی نسبت به دیگر بدهیهای خود مقدم و دارای اولویت است. آنگاه فرمود: این نوشته را بگیر و چون به سامراء آمدی، به من مراجعه و در حالی که جماعتی از مردم نزد من باشند به استناد آن، مبلغ مندرج در آن را با تندی و درشتگوئی از من مطالبه کن، و سپس تکرار فرمود: الله الله که مبادا مخالفت با گفته من کنی!

مرد اعرابی نوشته را گرفت و مجددا ملتزم شد به دستور امام عمل کند.

پس هنگامی که حضرتش به سامراء برگشت و جماعت فراوانی از

درباریان خلیفه و اصحاب خود امام و دیگر افراد برای دیدن او تجمُّع نموده بودند، آن مرد اعرابی حاضر شد و همان طور که امام دستور داده بود، نوشته را ارائه داد و با تندی طلبش را مطالبه نمود.

در این موقع حضرت هادی علیه السلام بانر می سخن و به طور مدارا شروع به عذرخواهی و وعده به وفای عهد و خوشحال کردنش نمود و بالاخره او تا فردا را مهلت داد.

پس همان روز گزارش این ماجرا به آگاهی متوکل رسید، دستور داد سی هزار درهم برای حضرتش بردند و امام همچنان دست نخورده گذارد تا آن مرد مراجعه کرد، پس به او فرمود: این مال (سی هزار درهم) را بگیر، بدهی خود را از آن پرداز و بقیه اش را صرف عائله خود کن و عذر ما را بپذیر.

اعرابی که انتظار دستیابی به چنین رقم پولی را نداشت، عرض کرد: یا بن رسول الله! مقدار حاجت من کمتر از یک سوم این پولها می باشد، و لکن خدا خود آگاه تر است که مقام رسالت را در کجا قرار دهد، آنگاه پولها را برداشت و رفت. (1)

توضیح این نکته بجاست که اولاً، امام با چنین برخوردی هم مشکل مالی و بدهی یک شیعه فقیر را حل فرمود، هم (باتوجه به گزارشهای دروغین و شیطنت آمیزی که - مبنی بر مراجعات پولی مردم و داشتن پول فراوان - درباره حضرتش به متوکل می دادند و ذهن او را نسبت به امام مشوش می کردند) تکذیب عملی از مال اندوزی و داشتن امکانات وسیع مالی فرمود.

ثانیاً، آنچه در اختیار متوکل و تشکیلات حکومتی او بود، همه و همه از بیت المال و حق امام بود که باید در اختیار آن جناب قرارگیرد و حضرتش به این وسیله مقدار ناچیزی از آن را تقاص و استرداد نمود.

ص: 125

1- کشف الغمّه، ج3، ص230-231؛ بحار الانوار، ج50، ص175.

حالا - نه از بین مخالفان و دشمنان این خانواده یا افراد بی تفاوت - که از بین پیروان اهل بیت و کسانی که به طور جدی دم از تشیع آنها می‌زنند، چه کسی را می‌توان پیدا کرد که بدون بدهی، سند بدهی به یک فقیر در مانده و گرفتار دهد و بدون انواع قیافه‌گیری و عذر تراشی و جاهم اندازیهای شرعی، از مال شخصی خود یا کمک‌گیری از دیگران یک چنین افراد گرفتاری را از گرفتاری برهاند؟

87 - شرورترین مردم در قیامت

به روایت علامه محدث نوری، امام عسکری علیه السلام فرمود: عبدالله بن ابی سلول (یکی از سرسخت‌ترین منافقان صدر اسلام و دشمنان جدی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) برای وارد شدن بر آن حضرت اجازه خواست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با ایراد جمله «بئس أخوالعشیره» از ناهنجاری عبدالله و نفرت خود از وی خبر داد و فرمود: اجازه دهید داخل شود. هنگامی که داخل شد، حضرتش او را نشانید و با خوشروئی و گرمی با وی سخن گفت، آن چنانکه پس از بیرون رفتنش، عایشه گفت: یا رسول الله! شما درباره او «بئس أخوالعشیره» گفتید، اما وقتی با وی روبرو شدید، با چهره باز و خندان برخورد کردید؟!!

فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: یا عویش یا حمیراء إن شرَّ النَّاسِ یومَ القیامه من یُکرمُ إتیاءَ شرِّه. (1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای عایشه ای حمیراء! شرترین مردم در روز قیامت کسی باشد که به خاطر پرهیز و رهائی از شرش، مورد اکرام و خوش برخوردی واقع شود.

ص: 126

1- مستدرک، ج 2، چاپ قدیم، ص 92، سطر اول؛ بحار الانوار، ج 75، ص 280-282، با اسناد مختلف، بدون تصریح به اسم ابن سلول، و در ص 41 بعنوان ابن سلول.

یعنی من به منظور دفع شرّ او، این چنین که دیدی با وی برخورد نمودم.

آری همچنانکه ملاحظه می شود این روایت بیانگر بهترین درس است برای مؤمنان که به هنگام برخورد با افراد منافق، دشمن، و شیطان صفت چگونه عکس العمل از خود نشان دهند و چگونه سخن بگویند، درست همانند رویارویی با سگِ هار، که آدمی با لقمه نانی یا پاره استخوانی خود را از حمله او مصون می دارد.

88 - شکر نعمت، نعمت افزون کند

شیخ صدوق؛ با ذکر سند از ابوهاشم جعفری روایت کرده است که گفت: دچار مضیقه و تنگنای شدیدی شدم، پس به خدمت ابوالحسن علی بن محمد (امام هادی علیه السلام) رسیدم و چون اجازه ورود و نشستن داد و من نشستم، فرمود: ای ابوهاشم! کدام یک از نعمتهائی را که خداوند به تو ارزانی داشته، می خواهی شکرش را به جای آوری؟ - که شکرِ نعمت، نعمت افزون کند -.

ابوهاشم گوید: من بُهت زده شدم و ندانستم چه بگویم؟

امام علیه السلام خود آغاز به توضیح دادن نمود و فرمود:

ایمان را روزیِ توفیقِ داد، پس در پرتو آن بدنت را بر آتش حرام کرد؛

عافیت را روزیِ توفیقِ داد، پس تو را بر طاعتش یاری فرمود؛ قناعت را روزیِ توفیقِ داد، پس تو را از تشریفات زندگی و زیاده روی مصون داشت.

سپس فرمود: ای ابوهاشم! از آن رو بدین گونه آغاز سخن کردم که پنداشتم می خواهی در نزد من شکایت کنی که چه کسی با تو چنین کرده

(یعنی تو را در مضیقه قرار داده) و من دستور دادم صد دینار به تو داده شود، پس آن را بگیر. (1)

آری، جان ما فدای یک چنین حجّت‌های الهی و رهبران راستینی باد که وجودشان مایه خیر و برکتِ مادی و معنوی برای بندگان خدا و افراد درمانده و گرفتار بوده و هست، و با یک برخورد معمولی و ایراد چند جمله کوتاه، هم عقده‌های درونی و فشارهای روحی را تبدیل به آرامش خاطر می‌کنند، هم با روش سخاوت‌مندانه خود، بیچارگان را از تنگنای زندگی، در سعه و فراخی قرار می‌دهند و هم از اینها بالاتر و سرنوشت‌سازتر، آدمی را از سرآشویی ضعف ایمان، به اوج توجه به خدا و مقام رضا و تسلیم در برابر مقدراتش می‌رسانند.

و این در حالی است که هریک از رقبا و غاصبینِ حقّ هریک از ائمه معصومینِ اهل بیت جز فسق و فجور و ظلم و بیدادگری و بیزار کردن مردم را از خدا و اسلام و پیامبر و قیامت، چیزی از خود نشان ندادند و بر اثر حبّ جاه و ریاست، میلیاردها میلیارد مسلمان را در طول قرون گذشته اسلام به بیراهه روی و عمل به اسلامِ عوضی و جدائی از ائمه برحقّ اهل بیت گرایش دادند و این رشته سرِ دراز دارد.

89 - شمار واقعی طرفداران حقّ

به نقل کلینی و علامه مجلسی، سدید صیرفی (یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام) گوید: شرفیاب محضر امام صادق علیه السلام شدم و - با برخوردی که داشتم - عرض کردم: شما را نمی‌رسد که همچنان بنشینید و در مقابل خلفای جور قیام نکنید!

فرمود: به چه علت؟

ص: 128

1- امالی صدوق، ص 412؛ بحار الانوار، ج 50، ص 129.

گفتم: به خاطر فراوانی هواخواهان و شیعیان و یاران، به خدا قسم! اگر این تعداد هواخواه و شیعه و انصار که شما دارید، برای امیر مؤمنان علیه السلام بود تیم و عدی (یعنی ابوبکر و عمر و دارودسته آنها) طمع در حق او نمی کردند. امام فرمود: ای سدیر! فکر می کنی آمار افرادی که با من هستند از چه قرار است؟

گفتم: صد هزار.

فرمود: صد هزار؟

گفتم: بلی و دویست هزار.

فرمود: دویست هزار؟

گفتم: بلی، نصف آمار دنیا.

در این جا امام سکوت کرد، سپس فرمود: بر تو آسان است که تا یَبْعَ (چند کیلومتری مدینه) با من همراهی کنی؟ گفتم: بلی، می آیم.

پس دستور فرمود اسب و الاغی را آماده کردند، آنگاه امام خود سوار بر الاغ شد و من سوار بر اسب و به راه افتادیم، تا آن جا که رسیدیم به زمین سرخ رنگی، پس برخورد به غلامی کردیم که مشغول چرانیدن تعدادی بزغاله بود.

در این موقع امام فرمود: ای سدیر! به خدا قسم اگر به عدد این بزغاله ها برای من شیعه بود، من دیگر حقّ نشستن و ترک قیام نداشتم. پس پیاده شده و نماز خواندیم و چون بزغاله ها را شمردم دیدم هفده عدد است. [\(1\)](#)

آری همان طوری که فراوان دیده ایم، جمعیت های بی شمار با چه شدّت و تندی هیاهو به راه انداخته و شعارهای مختلف می دهند، اما وقتی

ص: 129

پای امتحان به میان می آید، به عدد انگشتان نمی رسند، یا اگر برسند، تجاوز نمی کند.

مگر نه این بود که در جنگ صفین با نقشه عوام فریبانه معاویه و عمروعاص، یکمرتبه دوازده هزار نفر از لشکر امیرمؤمنان، که به ظاهر هم، شیعه و هواخواه بودند، رو در روی آن حضرت ایستادند و کار به جایی رسید که امام و حجّت خدا را تکفیر نمودند و گروه خوارج، که تا هم اکنون ادامه دارد، از آنها تشکیل شد.

و مگر لشکر امام حسین نبود که با تعداد فراوان، بر اثر چند جمله سخنرانی آن حضرت در شب عاشورا، همه پا به فرار نهادند و تنها در حدود چهل نفر آنها باقی ماندند، که با بستگان خود امام حسین، شهدای هفتاد و دو تن را تشکیل دادند، و راستی چقدر

«خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد!»!

90- صبر قصاب و صبر امام

علامه تویسرکانی نقل کرده است که حضرت علی علیه السلام از مقابل دکان قصابی می گذشت، مرد قصاب که گوشت فربهی داشت به حضرتش عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! از این گوشت پروار بخرید.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: فعلاً پولی ندارم.

قصاب گفت: نسیه می دهم و برای دریافت قیمت آن صبر می کنم. حضرت فرمود: به جای صبر تو - از گرفتن پول گوشت - ، من از خوردن گوشت صبر می نمایم. (1)

اکنون ملاحظه کنید که امام امیرمؤمنان علیه السلام چگونه سرنخ اقتصاد در

ص: 130

زندگی و قناعت و خودداری از تن دادن به ذلتِ نسیه خری را به دست مسلمانان می دهد.

و راستی اگر ما از بگونه روشهای امیرمؤمنان پیروی و بهره برداری عملی می کردیم، بسیاری از گرفتاریها و ورشکستهای مالی، ناراحتیهای روحی در زمینه بدهکاری و بالاخره از دست رفتن اعتبار و آبروی افراد بر اثر عدم قناعت، جای خودش را به آرامش خاطر، حفظ آبرو، و رهایی از ذلتِ سؤال می داد.

91 - صدقه حلال

علامه مجلسی از کتاب کافی نقل کرده: زمانی امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر دامنه کوه صفا در مکه نشسته بودند، مردی به نزد آنها رفت و درخواست کمک و صدقه نمود.

پس به او گفتند: إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحُلُّ إِلَّا فِي دَيْنٍ مَوْجِعٍ، أَوْ عِزْمٍ مَفْطُوعٍ، أَوْ فَقْرٍ مَدْقَعٍ، فَفَيْكَ شَيْءٍ مِنْ هَذَا؟، گرفتن صدقه حلال نباشد، مگر در مورد دین و بدهی طاق فرسا، یا غرامت و تاوانِ مُشْرَفٍ به آبروریزی، یا فقرِ کوبنده و ذلت آور، اکنون تو دست به گریبان این امور هستی؟

گفت: آری.

پس آن دو امام بزرگوار وی را مورد عطا و بخشش قرار دادند و چون این مرد قبلاً از عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر درخواست صدقه و کمک کرده بود و آنها بدون پرس و سؤال از وضع او و ایراد موارد صدقه حلال و صدقه ممنوع و حرام، صدقه ای به او داده بودند، بدانها مراجعه کرد و از روی اعتراض گفت: از چه رو سؤالی را که حسن و حسین از من نمودند، شما نکردید؛ و نامبردگان را به سؤال امام حسن و امام حسین

ص: 131

آنها گفتند: آن دو از غذای علم، تغذی و ارتزاق نموده اند. (1)

و به نقل بعضی از مؤلفین در ناسخ التواریخ، آن را از خصال آورده و به جای ابن عمر و ابن ابی بکر، عثمان را ذکر نموده، به اضافه آن که امام حسن پنجاه دینار به او عطا فرمود و امام حسین چهل و نه دینار و عبدالله بن جعفر 48 دینار.

92- صدقه، یا ساعت سعد و نحس

محدث عالیقدر کلینی از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: زمینی بود که باید بین من و مردی نجوم شناس تقسیم شود و او زمینه چینی می کرد که خود در ساعتِ سَعْد و خوب در محل حاضر شود و من در ساعتی نحس و نامیمون، پس (گویا براساس قرعه) زمین تقسیم شد و بهترین سهم آن نصیب من گردید.

در این موقع آن مرد (از روی تأسف) دست راستش را بر دست چپش زد و گفت: من هرگز چنین روزی را ندیده بودم!

گفتم: وای بر دیگر روز (که قیامت باشد و مثلاً بدی امروز - به خاطر محروم شدن از سهم بهتر - سهل تر از روز قیامت خواهد بود)، و از چه رو از دیدن امروز ناراحتی؟

گفت: من دارای علم نجوم هستم، پس تو را در ساعت نحس از خانه بیرون آوردم و خودم در ساعت سعد و میمون بیرون آمدم. اما اکنون که زمین تقسیم شد، بهترین سهم به نام تو درآمد.

گفتم: آیا ایراد نکنم برای تو حدیثی را که پدرم برای من ایراد فرمود؟ او مرا حدیث کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کسیکه خوشحال شود از اینکه خدا نحسی روز را از وی دفع و برطرف سازد، روزش را با صدقه

ص: 132

آغاز کند، تا خداوند نحوستِ آن روز را از وی برطرف کند، و کسی که دوست دارد خدا نحسیِ شیش را برطرف فرماید، شب را با دادن صدقه افتتاح نماید تا نحسیش را دفع نماید.

سپس فرمود: من امروز بیرون آمدنم را با صدقه آغاز کردم و صدقه برای تو بهتر از علم نجوم است. (1)

93 - صله رحم مالی، در مقابل صله رحم با خنجر

به روایت شیخ طوسی و دیگران، سالمه کنیز امام صادق علیه السلام نقل کرده که به هنگام وفات در حضورِ حضرتش بودم، پس از حالتِ اغما به هوش آمد و فرمود: به حسن بن علی بن علی بن حسین افسس (عموزاده اش) هفتاد دینار (و به روایتی هشتاد دینار، معادل 60 مثقال طلا) بدهید و به فلان هم همین مقدار و فلان نیز همچنین.

گفتم: آیا مردی را که به قصد کشتنِ شما با کارد (و به روایتی با خنجر) به شما حمله نمود، دستورِ اعطاء دینار می دهید؟!

امام فرمود: می خواهی من از کسانی نباشم که خداوند درباره آنها فرماید:

«... وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (2)

«... و آنها که پیوندهائی را که خداوند بدان امر فرموده برقرار می دارند و از پروردگارشان می ترسند و از بدیِ حساب (روز قیامت) بیمناک اند».

آری ای سالمه! خداوند بهشت را آفرید و آن را طیب و خوشبو قرارداد، آن چنانکه بویِ آن از فاصله دوهزار سال احساس می شود، ولی

ص: 133

1- کافی، ج 4، ص 6؛ وافی، ج 6، ص 394.

2- سوره رعد، 13/21.

اشخاص عاق و قاطع رَحِم، بوی بهشت به مَشامِشان نرسد. (1)

این روایت و دیگر روایات مشابه و فراوان به طور صریح گویای این حقیقت است که امام حتی در حال از دنیا رفتن، متوجه دستور الهی مبنی بر صله رَحِم بود، و بدون هیچ گونه ترس از رَحِمی که سابقه دشمنی و سوءقصد به حضرت داشت و بدون توقع از وی، امر به اعطای رقم قابل توجهی دینار به او می کند.

آری حضرتش برخلاف معمول بین نوع مردم (که بر اثر نه سوءقصد و اقدام به کشتن، بلکه بر اثر یک برخورد ناملایم در حد خیلی نازل، سالها به حالت قهر و منافرت و نارضایتی و فاصله گیری با رَحِم خود بسر می برند) حمله به قصد قتل را بدست فراموشی می سپارد و برخورد محبت آمیز از خود نشان می دهد. و این ما هستیم که باید تکلیف خود را در برخوردهای مختلف با ارحام و خویشاوندان و دیگر طبقات مردم بدانیم و برطبق آن عمل کنیم.

94 - صله رَحِم نمونه

علامه سروی آورده است که عمر بن علی بر سر تولیت صدقات و موقوفات پیامبر اکرم و امیر مؤمنان با برادرزاده خود، امام علی بن الحسین به مخاصمه برخاست و هردو نزد عبدالملک مروان رفتند.

پس عمر گفت: یا امیرالمؤمنین من مصدق و فرزند بلاواسطه علی هستم و (با اشاره به امام سجاد) این فرزند فرزند اوست، و بدین ترتیب من اولی و شایسته تر از وی به تصدی و تولیت صدقات مربوطه می باشم.

عبدالملک - با خواندن شعری که در نهی از اختلاط حق به باطل

ص: 134

1- غیبت طوسی، ص 119؛ عمده الطالب فیانساب آل ابیطالب، ص 340؛ بحارالانوار، ج 74، ص 96؛ الکنی واللقاب، محدث قمی، ج 2، ص 41.

خلاصه می شود - گفت: ای علی بن الحسین برخیز که من امر تولیت را به تو واگذاردم، و چون از نزد عبدالملک بیرون رفتند، عمر دست به گریبانِ امام شد و حضرتش را اذیت کرد.

اما امام سکوت اختیار کرد و عکس العملی از خود نشان نداد، آنگاه بعد از این ماجری، محمد پسر عمر بن علی به نزد امام علی بن الحسین علیه السلام رفت و همینکه وارد شد سلام کرد و امام را در بغل گرفت و شروع کرد به بوسیدن آن حضرت، پس امام فرمود: ای پسر عم! قطع رَحِم نمودنِ پدرت مانع از صله رَحِم من نسبت به تو نخواهد بود؛ پس هم اکنون دخترم خدیجه دختر علی را به زوجیت و همسری تو در آوردم. (1)

اکنون جای بسی دقت است که کار امام سجاد از ناحیه عمویش عمر بن علی بدانجا کشید، که شکایت به نزد عبدالملک بردند و با این که او خود از همه بهتر حضرت را می شناخت و به نفع ایشان رأی داد، از ناحیه عموی خود مورد حمله کلامی و شاید بدنی هم قرار گرفت، و بدون آن که عکس العملی از خود نشان دهد، به محض آمدنِ پسرعمویش، افتخار همسری دخترش را به وی عطا فرمود.

95 - صوفیه در مسجد النبوی

به نقل علامه سید مرتضی رازی، محمد بن حسین بن ابی الخطاب گوید: با امام هادی علیه السلام در مسجدالنبی بودم که عده ای از اصحاب آن حضرت به خدمتش رسیدند و در بین آنها ابوهاشم جعفری نیز حضور پیدا کرد، و او مردی سخنور و در نزد امام هادی علیه السلام دارای احترام و منزلت والائی بود.

ص: 135

1- مناقب، ج 4، ص 172-173؛ عقدالفرید، ج 4، ص 401، بدون موضوع ازدواج؛ بحارالانوار، ج 46، ص 113.

طولی نکشید که جماعتی از صوفیه وارد مسجد شدند و در گوشه ای به شکل دایره ای نشستند و شروع به گفتنِ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نمودند.

در این موقع امام هادی علیه السلام فرمود: به این مردم فریبکار توجه نکنید، اینها هم پیمانان شیاطین و ویران کننده مبانی دین هستند، اینها برای راحت طلبی و خوشگذرانی خود را زاهد قلمداد می کنند، و شب زنده داری را وسیله شکار حیوانات قرار داده اند، و عمری را با تظاهر به گرسنگی می گذرانند تا مردمان خرصفت را پالان نهند - و از آنها سواری گیرند - لا اله الا الله نمی گویند، مگر برای این که مردم را فریب دهند.

کم خوراکی نمی کنند، مگر به انگیزه آن که قدح را پر کنند و دل مردمان احمق را بر بایند، با مردم از در دوستی و اظهار محبت وارد می شوند، تا آنان را به چاه اندازند.

وَرِدَ أَنهَآ رَقِصٌ وَ كَفَ زَنَى اسْتِ وَ ذِكْرِ أَنهَآ آوَاذِ خَوَانِي وَ غِنَا، أَنَانِ رَا جَزَّ سَفَهَا وَ اِفْرَادِ نَادَانِ پِيْرُوِي نَكْنَنْدِ وَ جَزَّ اِحْمَقَانِ بَدَانِهَآ عَقِيْدَه مَنْدِ نَشُوْنْدِ، هَرْكَسِ بَه زِيَارْتِ يَكِي اَز زَنْدِه هَا يَا مَرْدْگَانِ أَنَانِ بَرُوْدِ، چنان باشد که به زیارت شیطان و بُت پرستان رفته باشد.

هرکس به یکی از آنان کمک نماید، همانند کسی باشد که یزید و معاویه و ابوسفیان را یاری کرده است.

درین هنگام یکی از اصحاب آن حضرت پرسید: اگر چه به حقوق شما اعتراف نماید؟

پس امام به حالت غضب آلودی به او نگاه کرد و فرمود: این فکر را از خود دور کن! کسی که به حقوق ما اقرار و اعتراف داشته باشد، نسبت به ما عاقب نمی شود، مگر نمی دانی اینها پست ترین گروه صوفیه هستند و فرقی صوفیه همگی خود از گروه مخالف ما می باشند و راه و رسم آنها مغایر با راه و رسم ما است و آنها را نمی توان جز نصاری و یهود این امت نام نهاد. همینها هستند که در خاموش ساختن نور خدا کوشش به خرج

می دهند، در صورتی که خداوند سرانجام نور خود را به حدّ کمال خواهد رسانید، هرچند به کام کافران تلخ و ناگوار آید. (1)

96 - ضمانتی که جامه عمل پوشید

شیخ بهائی به نقل از علی بن ابی حمزه بطائنی آورده است که گفت: مرا دوستی بود از کتّاب و نویسندگان دستگاه بنی امیّه، پس روزی از من خواست برای تشرّف وی به خدمت امام صادق علیه السلام اجازه بگیرم و چون امام اجازه ملاقات داد و باتّفاق بر حضرتش وارد شدیم، او در حضور امام نشست و عرض کرد: فدایت شوم! من در تشکیلات حکومتی بنی امیّه کارمند بودم و ازین طریق با چشم پوشی از حلال و حرام، مال فراوانی به دست آورده ام - و اکنون که پی به اشتباه خود برده ام، می خواهم بدانم تکلیف من چیست؟ -.

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر نه این بود که بنی امیّه کسانی را می یافتند که دفترداری آنها را به عهده گیرد و مالیات برای ایشان جمع کند و به حمایت از آنها جنگ و کشتار نماید و در جماعت ایشان شرکت جوید، آنها نمی توانستند حق ما آل محمد را - که خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد - از ما سلب نمایند.

و اگر مردم بنی امیّه را با آنچه در دست داشتند، به خود وامی گذاشتند، دیگر جز آنچه در اختیارشان بود، مالک چیزی نمی شدند و قدرت بر دست انداختن به حقّ ما پیدا نمی کردند.

دوست جوان من با شنیدن این سخن از امام، عرض کرد: فدایت شوم! آیا برای من راه خلاصی از آنچه مرتکب شده ام به نظر می رسد؟

ص: 137

1- حدیقه الشیعه، ص 602؛ الاثناعشریه فی الرد علی الصوفیه ص 17 بطور مختصر؛ سفینه البحار، ج 2، ص 58.

امام فرمود: اگر بگویم چه باید کرد، می کنی؟

گفت: بلی.

امام فرمود: از تمام آنچه در این مدت به دست آورده ای صرف نظر کن و دست از آن بردار، پس مقداری را که صاحبانش رامی شناسی، بدانها برگردان و بقیه آن را که صاحبانش را نمی شناسی و نمی دانی از کجا و از چه کسی به دست آورده ای به فقرا و بینوایان صدقه ده، در صورتی که این دستور را عملی کنی، من برای تو بهشت را ضمانت می کنم.

آن جوان لحظاتی سر به فکر فروبرد، آنگاه سربلند کرد و گفت: قربانت شوم آنچه را فرمودی پذیرفتم و انجام می دهم.

ابن ابی حمزه گوید: او به همراه من به کوفه آمد و تمام آنچه را که در اختیار داشت، حتی لباس تنش را طبق فرموده امام رد کرد، آنچنانکه هیچ چیزی برای خود باقی نگذاشت، پس ما چند نفر رفقا که او را می شناختیم، مبلغی در بین خود جمع آوری نموده، مقداری از آن را برای وی لباس مورد نیازش را تهیه کردیم و مقداری را هم، جهت هزینه زندگی به او دادیم.

اما چند ماهی نگذشت که او بیمار شد و ما به عیادتش می رفتیم و بالاخره یک روز که به عیادتش رفتیم، درحال از دنیا رفتن بود، پس همینکه چشمانش را باز کرد و مرا دید، گفت: ای علی! به خدا قسم آنچه را صاحب تو - یعنی امام صادق علیه السلام - به من وعده داده و بهشت را برای من ضمانت فرموده بود، به وعده خود وفا نمود و بهشت را به من ارزانی داشتند.

او این جمله را گفت و از دنیا رفت و ما مراسم فوت او را انجام دادیم و آنگاه من به خدمت امام صادق علیه السلام رفتم، پس چون مرا دید، فرمود: ای علی! به خدا قسم آنچه را به رفیقت وعده داده بودیم، بدان جامه عمل پوشانده و به وعده خود وفا کردیم.

گفتم: قربانت شوم! راست گفتمی، به خدا قسم او خود در دم رفتن، مرا بدین موضوع خبر داد. (1)

97 - روش به راه آوردن خطا کار

به نقل علامه سروی، پیرمردی در حال وضوگرفتن بود، اما برنامه صحیح وضوگرفتن را نمی دانست.

امام حسن و امام حسین علیه السلام که در آن موقع در سنین کودکی بودند، بدان پیرمرد برخورد نموده و از وضوی نادرست او آگاه شدند، و چون در شریعت مقدس اسلام تذکر به اشتباه در مسائل دینی و رهنمود افراد جاهل بر عالم، وظیفه شرعی قلمداد شده، آن دو نور دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درصدد برآمدند وضوی صحیح را به آن پیرمرد یاد دهند.

نظر به این که موقعیت سه تنی آنها نسبت به آن مرد سالمند اجازه نمی داد که به طور صریح و مستقیم وضویش را غیر صحیح اعلام کنند و شاید قبل از ترتیب اثر دادن به تذکر آنها رنجیده خاطر می شد و احساس حقارت می کرد و به همان روش نادرست وضو ادامه می داد.

آن دو کودک عزیز اندیشیدند تا بطور غیر مستقیم وی را آگاه کنند، پس بظاهر با یکدیگر به بحث و گفتگو پرداختند، و پیرمرد را متوجه نمودند که هر یک از آنها مدعی وضوی کاملتر از وضوی دیگری است، و بالاخره توافق کردند که هر دو نفر در حضور پیرمرد وضو بگیرند و پیرمرد حکمیت نماید.

طبق قرارداد عمل نموده و هر دو نفر جلو چشم پیرمرد وضوی صحیح و کاملی گرفتند، پیرمرد تازه دریافت که وضوی صحیح از چه قرار است و به مقصود اصلی آن دو کودک پی برد و هرچه بیشتر تحت تأثیر برخورد انسانی و مؤدبانه آنها قرار گرفت.

آنگاه گفت: وضوی هر دو نفر شما صحیح و کامل است و من پیرمرد

ص: 139

نادان هستیم که هنوز وضو ساختن را ندانسته ام و اکنون از شما آموختم و این عالمِ شفقت و محبتِ شما نسبت به اُمَّتِ جدّتان بود که من به وظیفه خود آشنا گردیدم و از اشتباه خود توبه کردم. (1)

98 - ظالم آری، اما تنگ نظر و بخیل نه!

به روایت شیخ صدوق، امام امیرمؤمنان علیه السلام برخورد به مردی نمود که می گفت: شخصِ شحیح (2) عذرش پذیرفته تر از ظالم باشد.

امام فرمود: دروغ گفتمی! چه بسا ظالم توبه کند و استغفار نماید و حیف و میلهایی که در اموال مردم از وی سرزده، به صاحبانش برگرداند و در نتیجه از وِزِر و وِبَالِ حَقِّ النَّاسِ مَبْرًا و در امان باشد - ؛

اما شحیح و بخیل هنگامی که بخل و آز از خود نشان دهد، از پرداختِ زکات و دادنِ صدقه و انجامِ صلّه رَحِم و پذیرائی از میهمان و انفاق در راه خدا و دیگر نیکیها امتناع و خودداری کند، و داخل شدنِ بخیلِ آزمند در بهشت حرام است. (3)

99 - عادت به درخواست از خدا

شیخ طوسی و دیگران از ابوموسی، یکی از شیعیان و اصحابِ حضرت هادی علیه السلام، نقل نموده اند که گفت: روزی به خدمت امام مشرف گردیده و عرض کردم: ای آقای من! متوکل مرا طرد نموده و سهم مرا از بیت المال قطع کرده و مرا به زحمت

ص: 140

1- مناقب، ج 3، ص 400؛ بحارالانوار، ج 43، ص 319.

2- «شحیح» کسی باشد که هم در صرف اموالِ خود، در کارهای خیر، بخل ورزد، و هم نسبت به آنچه مردم از مالِ خود بذل و بخشش می کنند، بخل و تنگ نظری نشان دهد.

3- فقیه، ج 2، ص 63، شماره 1718؛ وافی، ج 6، ص 490.

انداخته و من تنها انگیزه و عامل آن را اطلاع او از ملازمه خود با شما می دانم، و در عین حال اگر شما از وی چیزی بخواهید، خود را ملزم به قبول آن میدانند، پس شایسته است بر من تفضل فرموده، از وی بخواهید این مشکل را حل کند.

امام در پاسخ من فرمود: ان شاء الله کفایت خواهد شد. پس چون شب شد، فرستاده های متوکل یکی پس از دیگری به سراغ من آمدند و هنگامی که رفتم، فتح بن خاقان، وزیر و همه کاره دربار متوکل را دیدم دم در ایستاده و به من گفت: ای مرد! مگر شب در خانه ات بسر نمی بری، این مرد (یعنی متوکل) مرا به خاطر طلبیدن تو به زحمت انداخته، پس همینکه بر متوکل داخل شدم، دیدم بر فرش مخصوص خود نشسته و چون مرا دید، گفت: ای ابوموسی! ما به خاطر مشاغل فراوان از تو غافل شدیم و تو هم خودت را نزد ما در حال فراموشی قرار می دهی؟! بگو بدانم چه چیز از حق تو نزد من است؟!!

گفتم: صله فلان و مستمری فلان و چیزهای دیگر که نام بردم.

متوکل دستور داد آنچه را که من گفتم با چند برابر آن به من داده شود و چون بعد از ملاقات او فتح را دیدم، پرسیدم: علی بن محمد (امام هادی) بدینجا آمد؟

گفت: نه.

گفتم: نامه ای بدینجا فرستاد؟

گفت: نه. و آنگاه که من از پیش او به راه افتادم به دنبال من آمد و گفت: من شک ندارم که تو در این باره با او صحبت نموده و از وی درخواست دعا کرده ای، پس از جانب من هم از او التماس دعا کن. پس به خدمت امام رسیدم و چون مرا دید فرمود: قیافه، قیافه خوشحال و رضامندی است.

گفتم: به برکت شما، ای آقای من! ولی به من گفتند شما نه به نزد او

رفته اید، نه درخواستی از وی کرده اید.

امام فرمود: خداوند خود می داند که ما در مهمّات جز به او پناه نبریم و در سختیها به غیر او توکل نکنیم و ما را چنین عادت داده که هرگاه از او درخواست نمائیم اجابت فرماید و ما می ترسیم از روش خود عدول کنیم، پس او هم از آنچه ما را بدان عادت داده، عدول فرماید.

گفتم: فتح به من درباره شما چنین گفت و چنان پیغام داد.

امام فرمود: او به ظاهر از دوستداران ماست و در باطن از ما دوری می کند و دعا تابع حال دعاکننده است - پس در وقتی که دعا واجد شرایط مربوطه نباشد، مستجاب نخواهد شد -.

آنگاه فرمود: هنگامی که در طاعت الهی اخلاص از خود نشان دهی و به رسول خدا و به حق ما اهل بیت اعتراف کنی و از خداوند تبارک چیزی را درخواست نمائی، خداوند تو را محروم نخواهد کرد.

گفتم: ای آقای من! از بین دعاها، دعائی را به من بیاموز که بدان مختصّ باشم.

امام فرمود: من این دعا را زیاد می خوانم و از خدا خواسته ام هرکس بعد از من آن را در مشهد و حرم من بخواند، ناامیدش نفرماید، و دعا بدین قرار است:

يَا عُدَّتِي عِنْدَ الْعَدَدِ وَيَا رَجَائِي وَالْمُعْتَمِدَ وَيَا كَهْفِي وَالسَّنْدَ وَيَا وَاحِدًا يَا أَحَدًا يَا قُلَّ هُوَاللَّهِ أَحَدٌ وَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِحَقِّ مَنْ خَلَقْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ
وَلَمْ تَجْعَلْ فِي خَلْقِكَ مِثْلَهُمْ أَحَدًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ ... پس در این جا ذکر حاجت نماید. (1)

ص: 142

1- به نقل بحار الانوار ج 50 ص 127؛ مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 411 بدون نقل قول فتح تا آخر حدیث.

به نقل علامه وّام بن اُبی فراس، مردی از انصار را حاجتی پیشامد که از برآوردنش ناتوان بود، پس به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رفت و با گزارش حال خود از حضرتش چاره جوئی خواست.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: برو آنچه از اسباب و وسائل در خانه داری بیاور و چیزی را کوچک و ناچیز مشمار.

آن مرد به خانه رفت و قدحی و قطعه پوست یا پارچه ای را به نام «حلس» که زیر زین اسب یا پالان شتر بر گرده آن می انداختند آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به حاضرانِ مجلس فرمود: کیست خریدارِ این دو چیز؟

مردی گفت: من هر دو را به یک درهم خریدارم، اما مرد دیگری حاضر شد به دو درهم بخرد، پس آنها را به او داد و دو درهم از وی گرفت.

آنگاه به مرد انصاری فرمود: یک درهم ازین دو درهم را صرف تهیه طعام برای عائله خود کن و یک درهم دیگرش را تیشه ای خریداری کن.

سپس چوبِ تیشه ای هم از یکی از حاضرین گرفت و آن را با دستِ خود تنظیم و جاهم اندازی کرد و فرمود: هم اکنون برو با این تیشه چوب و خار و خَسِ بیابان را بکن و چیزی را اعم از خار و چوب، تر یا خشک، بی ارزش مشمار و...

آن مرد انصاری با عمل به دستور پیامبر و انجام خارکنی و فروش آن، با گذشتنِ پانزده شب، یک مرتبه وضعیتش دگرگون شد و آن فشار فقر و حالت درماندگی از برآوردن یک حاجت معمولی، جای خودش را به رفاه و درآمد شغلی برای اداره امر معیشت خود و عائله اش داد.

آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: این کار برای تو بهتر بود از این که (با گدائی و صدقه گیری و...) روز قیامت با چهره ذلّت نمای صدقه وارد محشر شوی. (1)

ص: 143

101 - عزیز کیست، و عزیز تر کدام است؟

به نقل علامه طبرسی، روزی محمد بن مسلم زهری (یکی از مشاهیر اهل تسنن و درباریان بنی امیه) با چهره ای درهم و غم آلود به خدمت امام سجّاد علیه السلام رسید.

امام فرمود: از چه رو این چنین غمگین هستی؟

عرض کرد: یا بن رسول الله! هم و غمهایی است که پی در پی از ناحیه حسودان و تنگ نظران - به خاطر نعمتهایی که از آن برخوردارم - به من می رسد، از همانهایی که بدانها امیدوار بودم و درباره آنها احسان و نیکی نموده ام.

امام فرمود: زیانت را نگهدار، دوستانت برای تو خواهند ماند.

زهری گفت: ای فرزند رسول خدا! من حتی با زبانم بدانها احسان و نیکی می کنم.

امام فرمود: هیئات، هیئات! بپرهیز از این که خودخواه و خودپسند باشی و خودداری کن از سخنی که دلهای مردم به انکارش پیشی می گیرد، هر چند که تو برای گفتن آن عذرویهانه داشته باشی، زیرا این چنین نیست، که تو از هر سخنی که مردم را ناخوشایند است، بتوانی پوزش بطلبی.

ای زهری! هرکس عقل درست و حسابی نداشته باشد، به آسان ترین شکل هلاک خواهد شد.

ای زهری! آیا نمی توانی مسلمانان را همانند اعضای خانواده ات به حساب آوری، پس بزرگترها را پدر، کوچکترها را فرزند، و هم سن و سالانت را برادر قلمداد کنی؟

و با این فرض - آیا تو دوست داری پدر، فرزند، و یا برادرت را مورد ستم قرار دهی، نفرینشان کنی و رسوایشان نمائی؟!

هرگاه شیطان تو را دست انداخت و بدین فکر درآوردت که تواز

دیگر مسلمانان بهتر و برتری، بنگر آن کسی را که تو خود را از او بهتر می دانی اگر از تو بزرگتر است، پس بگو او در ایمان و انجام عمل صالح از من پیشی گرفته و از من بهتر می باشد

اگر از تو کوچکتر است، بگو من در آلوده شدن به گناه و نافرمانی بر او سبقت گرفته، پس از من بهتر است؛

و اگر هم سنّ و سال تو است، بگو گناه کار بودن خود را یقین دارم، اما اهلِ معصیت بودن او مورد شک و تردید من است، و چگونه شک را بر یقین مقدم دارم و شک را گرفته، از یقین خود دست بردارم؟

هرگاه دیدی مسلمانان تو را تعظیم می کنند و بزرگ می شمارند، بگو این فضل و لطفی است که آنها بدان دست پیدا کرده اند و اگر دیدی برخوردشان با تو ناخوشایند و چهره درهم کشیده اند، بگو این به خاطر گناهی باشد که من مرتکب شده ام.

پس اگر این چنین رفتار نمودی، خداوند زندگانی را بر تو سهل و راحت سازد و آنگاه دوستانت فراوان و دشمنانت کم شوند؛ از احسان و نیکی آنان خرسند و خوشحال می شوی و از جفا و بی وفائی آنها افسوس نمی خوری.

دانسته باش که گرمی ترین مردم در نزد آنان، کسی باشد که خیرش به مردم برسد، اما خود از آنان بی نیاز باشد و باعفت نفس بگذرد.

و در مرتبه بعد گرمی ترین کس در نظر آنان، کسی است که در صورت نیاز و احتیاج، عفت نفس از خود نشان دهد و حاجت خود را به رو بیاورد، زیرا جز این نیست که اهل دنیا در پی مال و ثروت اند و هرکس در این باره مزاحمتی برای آنها نداشته باشد نزدشان گرمی باشد و هرکس اضافه بر نداشتن زحمت و در دسر چیزی هم بدانها دهد یا کمکی بدانها کند، عزیزتر و گرامیتر خواهد بود. (1)

ص: 145

1- احتجاج طبرسی، ص 174؛ مجموعه ورام، ص 412-413؛ بحار الانوار، ج 74، ص 155-157.

به روایت شیخ حرّ عاملی، امام باقر علیه السلام فرمود: روزی پیامبر در بازار مدینه می گذشت، پس در برابر دکان شخصی تَوَقَّف نمود و با اشاره به یکی از مواد غذایی (مثلاً عدس) فرمود: بَه، چه عدسِ خوبی! قیمتش از چه قرار است؟

خداوند به پیامبر وحی کرد: دستت را در میان ظرفِ آن ماده غذایی داخل کن و از زیر آن بیرون بیاور.

پیامبر همین کار را کرد و متوجّه شد عدسهای خراب و فاسد را در زیر قراردادده و برای جلبِ نظرِ مشتری، سرِبار و رویِ ظرف را با عدسِ خوب پُر نموده.

پس فرمود: «ما أراک إلاّ جمعتَ خیانه و غشّا للمُسلمین»⁽¹⁾.

نمی بینم تو را، مگر این که خیانت و فریب دادن به مسلمانان را جمع کرده ای!

هرچند که درین روایت غش و تقلُّب در مواد غذایی و خشکبار مطرح و از آن تعبیر به خیانت و فریب دادن به مسلمانان شده، ولی در هرجنسی که امکان خوب و بد و متوسط و درجه عالی و نازل داشته باشد، موضوع خیانت و فریب هم درباره آن امکان پذیر است، طلا و جواهر باشد یا میوه و سیب و پیاز یا چرم و کاغذ یا پشم و پنبه یا گوشت و روغن و امثال آن، که عاملِ غش و تقلُّب در آن، خائن و فریب دهنده قلمداد می شود،

و در روایتِ دیگر ذیل از امام صادق به نقل از پدرانِ بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمده که فرمود:

ص: 146

1- وسائل الشیعه، ج 12، باب 86 از کتاب التجاره، باب تحریم الغش، حدیث 8.

«من غَشَّ مُسْلِمًا فِي شِرَاءٍ أَوْ بَيْعٍ فَلَيْسَ مِنَّا وَيَحْشُرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ الْيَهُودِ لِأَنَّهُمْ أَغَشَّ الْخَلْقَ لِلْمُسْلِمِينَ» (1).

کسی که در داد و ستد با مسلمانی غَشَّ و تَقَلُّبْ نماید از ما نیست و در روز قیامت با یهود محشور می شود، زیرا آنها غَشَّ کننده و فریب دهنده ترین خَلْق اند نسبت به مسلمانان.

103 - غلام سهل انگار و آقای باگذشت

علامه مجلسی از امام ابو جعفر (باقر العلوم) علیه السلام روایت نموده که فرمود: پدرم غلام خود را به خاطر سهل انگاری و کندی در رفتن از پی حاجتی، یک تازیانه زد، پس غلام به گریه درآمد و گفت: الله ای علی بن الحسین! مرا به دنبال کاری می فرستی، سپس مرا می زنی؟!

پدرم گریست و به من فرمود: ای فرزندم! برو سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و دو رکعت نماز بخوان و بگو: إلهایا بیامرز خطای علی بن الحسین را در روز دین (یعنی قیامت)، سپس به غلام فرمود: برو که تو برای خدا آزاد شدی.

راوی حدیث، ابوبصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! آیا آزاد شدن غلام (با ارزش مالی آن) کفاره ضرب یک تازیانه بود؟! اما امام سکوت فرمود و چیزی نگفت (2).

اکنون با توجه به محتوای این روایت، حداقل شیعیان این خاندان باید از چنین روش انسانی - که حتی مثل ابوبصیر تعجب می کند چگونه امام برای یک شلاق (از روی تنبیه و براساس اختیار شرعی مالک غلام) به غلامش، از یک سو فرزندش امام باقر را مأمور رفتن در حرم پیغمبر و

ص: 147

1- مصدر فوق حدیث 10.

2- بحار الانوار ج 46 ص 92.

خواندن نماز و استغفار برای خود می کند و از سوی دیگر غلامی را که صدها دینار یا هزارها درهم خریداری فرموده، برای خوشنود ساختنش آزاد می کند - درس بیاموزند و عملاً در برخوردهای خود مواظب باشند دست از پا خطا نکنند.

آری چه بسیار افرادی که - نه غلام زر خرید و بنده تحت فرمان خود را (که درین عصر موضوع آن منتفی است)، بلکه - زن، فرزند، برادر، شاگرد، کارگر و افرادی را که تحت نفوذ خانوادگی، شغلی و مقامی آنها هستند و زورشان بدانها می رسد، بدون هیچ گونه مجوز شرعی مضروب و معیوب و دچار نقص عضو می کنند.

و نه تنها دیه و خونبها نمی دهند، که از عذرخواهی زبانی و ترمیم خاطر معمولی و ظاهری هم امتناع می ورزند و چه بسا خود را طلبکار فشار بیشتر برافراد مورد ظلم و تجاوز وانمود می کنند.

104 - فحشهای خود را پس گرفت

محدث عالیقدر دیلمی و نیز شیخ مفید با ذکر سند نقل کرده اند مردی از خویشان امام علی بن الحسین علیه السلام برخورد به حضرتش نمود و شروع کرد به فحاشی و ناسزاگویی، اما امام چیزی به او نگفت و چون به راه افتاد و رفت، به کسانی که شاهد صحنه بودند، فرمود: شما خود شنیدید این مرد چه گفت، اکنون من دوست دارم همراه من بیایید تا به سراغ او برویم و آنچه را من در ردّ وی می گویم بشنوید.

حاضرین گفتند: می آئیم، و باخود می گفتند: چقدر خوبست امام با وی چنین گوید و چنان جواب دهد؛ ولی با کفش پوشیدن امام و به راه افتادن و گفتن «وَالكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ

المُحْسِنِينَ»⁽¹⁾ که قرآن مجید با ایراد آن افراد باتقوا را به فرونشاندنِ خشم و گذشت از بدگویی و بدرفتاری مردم معرفی و از دوست داشتنِ خداوند محسنین و نیکوکاران را خبر می دهد - دانستیم که امام چیزی به عنوان رد و تلافی به وی نخواهد گفت.

پس از خانه بیرون شد تا به دربِ خانه آن مرد رسید، آنگاه با فریاد او را صدازد و گفت: بگوئید علی بن الحسین است.

آن مرد با چهره ای شرّآمیز و بدون شکّ درینکه امام به خاطر تلافیِ سوءبرخورد و فحّاشیِ او به سراغش آمده از خانه بیرون شد، اما همینکه علی بن الحسین او را دید، فرمود: ای برادر! تو سرِ راه من ایستادی و چنین گفتی، پس اگر (از بدی و ناروایی) در من چیزی باشد که تو آن را بر زبان آوردی، من استغفار نموده و از خدا طلبِ آمرزش می کنم، و اگر چیز ناشایسته ای در من نیست، پس خدا تو را بیامرزد.

آن مرد - که برخلاف انتظار، چنین عکس العمل انسانی را از امام دید- میانِ دوچشمِ حضرتش را بوسید و گفت: بلی، آنچه را که من در قالبِ فحش به شما گفتم، در شما نیست و من خود بدان شایسته ترم.⁽²⁾

و در روایت ابن شهر آشوب که مختصر اختلافی با این روایت دارد، شخصِ فحّاش را پسرعمویِ امام سجاد، حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، ضبط و معرفی میکند.⁽³⁾

105 - فرزدقِ شاعر در برابرِ دورگنِ حقّ و باطل

شیخ مفید؛ از فرعان (یکی از روایان اشعار فرزدقِ شاعر) نقل

ص: 149

1- آل عمران، 3/29.

2- اعلام الوری، ص 154؛ ارشاد، ص 273؛ بحار الانوار، ج 46، ص 54.

3- مناقب، ج 3، ص 296؛ بحار الانوار، 46/92.

می کند: در سالی همراه عبدالملک مروان به حجّ مشرّف شدم، عبدالملک (بشرحی که محدّثین و مورّخین نوشته اند در مسجدالحرام) چشمش به علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام افتاد و از روی تحقیر از اطرافیان خود پرسید: این کیست؟ فرزدق که در آن جا حضور داشت، فوراً و بدون ساخته قبلی، قصیده معروفه خود را سرود که با این بیت آغاز می شود:

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كَلْهَم

هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَم

عبدالملک از شنیدن این قصیده، خود احساس حقارت و ذلّت نمود و ناراحت شد و مقرری سالانه فرزدق را که هزار دینار بود قطع کرد و در آن سال نداد (و به روایتی نیز دستور داد فرزدق را بازداشت و زندانی کنند...).

او به حضرت سجّاد شکایت کرد - که عبدالملک به خاطر سرودن قصیده در مدح شما، از پرداخت مقرری سالانه امتناع ورزیده - و از حضرت خواست در این باره با عبدالملک صحبت کنند.

امام سجّاد علیه السلام فرمود: من از مال خودم همان مقداری را که عبدالملک می داده است، می دهم و از صحبت و روزدن به عبدالملک عذر خواست.

فرزدق گفت: ای فرزند رسول خدا، به خدا قسم از شما چیزی نخواهم گرفت و پاداشِ خدای عزّوجلّ در قیامت در نزد من محبوبتر و ارزشمندتر از پاداش توأم با عجله دنیاست، و از گرفتن آن مال از حضرت خودداری کرد.

معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار که از عموزاده های امام سجّاد و دارای ریشه خانوادگی بذل و بخشش و نیز امکانات مالی بود، ازین ماجرا آگاه شد.

پس به سراغ فرزدق رفت و به او گفت: فکر می کنی چند سال از

عمرت باقیمانده است؟

گفت: حدود بیست سال.

معاویه بن جعفر فوراً بیست هزار دینار نقد به او داد و گفت: من این مبلغ را از مال شخصی خود به تو می‌دهم، که ابومحمد (امام سجّاد) را از صحبت با عبدالملک معاف داری.

فرزدق گفت: من خود امام سجّاد را ملاقات نمودم و حضرتش از مال خود مبلغ هزار دینار مقررری را به من مرحمت فرمود، ولی من حضرتش را خاطر نشان کردم که گرفتن آن را به خاطر اجر آخرتی به تأخیر انداختم (1)، و گویا بیست هزار درهم را هم نگرفت.

و علامه راوندی این داستان را به عنوان هشام بن عبدالملک نقل کرده و می‌نویسد امام سجّاد معادل چهل سال مقررری ممنوعه را به فرزدق پرداخت و فرمود: اگر می‌دانستم بیش از چهل سال عمرت به درازا می‌کشید، بیشتر می‌دادم. و فرزدق هم پس از گذشت چهل سال از این ماجرا وفات یافت. (2)

106 - فرماندار سیستان و نامه امام جواد علیه السلام

محدث عالیقدر کلینی با ذکر سند از احمد بن زکریا صیدلانی، روایت کرده است، از مردی از اهل بَستِ سیستان که گفت در اولین سال خلافت معتصم بود که ابوجعفر امام جواد علیه السلام در آن سال حجّ به جای آورد و من هم با حضرتش همسفر بودم.

پس هنگامی که بر سر سفره غذا نشسته بودیم و گروهی از دارودسته سلطان (یعنی معتصم) هم حاضر بودند، عرض کردم: فدایت شوم! والی

ص: 151

1- اختصاص، ص 194؛ بحار الانوار، ج 46، ص 130.

2- الخرائج و الجرائح، ص 195؛ بحار الانوار، ج 46، ص 141.

منطقه سکونت ما از شما خاندان پیروی می کند و شما را دوست دارد و در دفتر خراج مالیاتی برعهده من ثبت شده، چنانچه صلاح بدانید، نامه ای مبنی بر احسانِ والی به من مرقوم فرمایید.

امام ابو جعفر فرمود: من او را نمی شناسم.

گفتم: فدایت شوم! همان طوری که گفتم او از دوستان شما اهل بیت است و نامه شما به او برای من سودبخش است.

پس حضرتش نامه ای بدین مضمون نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَمَّا بَعْدُ، پس رساننده نامه من، مذهب جمیل و نیکوئی را از تو نقل کرد و آنچه از عملت به نفع تو است آن باشد که مقرون و توأم با نیکی و احسان انجام دهی، بنابراین به برادرانت نیکی و احسان نما، و دانسته باش که خدای عزوجل از مثقالهای ذرّ (ذراتی که از مثل آرد و غیره به هوا می رود) و خردل از تو سؤال و بازخواست خواهد کرد.

آن مرد گوید: همینکه من وارد سیستان شدم و خیر ورود من به والی شهر، حسین بن عبدالله نیشابوری رسید، تا دو فرسخی شهر به استقبال من آمد و چون نامه امام را به او دادم آن را بوسید و بر چشمان خود نهاد و گفت: حاجت تو چیست؟

گفتم: بدهی مالیاتی در دیوان تو برعهده من است - که نمی توانم بپردازم - پس دستور داد آن را طرح و ساقط کنند و گفت: تا وقتی که من دست اندرکار باشم از پرداخت مالیات معاف هستی و چیزی نپرداز.

آنگاه از وضع عائله من سراغ گرفت و چون تعداد آنها را گفتم، دستور داد به مقداریکه زیاده بر هزینه زندگی من و عائله ام بود، کمک نمایند و تا زنده بود من هیچ گونه مالیاتی نپرداختم و صله و کمکهای او تا

107 - فرماندار اهواز و نامه امام صادق علیه السلام

به روایت محدث عالی قدر کلینی، هنگامی که عبدالله نجاشی (هشتمین جد پدری احمد بن علی نجاشی، صاحب رجال مشهور) عامل و فرماندار اهواز و فارس بود، یکی از کارمندانش که از شیعیان امام صادق علیه السلام بود به حضور حضرت رسید و گفت: در دفتر مالیاتی نجاشی، مالیاتی به حساب من قلمداد و تحمیل شده که از پرداختش ناتوانم و اضافه کرد:

او شخص مؤمن و معتقد به اطاعت شما می باشد، چنانچه صلاح بدانید نامه سفارش آمیزی برای من به او بنویسید. امام صادق علیه السلام نامه ای به عنوان نجاشی مرقوم فرمود بدین عبارت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سِرَّ أَخَاكَ يُسْرُكُ اللَّهُ»

«برادرت را خوشحال کن، خداوند هم تو را خوشحال خواهد کرد».

هنگامی که آن مرد شیعه نامه امام را به نزد نجاشی برد و گفت: این نامه امام صادق علیه السلام است، او آن را گرفت و بوسید و به چشمان خود مالید و گفت: حاجت تو چیست؟

پاسخ داد: بدهی مالیاتی در دفتر تو بر عهده من قرار گرفته که نمی توانم آن را بپردازم.

پرسید: چه مقدار است؟

گفت: ده هزار درهم.

نجاشی - خیلی بیش از حد انتظار صاحب نامه و برخلاف روش

ص: 153

1- کافی، ج 5، ص 111-112؛ بحار الانوار، ج 50، ص 86-87. و مشابه این روایت مشتمل بر نامه امام موسی بن جعفر علیه السلام به والی ری درین مجموعه گذشت.

بسیاری از مسئولان مورد مراجعه، که اصلاً به نامه های شرعی و قانونی هم ترتیب اثر نمی دهند یا با بهانه و تعلل آنها را در دست انداز قرار می دهند - عالی ترین نوع ترتیب اثر را نسبت بدان مبذول داشت، که در مراتب زیر خلاصه می شود:

1- به دفتردارش دستور داد از محل اعتبار مالی خود نجاشی، آن مبلغ را به حساب آن مرد شیعه واریز نماید.

2- نام آن مرد را از ستون مکلفین به پرداخت مالیات محو، تا در سالهای بعد مورد مطالبه قرار نگیرد.

3- ده هزار درهم نقد از مال خودش به وی اعطا کرد.

4- بعد از سؤال مکرر از این که آیا تو را خوشحال کردم، و دریافت پاسخ: بلی، قربانت شوم! دستور داد یک مرکب سواری، یک کنیز، یک غلام و یک طاقه پارچه لباس به او داده شود.

5- با روی سخن به او گفت: این فرشی را که در این جا به هنگام دادن نامه مولایم به من بر روی آن نشستی، نیز بردار،

6- و در پایان - باز برخلاف افراد مورد مراجعه اداری و غیراداری، که به مراجعه کننده می گویند: دیگر در این جا دیده نشوی! - گفت: هروقت هم حاجتی داشتی به من مراجعه کن.

آن مرد شیعی پس از برخورد این چنینی شرفیاب محضر امام صادق علیه السلام شد و شرح چگونگی ترتیب اثر دادن نجاشی را به نامه حضرتش از اول تا آخر گذارش داد.

امام هم پس از شنیدن آن گذارش اظهار خوشحالی نمود و چون آن مرد عرض کرد: یا بن رسول الله! گویا از آنچه درباره من انجام داد مسرور شدید؟

فرمود: آری به خدا قسم! او خدا و رسولش را هم خوشحال و

اکنون با توجه به محتوای نامه امام صادق علیه السلام و دنباله آن، چه بهتر که اولاً، در رابطه با مشکلات بندگان خدا، کسانی که می توانند با نوشتن نامه، مبنی بر سفارش و توصیه به حلّ مشکل، اقدام نمایند، هم اصل نامه امام و هم کمّ و کیف آن را سرمشق و الگو قرار دهند، تا بیشتر مؤثر واقع شود. ثانیاً، مقامات مسئول و مورد مراجعه مردم - بخصوص مردم مؤمن و گرفتار - بجای انواع عذرتراشی ها و بی تفاوتی ها یا خاصه و خرجی کردن نامه ها و تبعیض عملی نسبت به مراجعین یا موکول نمودن انجام کار را به هفته های بعد و ماه های بعد واز دست رفتن فرصت مربوطه،

ببینند فرماندار اهواز و فارس نسبت به نامه امام صادق علیه السلام چه عکس العملی نشان داد، و آنها هم نسبت به شیعیان آن امام معصوم و دوستان آن حضرت، حداقل قدم اصلاحی را بردارند و مراجعه کننده را در حدّ امکان خوشحال کنند، تا خداوند هم آنها را مسرور و مشکلاتشان را حلّ و فصل فرماید.

108 - قبول دعوت به سه شرط

به نقل شیخ صدوق از امام هشتم علیه السلام، مردی از یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام - که مایل بود حضرتش را به میهمانی دعوت کند - روزی از محضر آن بزرگوار تقاضا کرد ناهار را به خانه او تشریف ببرد.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: می آیم به سه شرط، که باید آنها را تضمین نمائی. دعوت کننده عرض کرد: آن سه شرط چیست؟

ص: 155

1- بحار الانوار، ج 74، ص 292-293؛ اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ادخال السّرور علی المؤمنین، حدیث 9؛ تهذیب، باب المکاسب، شماره 46؛ شرح فقیه، ج 6، ص 499-500.

فرمود: از بیرون خانه چیزی تهیه نکنی،

آنچه را که در خانه داری، از ما دریغ نداشته باشی و حاضر کنی، سوم آن که به عائله خود سختی و تنگی روا نداری و سهم آنها را برای من نیاوری.

آن مرد گفت: همه شرایط را پذیرفته و عهده دار آن خواهم بود. امیرمؤمنان علیه السلام هم دعوتش را پذیرفت و او را با مقدم شریفش سرافراز فرمود. (1)

109 - قهرمانِ وزنه بردار

علامه وژام بن ابی فراس آورده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر جمعیتی گذر نمود که بین آنها مرد پر قدرت و نیرومندی سنگ بزرگی را از زمین برمی داشت، و مردم آن را سنگِ زورمندان - وزنه قهرمانان - می نامیدند و همه از کار آن ورزشکار نیرومند در شگفتی بودند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پرسید: این تجمُّع برای چیست؟

مردم تماشاگر عمل وزنه برداری آن قهرمان را به عرض رساندند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آیا به شما خبر ندهم قویتر از این مرد کیست؟

قویتر از او کسی باشد که به وی دشنام دهند و او تحمُّل نماید و بر نفسِ سرکش و انتقامجویِ خود غلبه کند و بر شیطان خویش و شیطانِ دشنام دهنده پیروز گردد. (2)

ص: 156

1- عیون اخبارالرضا، ج 1، ص 259؛ خصال، باب الثلاثه، ص 184؛ بحارالانوار، ج 75، ص 451، نیز ص 454، بدون شرط سوم و به عنوان حارث اعور.

2- مجموعه وژام، ج 2، ص 329؛ و مشابه آن تحت عنوان «زورمندتر از زورمندان...» گذشت.

110 - کارگشائی در برابر نارواگوئی

روزی ابوهریره نزد علی علیه السلام آمد و سخنانی ناروا درباره آن حضرت گفت و به گونه ای کلمات خود را ادا می کرد که به امام بشنوند. فردای آن روز هم شرفیاب شد و حوائج خود را درخواست نمود، امام هم، همه آنها را برآورده ساخت.

این عمل برای اصحاب آن حضرت ناخوشایند و گران به نظر رسید و به عرض رساندند. فقال: اِنِّی لَأَسْتَحِیُّ اَنْ یَغْلِبَ جَهْلُهُ عِلْمِی وَ ذَنْبُهُ عَفْوِی وَ مَسْأَلَتُهُ جَوْدِی. (1)

فرمود: من حیا می کنم از این که جهل او بر علم من، و گناه او بر عفو من و سؤال او بر جود من غلبه کند.

111 - کاری به راست و دروغش نداشته باش!

محدث عالی قدر کلینی نقل از امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام نموده که فرمود: پدرم (امام صادق علیه السلام) دست مرا گرفت، سپس فرمود: ای فرزندم! همچنانکه من دست تو را گرفتم، پدرم محمد بن علی (باقر) دست مرا گرفت و فرمود: به راستی پدرم علی بن الحسین (زین العابدین) دست مرا گرفت و فرمود: ای فرزندم! هرکس از تو کار خیری طلبید، آن را انجام ده - و به طور خلاصه کاری به راست و دروغش نداشته باش -.

پس اگر از اهل آن باشد، تو کارت را در جای خود انجام داده ای، و اگر از اهل آن نباشد، تو خود (با انجام آن کار خیر) از اهل آن قلمداد شده ای.

ص: 157

(یعنی اگر کسی به عنوان فقر و احتیاج چیزی خواست و واقعا فقیر و بار افتاده بود، انفاق و احسان تو در جای خود انجام گرفته، و اگر فقیر نبود، تو از کمک کنندگان به فقیر قلمداد شده ای)؛ و نیز فرمود: اگر مردی از جانب راستت به توفحش داد و ناسزاگوئی کرد، سپس به سمت چپت قرار گرفت و پوزش طلبید، پس تو عذرش را بپذیر. (1)

112 - کدام یک از این دو کار بهتر بود؟

شیخ مفید و دیگران نقل کرده اند که در مدینه طیبه مردی بود از اولاد عمر بن خطاب که پیوسته امام موسی بن جعفر علیه السلام را اذیت می کرد و حضرتش را هدف دشنام و ناسزاگوئی قرار می داد.

روزی بعضی از کسان امام عرض کردند: بگذارید این فاجر را بکشیم و شرش را برطرف سازیم.

امام آنان را ازین کار شدیداً نهی فرمود و پرسید: آن مرد در کجاست؟ و نشانی محل کارش را که در یکی از نواحی مدینه بود گرفت، پس سوار بر الاغ گردید و به سراغ وی در محلی که زراعت می نمود تشریف برد و چون بدانجا رسید او در مزرعه مشغول کار بود.

امام موسی بن جعفر همچنان که سوار بود وارد مزرعه شد، آن مرد فریاد زد: زراعت مرا پایمال مکن و ازین راه نیا. حضرت از همان راه ادامه به رفتن داد تا به او رسید، پس پیاده شد و نشست و شروع کرد با گشاده روئی و خنده سخن گفتن و احوال پرسسی کردن و از جمله فرمود: چه مقدار خرج این مزرعه کرده ای؟

گفت: صد اشرفی.

فرمود: چه مقدار امید و انتظار بهره برداری داری؟

گفت: من غیب نمی دانم.

ص: 158

امام فرمود: من گفتم چه اندازه امیدواری برداشت نمائی؟

گفت: من امیدوارم دویست اشرفی برداشت کنم.

امام کیسه زری بیرون آوردند که سیصد اشرفی در آن بود، پس آن را به وی مرحمت نموده و فرمود: این را بگیر و زراعتت هم به حال خود باقی است و حق تعالی آنچه را که بدان امیدوار هستی روزی و نصیبت خواهد کرد.

مرد عمری برخاست سر مبارک آن حضرت را بوسید و از آن جناب خواستار شد که از تقصیرات و فحاشی های او درگذرد و وی را عفو فرماید. امام تبسم فرمود و برگشت.

از آن پس عمری را دیدند در مسجد نشسته و چون نگاهش به حضرت افتاد گفت: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ». دوستانش به او گفتند: قصه تو چیست؟ تو ازین پیش غیر این را می گفتی و برخوردت برخلاف این بود!

گفت: آنچه را گفتم شنیدید، باز هم بشنوید و شروع کرد به آن حضرت دعا کردن.

رفقاییش با او مخاصمه و بگومگو کردند، او نیز با ایشان به مخاصمه و دفاع از امام پرداخت.

آنگاه امام به کسان خود فرمود: کدام یک ازین دوکار بهتر بود؟ آنچه شما اراده کرده بودید، یا آنچه من اراده و عمل کردم؟ همانا که من با مقداری پول وی را اصلاح نمودم و بدین وسیله شرش را کفایت و برطرف کردم. (1)

113 - کسی که دعایش مستجاب نشود

ص: 159

به نقل محدث فیض کاشانی، عمر بن مسلم، یکی از اصحاب و یاران امام صادق علیه السلام بود که با حضرتش رفت و آمد داشت، پس مدتی گذشت و امام او را ندید، آنگاه از علی بن عبدالعزیز، که او نیز از اصحابش بود، جوئیای حال عمر بن مسلم گردید و از وی سراغ او را گرفت.

علی بن عبدالعزیز عرض کرد: فدایت شوم! او دست از کسب و کار کشیده و روی به زهد و عبادت آورده است.

امام فرمود: وای بر او! مگر نمی داند کسی که دست از کار بکشد، دعایش مستجاب نخواهد شد.

در عصر پیامبر هنگامی که آیه «... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (1) نازل شد - و خداوند خاطر نشان فرمود: هرکس تقوا پیشه کند و از خدا پروا نشان دهد، خداوند راه گریز از مشکلات را برای وی بگشاید و از راه بی گمان روزیش دهد - گروهی از مسلمانان محل کسب و تجارت خود را رها نموده و به گوشه نشینی و عبادت پرداخته و می گفتند خداوند خود روزی رسان است و نمی گذارد افراد دیندار در مانده شوند، دیگر چه نیازی به زحمت تحصیل معاش و کسب و کار داریم.

پس چون این خبر به آگاهی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید، آنها را فراخواند و از روی اعتراض فرمود: کار و کوشش را ترک کرده اید؟!

جمعیت گفتن: آری، چون خداوند متکفل روزی ما شده است. پیامبر فرمود: چنین نیست که پنداشته اید، هرکس توان کار و کوشش داشته باشد و انجام وظیفه نکند، خداوند دعایش را مستجاب نفرماید، شماها باید دنبال کار بروید. (2)

ص: 160

1- سوره طلاق، 65/2.

2- وافی، ج 10، ص 15.

114 - کسی که مایه پستی مردم، مایه سربلندی اوست !

محدث عالی قدر کلینی با ذکر سند روایت کرده است از امام صادق علیه السلام که فرمود: امام علی بن الحسین علیه السلام با زنی که قبلاً کنیز امام حسن بن علی علیه السلام بود ازدواج کرد، و چون خبر آن به عبدالملک مروان رسید، نامه ای نوشت بدین مضمون که: تو شوهر کنیزان شده ای!

امام علی بن الحسین علیه السلام در پاسخ او نوشتند: بدون شک خداوند پستی ها را در پرتو اسلام بالا بُرد و نواقص را به برکت اسلام تکمیل کرد و لثامت را تبدیل به کرامت فرمود، پس مسلمان را لثامتی نباشد و همانا که اگر لثامتی باشد، لثامت جاهلیت است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کنیز و غلامش را به اختیار همسر درآورد و بعداً خود با آن کنیز ازدواج فرمود. (1)

پس چون نامه امام به عبدالملک رسید، به کسانی که در نزدش حاضر بودند گفت: به من خیر دهید از مردی که اگر دست به کاری زند که مایه پستی مردم است، برای وی جز مایه شرف و سربلندی نخواهد بود؟ گفتند: این شخص امیرالمؤمنین (عبدالملک) باشد.

عبدالملک گفت: نه، به خدا قسم او آن کس که شما گفتید، نیست.

گفتن: ما جز امیرالمؤمنین، کسی را بدین عنوان نمی شناسیم.

گفت: نه واللّه! او امیرالمؤمنین نباشد و همانا که او علی بن الحسین است. (2)

115 - کشیدن بار و فرار از رفتن زیر بار

ص: 161

1- جهت آگاهی بر شرح این موضوع مراجعه شود به تفسیر آیه 37، سوره احزاب.

2- کافی، ج 5، ص 345؛ بحار الانوار، 46/105.

علامه وّرام بن ابی فراس از بعضی از شیعیان روایت نموده که گفت: علی علیه السلام را دیدم یک درهم خرما خریداری کرد و خود شخصا آن را حمل نمود، بعضی از روی ارادت به زمامدار و خلیفه وقت یا به انگیزه دیگری، گفتند: یا امیرالمؤمنین! اجازه دهید آن را برای شما بیاوریم.

امام در پاسخ فرمود: کسیکه عائله دارد، او به کشیدن بارِ خود شایسته تر است. (1) - تا زیر بارِ دیگری رود و بارش را بر او تحمیل کند. - این قضیه بیانگر آن است که امام امیر مؤمنان علیه السلام حاضر نبود، حتی در حمل مقداری خرما، بارِ خود را به دوش کسی نهد، و از موضع قدرتِ خلافت یا دیگر عناوین، زحمتی به کسی محوّل نماید، بلکه خود را سزاوارتر به تحمّل زحمت در اداره امر معاش عائله می دانست.

116 - گذشت در مقابل حق گوئی

علامه مجلسی به نقل از مناقب (ابن شهر آشوب) نویسد: کار اختلاف بین امام حسین علیه السلام و ولید بن عقبه (والی مدینه از طرف معاویه) بر سرِ ملکی، به درگیری و نزاع پیوست.

پس امام حسین عمامه ولید را از سرش برداشت و محکم به گردنش پیچید.

در این موقع مروان که شاهد ماجرا بود گفت: به خدا قسم ندیده بودم مثل امروز مردی نسبت به امیرش این چنین جرئت از خود نشان دهد - که حسین نسبت به ولید نشان داد -.

ولید با روی سخن به مروان گفت: واللّه این سخن را نه از روی غضب به خاطر حمایت از من گفتم، بلکه از روی حسد بر مقامِ حلم و بردباری من نسبت به حسین بود، و جز این نیست که این ملکِ موردِ نزاع، از حسین می باشد.

ص: 162

در این موقع امام حسین در مقابل اعتراف ولید به ذی حق بودن حضرتش و تلافی حق گوئی اش، فرمود: ای ولید، این ملک از آن تو باشد و برخاست. (1)

ص: 163

1- بحار الانوار، ج 44، ص 191، حدیث 4.

علامه محدث نوری به نقل از تفسیر امام عسکری علیه السلام آورده است که مردی از فقهای شیعه با یکی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام مباحثه نمود و با دلیل و اقامه حجت، وی را درهم کوبید، آنچنان که کارش را به رسوائی کشید، پس در محضر امام علی بن محمد (هادی علیه السلام) وارد شد.

امام او را مورد احترام قرار داد و دستور فرمود در بالای مجلس (محلّی که در قدیم معروف به «شاه نشین») و نشانگر هرچه بیشتر تجلیل از او بود) بنشیند، و چون نشست با گرمی با وی برخورد نمود، آن چنانکه بر اشراف حاضر در مجلس ناخوشایند و گران به نظر رسید.

در این موقع علویون زبان به اعتراض نگشودند، ولی شیخ و بزرگتر هاشمیون گفت: یابن رسول الله! شما شخص عام و غیر سیّد را بر سادات بنی هاشم طالبی و عباسی برتر و مُقَدَّم می شماری؟!!

امام فرمود: بر حذر باشید از اینکه مصداق این آیه قرارگیرید که خداوند می فرماید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ» (1)

آیا مشاهده نکردی کسانی را که بهره ای از کتاب (آسمانی) پیدا کردند، دعوت به سوی کتاب الهی شدند تا در بین آنها داوری نماید، ولی آنها (با علم و آگاهی) روی گرداندند و این در حالی بود که (از پذیرفتن حق) اعراض داشتند. اکنون شما تن به حکم کتاب خدا می دهید؟ گفتند: بلی.

فرمود: مگر نه این است که خدا می فرماید:

ص: 164

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ... تا آن جا که گوید وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...» (1)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، چون گفته شود به شما جا واکنید در مجالس، پس جا واکنید که خدا برای شما جا واخواهد کرد و چون گفته شود برخیزید، پس برخیزید تا بلند گرداند خدا آنان را که ایمان آوردند از شما و آنان را که مراتب علمی بدانها داده شد.»

و بنا برین خداوند راضی نشد برای عالمِ مؤمن، مگر آن که بالاتر باشد از مؤمن غیرعالم.

همچنانکه به چیزی جز برتری مؤمن بر غیرمؤمن راضی نشد. و بدین ترتیب اعتراض آنها را در احترام به آن عالمِ شیعی غیرسید با آیه شریفه قرآن رد و خنثی نمود و بالاخره ارزش معنوی و اجتماعیِ نقشِ دفاع از حق و درهم کوبیدن دشمنِ اهل بیت را برهمگان ثابت فرمود.

118 - لباس عوام فریبی

به نقل محدث عالی قدر شیعه؛ مرحوم کلینی و محدث اهل تسنن؛ ابن طلحه شافعی، سفیان ثوری (یکی از پیروان خلفا و پایه گذاران مکتب تصوّف) در مسجدالحرام می گذشت، پس امام صادق علیه السلام را دید لباس باارزش خوبی برتن دارد، گفت: واللّه به نزد او می روم و تویخش می کنم. آنگاه نزدیک رفت و گفت: یابن رسول الله! به خدا قسم لباسی را که پوشیده ای، نه - جدّت - رسول خدا همانندش را پوشید، نه علی و نه هیچ یک از پدران.

امام صادق علیه السلام جمله ای در پاسخ وی ایراد فرمود، بیانگر آن که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مردم دست به گریبان فقر و تنگدستی بودند، اما بعدا

ص: 165

دنیا رو به فراخی و گشایش نهاد و شایسته ترین اهل دنیا در استفاده از سعه و گشایشش، نیکان آن باشند.

پس آیه «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...» (1) را خواند، که خدا فرماید: - ای پیغمبر - بگو چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود به وجود آورده و روزی های پاکیزه را حرام نموده است؟

و فرمود: پس ما (آل محمد) اَحَقُّ و شایسته ترین کسانی هستیم که آنچه را خدا عطا فرموده دریافت و مورد استفاده قرار دهیم.

سپس اضافه کرد: ای ثوری! آنچه را که می بینی من پوشیده ام، به خاطر مردم و حفظ آبروست، آنگاه دست او را گرفت و لباس خود را عقب زد و لباس زیرینش را، که زیر و خشن - و شاید از پشم - بود، نشان داد و فرمود: این را برای خودم پوشیدم (که تن پروری نکرده باشم) و آن را که دیدی برای مردم.

آنگاه با گرفتن و بالازدن پتّه لباس سفیان (را که زیر و خشن و کم ارزش بود)، لباس زیرینش (که نرم و لطیف و قیمتی بود) نمایان شد، پس فرمود: تو این لباس رو را برای مردم - و عوام فریبی - پوشیده ای و لباس زیرین را که مخفی است برای راحتی و تن پروری. (2)

اکنون این سؤال مطرح است: که چه انگیزه ای جز تحقیر امام و تخطئه از روش حجّت خدا، سفیان را وادار به این اعتراض نمود، که سرانجام برخلاف انتظارش مشّت خیانت و عوام فریبش باز شد، و او که می خواست امام را سرزنش و از نظر بیندازد، خودش آن چنان رسوا و خوار گردید، و به عکس، مقام زهد واقعی و قداست امام بیش از پیش بر

ص: 166

1- سوره اعراف، 7/32.

2- کافی، ج 6، ص 442؛ بحار الانوار، ج 47، ص 360، نیز ص 221، بطور مختصر؛ کشف الغمّه اریلی، مطالب السؤل، ص 82.

خودِ سفیان و برناظرانِ ماجرا ثابت و مسلم شد. و به قول شاعر: «عدو شود سببِ خیر، اگر خدا خواهد.

آری، خلفای دروغینِ اموی و عباسی چون غرق در شهوت رانی و عیاشی و دنیاپرستی بودند و نمی توانستند جهاتِ زهدی را حتی به ظاهر از خود نشان دهند، امثال سفیان ثوری، حسن بصری، ابراهیم ادهم، طاووس یمانی را می پروراندند و در بین مردم به نمایش درمی آوردند تا در مقابل ائمه برحقِ شیعه خودنمایی کنند و دکانی در برابر آنها باز نمایند و با پوشش این چنینی عوام را فریب دهند.

119 - لبهائی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بوسید

اخطب خوارزمی آورده است که روزی معاویه به یزید گفت: آیا لذتی در دنیا سراغ داری که بدان دست نیافته باشی؟ یزید گفت: آری، اُمّ ابیها، هند دختر سهیل بن عمرو را می خواستم، پس من و عبدالله بن عامر بن کریز، هردو به وی پیشنهاد همسری دادیم، ولی مرا ترک کرد و به همسری او درآمد.

معاویه عبدالله بن عامر را، که در آن موقع از طرفِ وی عامل بصره بود، احضار کرد و چون حاضر شد، به او گفت: به خاطر ولی عهد مسلمین، یزید از اُمّ ابیها دست بردار.

عبدالله بن عامر نخست خواسته معاویه را رد نمود، ولی بر اثر تهدید معاویه او را به عزل از حکومت بصره حاضر به کناره گیری از اُمّ ابیها شد و به معاویه طلاق او را اعلام کرد و چون به بصره برگشت و با آن زن روبرو شد، گفت: از من خود را بپوشان.

اُمّ ابیها گفت: آن لعین کاری را که می خواست کرد، یعنی تو را وادار به طلاق من نمود.

آنگاه معاویه با مُتَقَضی شدنِ مدّتِ عدّه، ابوهیره را مأمور رفتن به

نزد او کرد تا وی را به عقد یزید درآورد. و دستور داد یک میلیون (درهم یا دینار) مهریه او قرار دهد.

و چون ابوهیره قبل از رفتن به بصره به امام حسین برخورد کرد و موضوع رفتن به بصره را به حضرتش خبر داد، فرمود: مرا هم مطرح کن. پس ابوهیره به بصره رفت و به اُم اییها گفت: امیرالمؤمنین (معاویه)! تو را برای همسری ولی عهدِ مسلمین یزید به یک میلیون مهریه خواستگاری و پیشنهاد داده است، و با برخوردی هم که با حسین بن علی داشتم، او هم گفت وی را مطرح کنم، حالا دیگر اختیار با تو است.

ام اییها گفت: ای ابوهیره! تو چه نظر می دهی؟

ابوهیره گفت: اختیار به دست تو است.

ام اییها گفت: لبانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را بوسیده نزد من محبوبتر است.

پس ابوهیره او را به عقد امام حسین درآورد و بعدا به معاویه گزارش داد که اُم اییها به همسری حسین بن علی درآمده.

معاویه گفت: ای الاغ! تو را برای اقدام این چنانی (یا برای گزارش این چنانی) نفرستادم!

اما عبدالله بن عامر بعد از این ماجرا به حج رفت و در بین راه به مدینه خدمت امام حسین رسید و عرض کرد: یابن رسول الله! به من اجازه می دهید با اُم اییها صحبت کنم؟

امام حسین فرمود: هرگاه مایل باشی مانعی ندارد، پس با خود امام به خانه آن حضرت رفت و با اجازه از اُم اییها، بر او وارد گردید و از ودیعه و سپرده ای که در بصره نزد او بود سراغ گرفت.

اُم اییها به کنیزش دستور داد آن بسته مخصوص را بیاورد و چون آورد و آن را باز کرد، معلوم شد جعبه یا بسته ماندنی است مملو از لؤلؤ و جواهر قیمتی که می درخشد و اُم اییها بدون آن که آن را باز نموده باشد،

حفظ کرده و تسلیم شوهر قبلیش نمود.

پس عبدالله بن عامر به گریه افتاد.

امام حسین فرمود: از چه رو گریه می کنی؟

گفت: یابن رسول الله! آیا شما مرا ملامت و سرزنش می کنید که بر مثل ام اییها با حالت تقوا و کمال و وفائی که از خود نشان داده گریه می کنم؟!

امام حسین فرمود: ای ابن عامر! من خوب مُحَلَّلی بودم برای شما دو نفر زن و شوهر، هم اکنون من او را مطلقاً ساختم، پس تو حَجَّت را به جای آور و چون برگشتی (از نو) با وی ازدواج کن... (1)

اکنون جای بسی دقّت و تأمّل است که معاویه ملعون از موضع قدرت دست اندرکاری خلافت، مردی را وادار به طلاق زنش می کند تا سگ زاده اش یزید از آن زن بهره برداری کند.

اما امام حسین (که شاید هم هدف اصلی حضرتش از پیشنهاد ازدواج با ام اییها، نجات او از چنگ یزید و برگرداندن او به خانه شوهرش بود) نسبت به عبدالله بن عامر، که پسردائی عثمان و عامل بصره - نخست از طرف عثمان و بعداً از طرف معاویه - بود و بالاخره رابطه حسنه ای با امام حسین نداشت، این چنین برخورد انسانی و امام منشانه و آموزنده از خود نشان داد که باید برای شیعیان درس باشد و برای دشمنان و مخالفان مایه عبرت و حجت، تا بدانند تن به خلافت معاویه و یزید دادن درست بوده یا به امامان شیعه، از جمله حسنین علیهما السلام.

ص: 169

1- مقتل خوارزمی، ص 150-151، با نقل روایت دیگری با کمی اختلاف و بعنوان امام حسن علیه السلام.

محدث عالی قدر کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: مرا با تو کاریست، چه وقت برایت آسان تر باشد که تو را ببینم و از تو سؤال کنم؟

جابر گفت: هر موقعی که شما دوست داشته باشید.

پس روزی با وی در خلوت نشست و به او فرمود: درباره لوحی که آن را در دست مادرم فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دیده ای و آنچه را که مادرم به تو فرمود در آن لوح نوشته شده، به من خبر ده.

جابر گفت: خدای را گواه می گیرم که من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خدمت مادرتان فاطمه علیها السلام رفتم و او را به ولادت حسین علیه السلام تبریک گفتم، پس در دستش لوح سبزرنگی دیدم که پنداشتم از زمرد است، و نوشته ای سفید در آن دیدم که همانند رنگ خورشید (درخشان) بود.

عرض کردم: ای دختر پیغمبر، پدر و مادرم به قربانت! این لوح چه باشد؟

فرمود: لوحی است که خداوند آن را به رسولش صلی الله علیه و آله وسلم اهداء فرمود، نام پدرم و نام شوهرم و نام دو فرزندم و نام اوصیاء از فرزندانم در آن ثبت شده و پدرم آن را بعنوان مزدگانی به من عطا فرمود.

جابر گفت: سپس مادرتان فاطمه علیها السلام آن را به من داد و من آن را خواندم و رونویسی کردم.

پدرم (امام باقر) به او فرمود: ای جابر، آن را بر من عرضه می داری؟ عرض کرد: بلی. آنگاه پدرم همراه جابر به خانه او رفت، جابر ورق صحیفه ای بیرون آورد.

پدرم فرمود: ای جابر، تو خود نوشته ات را نگاه کن تا من برایت

بخوانم، جابر در نسخه خود نگریست و پدرم خواند و حتی حرفی با حرفی اختلاف نداشت.

آنگاه جابر گفت: خدای را گواه می‌گیرم که این گونه در آن لوح نوشته دیدم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این نامه از جانب خداوند عزیز حکیم است برای محمد پیامبر او و نور و سفیر و دربان (واسطه میان خالق و مخلوق) و دلیل او، که روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار جهان بر وی نازل کرد.

ای محمد! مرا (به نوشته مجلسی: «ائمه و اوصیاء را») بزرگ شمار و نعمتهای مرا سپاس گزار و الطاف مرا انکار مدار.

همانا منم خدائی که جز من شایان پرستش نباشد، منم شکننده جباران و دولت رساننده به مظلومان و جزادهنده روز رستاخیز.

همانا منم خدائی که غیر از من شایسته پرستش نباشد، هر که جز فضل مرا امیدوار باشد (به این که خود را مستحق پاداش من داند) و از غیر عدالت من بترسد (به این که کیفر مرا ستم انگارد) او را عذابی نمایم که هیچ یک از جهانیان را نکرده باشم، پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکل نما.

من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم که دورانش کامل شود و مدتش پایان یابد، مگر آن که برای او وصی و جانشینی مقرر کردم، و من تو را بر پیامبران برتری دادم و وصی تو را بر دیگر اوصیاء، و تو را به دو شیرزاده و دو نوه ات حسن و حسین گرامی داشتم، و حسن را بعد از سپری شدن روزگار

پدرش، کانون علم خود قرار دادم، و حسین را خزانه دارِ وحیِ خود ساختم و او را به - مقام - شهادت گرامی داشتم و پایانِ کارش را به سعادت رسانیدم.

او برترین شهادت و مقامش از همه آنها عالیتر است، کلمه تامّه (معارف و حُجّج) را نزد او قرار دادم، به وسیله عترتِ او (فرزندان و خصوصی ترین نزدیکان و خویشانش) پاداش و کیفر دهم.

نخستین آنها سرورِ عابدان و زینتِ اولیاء گذشته من است و فرزند او که مانند جدّ محمود (پسندیده) خود، محمّد است، شکافنده علم من و کانون حکمت من باشد.

و جعفر است که شگّ کنندگان درباره او هلاک خواهند شد، هرکه او را رد کند (تن به مقام امامتش ندهد یا سر از فرمانش برتابد) چنان باشد که مراد نموده است، سخن و وعده قاطعانه من است که: مقام جعفر را گرامی دارم و او را نسبت به پیروان و یاران و دوستانش مسرور سازم.

پس از او موسی است که (در عصر او) آشوبی سخت و گیج کننده دامنگیر شود، زیرا رشته و جوب اطاعت من منقطع نگردد و حجّت من پنهان نشود و همانا که اولیاء من با جامی سرشار (از دریای علم من در دنیا، یا حوض کوثر در قیامت) سیراب شوند، هرکس یکی از آنها را انکار کند، نعمت مرا انکار نموده و آن که یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است.

پس از گذشتن دوران بنده و دوست و برگزیده ام موسی، وای بر دروغ بندگان و منکرانِ علی (امام هشتم علیه السلام) و دوست و یاور من و کسی که بارهای سنگین نبوت را بردوش وی نهم

و به این وسیله به امتحانش در آورم (شاید اشاره به پذیرفتن اجباری امر دشواری ولایت عهدی است)، او را مردی پلید و گردنکش (مأمون) می‌گشود، و در (طوس) شهری که بنده صالح (ذوالقرنین) آن را بنا نهاده، پهلوی بدترین مخلوقاتم (هارون الرشید) به خاک سپرده می‌شود.

فرمان پابرجا و قطعی من آن باشد که او را به وجود فرزندش و جانشین و وارث علمش محمد (امام جواد علیه السلام) مسرور سازم، او کانون علم من و محل راز من و حجت من بر خَلقم می‌باشد، هر بنده ای به او ایمان آورد، بهشت را جایگاهش قرار دهم و شفاعتش را نسبت به هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند بپذیرم.

در پایان کار، فرزندش علی (امام هادی علیه السلام) را که دوست و یاور من و گواه در میان مخلوق من و امین وحی من باشد به سعادت انجامم.

از او، دعوت کننده به سوی راهم و خزانه دار علمم، حسن (امام عسکری علیه السلام) را به وجود آورم.

و این رشته را به وجود فرزندش «م ح م د» (حضرت مهدی عَجَلُ اللهُ تَعَالَى فَرَجُهُ الشَّرِيفُ)، که رحمت برای جهانیان باشد، کامل کنم، او دارای کمال موسی و رونق عیسی و صبر ایوب است، در عصر غیبتش دوستانم خوار گردند و ستمگران سرهای آنها را برای یک دگر هدیه فرستند، همانند سرهای (کفار) ترک و دیلم، که آنها را به همدگر هدیه کنند. ایشان را بکشند و بسوزانند و آنها ترسان و بیمناک و هراسان باشند، زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در میان زنانشان بلند شود.

آنها دوستان حقیقی من باشند، به وسیله آنها هر آشوب سخت و تاریک را بُزْدایم و از برکت آنها شَبّهات و مصیبتها و زنجیرها را بردارم، درودها و رحمتِ پروردگارشان بر آنها باد! و تنها ایشانند هدایت یافتگان.

عبدالرحمن بن سالم یکی از راویان حدیث گوید: ابوبصیر (راوی حدیث از امام صادق علیه السلام) به من گفت: اگر در دورانِ عُمرتِ جز این حدیث را نشنیده باشی، تو را کفایت کند، پس آن را از نااهلش پنهان دار. (1)

121 - مأمور حلّ اختلاف و بودجه آن

محدّث بزرگوار کلینی با ذکر سند از ابوحنیفه «سائق الحاج» نقل کرده است: من و دامادم برسرِ تقسیم ارثی در حال نزاع و کشمکش بودیم که مفضّل بن عمر از راه رسید و ساعتی ناظر ماجرا گردید، پس از ما خواست که به خانه اش برویم. و چون به خانه اورفتیم باپرداخت چهارصد درهم ما را با یک دگر صلح و آشتی داد و سفره اختلاف را برچید. آنگاه روی سخن به ما نموده و گفت: این چهارصد درهم از خود من نبود، لکن ابوعبدالله (امام صادق علیه السلام) به من دستور فرموده هرگاه دونفر از اصحاب ما برسرِ موضوعی کارشان به تنازع و کشمکش انجامید، از مال من آنها را به صلح درآور. پس این پول از امام صادق علیه السلام بود که به شما دادم. (2)

ص: 174

1- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب ماجاء فی الإثنی عشر و...، روایت 3؛ اکمال الدین، صدوق، ص 178؛ عیون اخبار الرضا، نیز از صدوق، ص 25؛ اختصاص مفید، ص 210-212؛ غیبت نعمانی، ص 29؛ اعلام الوری، طبرسی، ص 225؛ احتجاج طبرسی، ص 41، چاپ نجف.

2- کافی، ج 2، ص 209؛ بحار الانوار، 47/58.

شیخ طوسی - به نقل علامه مجلسی از «تنبيه الخواطر» - روایت کرده است: پس از به وقوع پیوستن حادثه بصره (جنگ جمل) از جمله اشیاء گرانبھائی که به بیت المال کوفه منتقل شد گردنبند مرواریدی بود که تا فرارسیدن فرصت تقسیم آن بین مسلمانان باید تحت نظر ابورافع، امین و کلیددار بیت المال نگهداری شود.

ولی با در پیش بودن عید قربان، یکی از دختران امام امیرمؤمنان علیه السلام که از وجود چنین گردن بندی در بیت المال باخبر شده بود، کسی را نزد ابورافع فرستاد تا آن را - برای ایام عید - به رسم عاریت تسلیم او نماید. ابورافع هم به احترام دختر امام، باکمال ادب فوراً آن را تحویل فرستاده آن مجلله داد و پیغام داد: ای دختر امیرالمؤمنین، من گردن بند را به عنوان عاریه مضمونه فرستادم (یعنی اگر پیشامدی رخ داد و خسارتی وارد شد، باید خود از عهده خسارتش برآئی).

آن مجلله هم پذیرفت که عاریه مضمونه باشد و تا مدت سه روز بیشتر طول نکشد که آن را سالم به بیت المال برگرداند.

در همین ایام امیرمؤمنان درحالی با دختر خود روبرو گردید که او خود را بدان گردن بند آراسته بود، پس چون دقت کرد و گردن بند را شناخت، باتندی رو به دختر کرده فرمود: این گردن بند را از کجا آورده ای؟!

پاسخ داد: از مسئول بیت المال عاریه گرفته ام تا در ایام عید از آن استفاده کنم و از آن پس آن را به محل خود بازگردانم.

امام فوراً ابورافع را احضار نمود و به او فرمود: آیا نسبت به اموال مسلمانان خیانت می کنی؟

ابورافع گفت: به خدا پناه می برم از این که به بیت المال خیانت کنم!

مگر چه خیانتی از من سرزده؟

امام فرمود: از چه رو گردن بندی را که در دست تو به عنوان بیت المال سپرده شده بدون اجازه من و رضای مسلمانان آن را به دختر امیرالمؤمنین عاریه دادی؟!

گفت: یا امیرالمؤمنین! بالاخره او دختر شماست، از من تقاضا نمود تنها برای ایام عید به مدت سه روز آن را به رسم عاریه برایش بفرستم و من قید کردم عاریه مضمونه باشد و سه روزه آن را به بیت المال بازگرداند، در عین حال من خود هم از مال شخصی ام آن را ضمانت می کنم و برعهده می گیرم که آن را سالم بازگردانم و در جایش بگذارم.

امام فرمود: همین امروز آن را بازگردان، و دیگر هیچ گاه دست به چنین کاری مزن و گرنه سخت به مجازات من خواهی رسید.

آنگاه فرمود: اگر نه این بود که دختر من گردن بند را سه روزه به عنوان عاریه مضمونه گرفته بود، دستور می دادم دست وی را به عنوان سرقت قطع نمایند تا اول دستی باشد که از یک زن هاشمیّه بدین عنوان قطع شده باشد! چون این سخن از علی علیه السلام به گوش دختر عزیزش رسید، سخت ناراحت شد و خدمت امام رسید و گفت: مگر من دختر شما و پاره تن شما نیستم، و چه کسی شایسته تر از من است که ازین گردن بند استفاده نماید؟!

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: دخترم خود را از حق منحرف مساز، به من بگو ببینم آیا همه زنان مهاجر از چنین زینتی در این عید برخوردار هستند که خود را بدان بیارایند؟!

در این موقع ابورافع گردن بند را از آن مجلّه تحویل گرفت و به جای خود بازگردانید. [\(1\)](#)

ص: 176

1- تهذیب، 10/151، شماره 606؛ وافى، 9/553؛ بحار الانوار، ج 40، ص 337-338.

اکنون ما بحث از این موضوع را (که آیا علی علیه السلام - با این گونه سخت گیری در امر بیت المال و به اصطلاح متّه روی خشخاش گذاردن و دختر خود و دیگران، همه را با یک چشم نگرستن، نسبت به یک امر ساده - امام برحق و دارای صلاحیت برای خلافت بعد از پیامبر بود، یا آنهایی که به شهادت تاریخ دستویس طرفداران خود از هیچ گونه خیانت علنی و ریخت و پاش بیجا و تبعیض بین خویشان و دارودسته خود و بین سایر مسلمانان دریغ نداشتند) به فرصت دیگری موکول نموده (1)، اما به کسانی که در پُستهای مختلف مالی و حقوقی حکومت اسلامی شاغل و دارای مسئولیت هستند و دم از تشیع امام امیرمؤمنان علیه السلام می زنند و حتی روش خود را علی گونه اعلام می کنند، می گوئیم: الحَذَرُ، الحَذَرُ، الحَذَرُ! که مبدا در روز حساب - و به اصطلاح اداری امروز «روز مفاصا حساب» - آنچنانکه آیه شریفه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» بیانگر آن است، از ارائه صورتحساب بیت المال در مانده و عاجز شوید و خدای ناخواسته کار به جهنم منتهی شود.

123 - متهم بی گناه

علامه مجلسی به نقل از «کتاب الفنون» نویسد: مردی از حُجّاج در مدینه به خواب رفت و چون بیدار شد پنداشت همیان پول او سرقت شده، پس از خانه خارج شد و برخورد به امام جعفر صادق علیه السلام نمود که حضرتش مشغول نماز بود، اما او امام را شناخت و دست به گریبان حضرت شد که: تو همیان مرا برداشته ای.

امام فرمود: چه چیز در همیان بود؟

ص: 177

1- جهت بحث تفصیلی از این موضوع مراجعه شود به کتاب «شناخت امام...» نوشته مؤلف، صفحه؟؟؟

گفت: هزار دینار.

پس امام او را به خانه خود برد و معادل هزار دینار طلا یا نقره به او داد، اما همین که آن مرد به خانه خود رفت و همیان را در خانه یافت به خدمتِ امام برگشت و با حال معذرت و پوزش خواست هزار دینار را مسترد نماید، ولی امام از گرفتن دینارها امتناع ورزید و فرمود: آنچه از دستِ من خارج شده دیگر به من برنخواهد گشت.

و چون آن مرد از هویتِ امام سراغ گرفت، به او گفته شد: او جعفر صادق علیه السلام است.

گفت: همانا اوست که با من این چنین برخوردِ بزرگوار مَیثانه کرد. (1)

124 - مجازات تنه زدن و غرامتِ آسیب رسانی

محدث عالی قدر کلینی از قول رزین؛ یکی از مسلمانان کوفه در عصر امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل می کند که گفت: من در وضوخانه - مسجد - کوفه مشغول وضو بودم، پس مردی وارد شد و کفشهای خود را در گوشه ای نهاد و شلاقی را که در دست داشت بر روی کفشها نهاد و پیش آمد تا در محلی که من وضو می گرفتم او هم وضو بگیرد.

من مزاحم وی شده و او را پس نمودم به طوری که از طرف دست بر زمین خورد، آنگاه از جا برخاست و بدون آن که حرفی بزند مشغول وضوگرفتن شد و چون از وضوی خود فارغ گردید باشلاق سه ضربه بر سر من وارد کرد و سپس گفت: برحذر باش از این که کسی را تنه زنی و پس نمائی که - چه بسا عضوی از اعضایش شکسته شود و ناگزیر و مجبور به پرداخت غرامت شوی. و آنگاه بیرون رفت، پس من از او جو یا

ص: 178

گردیده پرسیدم: این کیست؟

گفتند: امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

من به دنبال او رفتم و از حضرتش عذرخواهی کردم، اما او بدون آن که اعتنا کند همچنان به راه خود ادامه داد و رفت. (1)

125 - محبوب ترین محبوبان و دشمن ترین دشمنان

علامه سروری و طبرسی آورده اند که روزی مروان بن حکم که از سرسخت ترین دشمنان اهل بیت بود، به حسین بن علی علیه السلام گفت: اگر نه این بود که شما به فاطمه افتخار می کردید، دیگر به چه چیز بر ما فخر می نمودید و با این تعبیر قصدش تجلیل از فاطمه علیها السلام نبود، بلکه هدفش کوبیدن مقام ولایت علی و تحقیر آن حضرت بود. پس امام حسین علیه السلام از جا جستن کرد و چنان گلوی او را با دست خود فشرد و عمامه اش را به گردنش پیچید که مروان به حال غشوه و بیهوشی درآمد و آنگاه وی را رها کرد و به جماعتی از قریش که ناظر ماجرا بودند رو نمود و گفت: شما را به خدا قسم می دهم که اگر من راست می گویم مرا تصدیق کنید.

آیا در روی زمین غیر از من و برادرم دو حبیب سراغ دارید که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از ما محبوبتر باشند؟

یا غیر از من و برادرم در روی زمین کسی را به عنوان پسر دختر پیامبر می شناسید؟

گفتند: نه به خدا قسم!

حسین بن علی فرمود: من هم در روی زمین ملعون بن ملعونی جز مروان که پدرش رانده شده رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود کسی را نمی شناسم.

ص: 179

آنگاه رو به مروان نمود و فرمود: واللّٰه بين جابلسا و جابلقا (در دو طرف مشرق و مغرب) دو نفر را سراغ ندارم که در عین حال تظاهر به اسلام، دشمن ترین دشمنان خدا و رسولش و اهل بیت رسولش باشند، جز تو و پدرت به هنگام حیات، و نشانه صدق گفتارم درباره تو آن باشد که هرگاه به خشم آئی عبا از دوشت بیفتد.

راوی گوید: واللّٰه مروان از جای خود برخواست، مگر آن که به خشم آمد و عبایش از دوشش افتاد. (1)

126 - مرعوب شدن کنیز کجا، و مرگ کودک کجا!

علامه مجلسی به نقل از «کتاب الروضه» نویسد: سفیان ثوری شرفیاب محضر امام صادق علیه السلام گردید، پس حضرتش را با چهره متغیّر و برافروخته دید و چون از علّت آن سؤال کرد، فرمود: افراد خانه را از رفتن به بام نهی کرده بودم، پس در حالی که یکی از کنیزان پرستار بچه با همراه داشتن بچه از نردبان بالا می رفت من وارد شدم و از دیدن من مرعوب و متحیر شد و بچه از دست او بر زمین افتاد و در حال جان داد.

اکنون من از مُردن بچه متغیّر نشدم، ولی به خاطر آن که از ناحیه من این کنیز مرعوب و وحشت زده شد ناراحت و متغیّر شدم.

سفیان گوید: در همین موقع امام دو مرتبه به کنیز فرمود: باکی بر تو نیست و تو در راه خدا آزاد هستی. (2)

راستی جان ما به فدای خاک قبر این امام بزرگوار! با این گونه برخورد مافوق طاقّت بشری او در برابر کنیز سهل انگاری که مایه از دست رفتن پاره تن امام شد، در حالی که افراد مدعی بودن شیعه امام صادق نه

ص: 180

1- مناقب، ج 4، ص 51؛ احتجاج، ص 153.

2- بحار الانوار، ج 47، ص 24.

در زمینه مرگ کودک، که در زمینه مثلاً شکستن یک ظرف چینی کم قیمت یا فروریختن و از بین رفتن چند دانه تخم مرغ چه بسا کار را به کتک و دست کم به فحاشی و تهدید و تخویف می‌رسانند، آن هم نه با کنیز زرخرید و مملوک، بلکه در مقابل کُلفت و زن آزاد و خدمتگذار و شاگرد.

127 - مقدار آب دجله

علامه مجلسی از عمر بن فرج رنجی (1) نقل کرده است که گفت: به ابوجعفر (امام جواد علیه السلام) گفتم: شیعیان تو مدعی هستند تو وزن هر مقدار آبی را که در دجله است می‌دانی، و این سؤال در حالی بود که ما بر لب دجله بودیم.

ابوجعفر علیه السلام پاسخ داد: آیا خدای تعالی می‌تواند علم بدین موضوع (یعنی وزن آب دجله) را به پشه ای از مخلوقش عطا کند؟
گفتم: آری.

ابوجعفر گفت: من در نزد خدای تعالی گرامتر از پشه و بسیاری از دیگر آفریدگانش هستم - پس از چه رو ادعای شیعه را درباره من بعید دانسته و استنکار می‌کنی؟! - (2).

ص: 181

1- ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین، ص 599 نویسد: متوکل عباسی، عمر بن فرج را بر مدینه و مکه گماشت و او آل ابی طالب را از سؤال و درخواست از مردم جلوگیری و مردم را از کمک بدانها ممنوع می‌کرد، و گذارش کمکی از ناحیه کسی بدانها به وی نمی‌رسید، مگر آن که او را به اشد مجازات تعقیب کند و جریمه بگیرد، و کار فقر و تهیدستی سادات و علویین بدانجا رسید که گروهی از زنان علویّه تنها یک پیراهن داشتند که به نوبت با آن نماز می‌خواندند و با حال برهنه بسر می‌بردند.

2- بحار الانوار، ج 50، ص 100.

به نقل کلینی و دیگر محدثان از امام صادق علیه السلام، بعد از به وقوع پیوستن یکی از جنگهای ایام هجرت، عده ای اسیر را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حاضر کردند، پس مردی را از بین آنها به پیش بردند که - چون محکوم به اعدام بود - گردن زنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روی سخن بدان اسیر نمود و فرمود: جبرئیل به من خبر داد که تو اِطعامِ طعام می کنی و از میهمان وارد بر خود پذیرائی می نمائی و بر پیشامدهای ناگوار صبر و شکیبائی از خود نشان می دهی، و خوبیهای قتلی را که واقع شده یا غرامتی که به عهده افراد قرار گرفته (و از پرداخت آن عاجزند) می پردازی، و بدین جهت من تو را آزاد نمودم. شخص اسیر عرض کرد: خدای تو این کارها را دوست دارد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آری.

مرد اسیر با گفتن «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ» اسلام اختیار کرد و شهادت به یکتائی خدا و مقام نبوت آن حضرت داد، و گفت: قسم بدان کسی که تو را به حق برانگیخت، هیچ گاه کسی را از کمک مالی خود رد نکرده ام (یا رد نخواهم کرد). (1)

جای بسی دقت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شخص کافری را (که به رویارویی با حضرتش برخاسته و در جنگ و محاربه با مسلمانان شرکت نموده و از مخالفان و دشمنانی بوده که به هنگام اسیری، فاقد زمینه بخشش یا پرداختن خوبیهای خود و آزاد شدن بوده و قاطعانه محکوم به اعدام گردیده) براساس خبر آسمانی و اطلاع از صفات حمیده و انسانی او وی را آزاد می کند و ازین طریق آن شخص اسیر کافر را به ارزش

ص: 182

کارهای خداپسندی که خود انجام می داده آگاه نمود و در نتیجه وی گرایش به اسلام جُست و مسلمان شد.

اکنون چه فرصتهای زیادی برای گرایش دادن افراد منحرف به اسلام و تشیع به دست می آید که باید هرچه زودتر و بیشتر از آن بهره برداری شود، اما بر اثر غفلت متصدیان امور و بی تفاوتی آنها نسبت به محاسن اخلاقی و ناآگاهی از فوت و فن تبلیغ، فرصتها را از دست می دهند و افراد قابل اصلاح را به دیار نیستی می فرستند یا به صحنه انحراف و کجروی برمی گردانند، فنستعید بالله.

129 - مرگی که بیست سال به تأخیر افتاد

علامه گشتی رجال شناس از شعیب عرقوفی (یکی از اصحاب امام موسی بن جعفر علیه السلام) نقل نموده که گفت: روزی در مکه معظمه به هنگام تشرّف خدمت امام، ابتداء بدون این که سؤالی کرده باشم فرمود: ای شعیب! فردا مردی از اهل مغرب با تو دیدار می کند و درباره من از تو پرس و جو می نماید، پس به او بگو: واللّه او همان امامی باشد که ابو عبدالله (امام صادق علیه السلام) به ما خبر داد و معرفی فرمود.

پس اگر از حلال و حرام پرسش نمود از قول من به وی پاسخ ده. عرض کردم: فدایت شوم! نشانه او چه باشد؟ فرمود: مردی است بلند قامت به نام یعقوب، و چون به سراغ تو آید باکی بر تو نیست که از هرچه سؤال کرد به او پاسخ دهی، چه او یگانه دار و دسته خود باشد، و چنانچه دوست داشت به نزد من آید، او را به این جا آور.

شعیب گوید: واللّه من در حال طواف بودم که مردی بلند قامت و فربه تر از دیگر مردان به سراغ من آمد و گفت: می خواهم از تو درباره

صاحب‌ت (یعنی امامِ مورد عقیده ات) سؤال کنم.

گفتم: از کدام صاحبم.

گفت: از فلان فرزند فلان.

گفتم: نام تو چیست؟

گفت: یعقوب.

گفتم: از کجائی؟

گفت: از اهل مغرب.

گفتم: مرا از کجا شناختی؟

گفت: کسی در عالمِ خواب به نزد من آمد و به من گفت: شعیب را دیدار کن و از هرچه بدان نیازمندی پرسش کن. پس من از تو جویا شدم و مرا به تورهنمون کردند.

به او گفتم: همین جا بنشین تا من از طواف فارغ شوم و به نزد تو آیم ان شاءالله، و چون از طواف فارغ گردیدم به نزد او رفتم و به گفتگو و پرس و سؤال پرداختیم، پس وی را مردی عاقل و فاضل یافتم.

سپس از من خواست که او را به حضور امام موسی بن جعفر علیه السلام ببرم، من هم دستش را گرفتم و با استجازه از امام به خدمتش وارد شدیم و همین که امام او را دید، فرمود: ای یعقوب! دیروز وارد شدی و در فلان محل شری میان تو و برادرت به وقوع پیوست که به دشنام دادن به یک دیگر انجامید، در حالی که این روش، نه روش دین من است، نه روش دین پدرانم، و ما هیچ کس را به چنین رفتاری امر نمی کنیم، پس تقوای خدای یکتا و بدون شریک را پیشه کن، که بزودی مرگ بین شما (دو برادر) را جدائی می افکند، همانا که برادرت در همین سفر، پیش از آن که به اهلش پیوندد خواهد مرد، و تو هم به خاطر روشی که از خود نشان دادی پشیمان خواهی شد، و این به خاطر قطع رَحِم و فاصله گیری شماها از یک دگر بود که خداوند عُمَرِ هردو را کوتاه کرد.

آن مرد گفت: فدایت شوم! آجل من در چه زمانی خواهد رسید؟

فرمود: اما آجل تو هم فرارسید، لکن چون در فلان محل نسبت به عمه خود صله رجم نمودی، خداوند بیست سال به عمرت افزود و مرگت به تأخیر افتاد.

شعیب گفت: در ایام حج آن مرد را ملاقات کردم، پس طبق پیشگویی امام به من خبرداد برادرش قبل از آن که به خانواده اش بپیوندد در راه فوت شد و همانجا به خاک سپرده گردید. (1)

130 - معامله پیراهن

به نقل علامه مجلسی امام امیر مؤمنان علیه السلام در ایام خلافت همانند یک فرد عادی وارد بازار بزازها شد تا برای خود و غلامش پیراهن تهیه کند، آنگاه در مغازه پیراهن فروش رفت و چون مغازه دار حضرتش را شناخت و گفت: یا امیر المؤمنین! بفرمائید آنچه را که بخواهید نزد من موجود است، از آن مغازه گذشت تا رسید به دکان جوانی نورس و از وی دو پیراهن خرید، یکی را به سه درهم و دیگری را به دو درهم و جمعا پنج درهم پرداخت و در بین راه به غلامش قنبر فرمود: لباس سه درهمی را تو بگیر و بپوش.

قنبر گفت: شما برفراز منبر می روید و برای مردم سخنرانی می فرمائید، شایسته تر هستید که پیراهن بهتر را بپوشید. امام فرمود: تو جوانی و شور و شوق جوانی در سر داری و باید آن را که بهتر است بپوشی، وانگهی من از پروردگارم شرم می کنم که از تو - در پوشش لباس - برتری جویم.

من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود: از همان لباسی که خود

ص: 185

1- رجال کشی، ص 309؛ معجم رجال الحدیث، آیت الله خوئی، ج 9، ص 35-36.

می پوشید به غلامانتان بپوشانید و از همان خوراکی که خود می خورید بدانها بخورانید.

آنگاه لباس را در تن کرد و آستینش را کشید و دستور داد مقدار بلندی آن را قطع نماید، تا برای فقرا کلاهی دوخته شود.

جوان فروشنده گفت: اجازه دهید تا لب آستین را بدوزم.

فرمود: آن را رها کن، کار از این حرفها زودتر می گذرد.

بعدا پدر جوان که صاحب اصلی مغازه بود از راه رسید، او امیرمؤمنان را می شناخت و چون از جریان معامله آگاه شد، به دنبال آن حضرت رفت و با ارائه دو درهم گفت: آقا ببخشید، پسر من شما را نمی شناخت، این دو درهم سود آن است، من از شما سود نمی خواهم، اینک آن را بگیریید.

حضرت از پس گرفتن دو درهم امتناع کرد و فرمود: من نمی گیرم، ما حرفهایمان را باهم زدیم، - من چانه زدم و او چانه زد - و سرانجام هردو بر این مبلغ توافق کردیم. (1)

راستی داستان پیراهن خریدن امام امیرمؤمنان و اعطای پیراهن گرانتر را به غلام خود قنبر، چقدر جالب و آموزنده است که باید هرکسی در راستای موقعیت شخصی و شغلی خود از آن درس گیرد و عملاً آن را سرمشق معاشرت با طبقات مختلف قرار دهد، به ویژه کسانی که دست اندر کار امور ریاستی هستند.

131 - نیکی به اندازه شناخت

اخطب خطباء خوارزم نقل کرده است: مردی اعرابی به خدمت امام حسین بن علی علیه السلام رسید و گفت: ای فرزند رسول خدا! من دیه و

ص: 186

1- بحار الانوار، ج 40، ص 324، نیز با کمی اختلاف در ص 331، به نقل از فضائل احمد حنبل.

خونبهای کاملی را ضمانت کرده ام و از پرداخت آن ناتوانم، پس با خود گفتم از کریم ترین مردم درخواست کمک کنم و چون کسی را کریم تر از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیافتم به سراغ شما آمده ام.

امام حسین فرمود: ای برادر عرب! من از تو سه سؤال می کنم، پس اگر یکی از آنها را پاسخ دادی، یک سوم بدهی تو را می پردازم و اگر دو سؤال از سه سؤال را جواب دادی، دو سوم آن را خواهم پرداخت و اگر هر سه سؤال را پاسخ گفتی، همه آنچه را ضمانت کرده ای می دهم.

اعرابی گفت: یابن رسول الله! آیا مثل شما - در حالی که از خاندان علم و شرف هستید - از مثل من (که یک عرب بیابانی هستم) سؤال می کند؟ امام فرمود: آری، شنیدم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود: «المعروف بقدر المَعْرِفَة».

چگونگی برخوردونیکی به افراد، به اندازه معرفت و شناخت آنهاست. اعرابی گفت: آنچه به نظرت می رسد بپرس. پس اگر جواب گفتم، که غرض حاصل خواهد بود، و گرنه از خود شما جواب را فرامی گیرم، ولا قوه الا بالله، یعنی هیچ نیروئی نباشد مگر به کمک خداوند.

امام حسین علیه السلام فرمود: چه عملی افضل و برتر است؟

اعرابی گفت: ایمان به خدا.

امام فرمود: چه چیز رهائی بخش از هلاکت است؟

اعرابی گفت: اعتماد به خدا.

امام فرمود: چه چیز زینت بخش مرد است؟

اعرابی گفت: علمی که توأم با حلم و بردباری باشد.

امام فرمود: اگر درین زمینه به خطا رفت، دیگر چه؟

اعرابی گفت: مالی که با آن مروّت و گذشت باشد.

امام فرمود: اگر درین زمینه هم دچار خطا شد، دیگر چه؟

اعرابی گفت: فقری که مقرون با صبر باشد.

امام فرمود: اگر باز هم به خطا و کمبودی انجامد، دیگر چه؟

اعرابی گفت: صاعقه ای که از آسمان فرود آید و او را بسوزاند که او (با کمبود در همه مراحل ذکر شده) شایسته صاعقه و سوختن است.

امام حسین علیه السلام از گفته او به خنده افتاد و آنگاه کیسه ای محتوی هزار دینار طلا (که برابر خونبهای کامل یک مرد مقتول بود) به اضافه انگشتری، که تنها نگینش دوپست درهم ارزش داشت، به وی عطا کرد و فرمود: ای اعرابی، این کیسه طلا را به غمّما و طلبکارانت بده و انگشتر را هم صرف نفقه خود کن.

اعرابی آنها را گرفت و گفت: «اللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»⁽¹⁾، خدا خود دانایتر است که مقام رسالتش را در کجا و چه محلی قرار دهد.

راستی با توجه به چگونگی برخورد امام حسین ارواحنا فداه با یک عرب بیابانی و عکس العمل آن، چقدر شایسته است که افراد متمکن و مورد مراجعه فقرا و بدهکاران و دیگر حاجتمندان این چنین با مراجعین برخورد نمایند، تا ازین طریق افراد را وادار به آموزشهای عقیدتی و عملی و اخلاقی و یادگیری وظائف شرعی نمایند، و ناگفته پیداست که با این روش خود به خود از افراد فهمیده و آشنای با مسائل دینی تشویق و تقدیر به عمل می آید و افراد نادان و بی تفاوت هم نسبت به مسائل دینی کم و بیش به فکر چاره جوئی و کسب معارف دینی برمی آیند.

132 - معنای کَفَّ نَفْسٍ

طبری و دیگر تاریخ نگاران و حدیث آوران نقل کرده اند موقعی که امام امیرمؤمنان علیه السلام در جنگ خندق با عمرو بن عبدود بزرگ پهلوان

ص: 188

1- سوره انعام، 6/42. مقتل خوارزمی، ص 157، آخر فصل 7؛ کشف الغمه، ج 2، ص 207-208؛ بحارالانوار، ج 44، ص 196-197.

مشرکین عرب روبرو شد و او را با ضربه کاری بر زمین انداخت و روی سینه اش نشست تا وی را به قتل برساند، پس دیده شد که از روی سینه عمرو برخاست و بعد از لحظاتی که از وی فاصله گرفت دوباره به او نزدیک شد و سرش را از تن جدا نمود.

و چون از علّتِ برخاستن از روی سینه عمرو و... پرسیدند، فرمود: به خاطر آن که فحشِ مادر به من داد و آبِ دهن به صورتم انداخت از روی سینه اش برخاستم و شتاب در قتلش نکردم، تا مبادا از روی حُظِّ نفس و تلافیِ دشنام و تُفّ اندازی بر او ضربه وارد کنم، و آنگاه که از عمل وی حال آرامش به من دست داد و احساساتم فرونشست در راهِ خدا او را به قتل رساندم. (1)

133 - مقابله بدی با نیکی

به نقل کلینی و دیگران، امام امیرمؤمنان علیه السلام به خاطر سخن نامناسبی که از لبید بن عطارد تیمی (تمیمی) به آگاهی رسید به دنبال وی فرستاد، پس او در قبیله بنی اسد پیدا و دستگیر شد، اما نعیم بن دجاجه اسدی وی را از دستِ مأمور امام رهائی داد.

به دستور امام از نعیم تعقیب به عمل آمد و چون او را دستگیر و به خدمت حضرت بردند، امر فرمود وی را مضروب نمایند.

نعیم گفت: بلی واللّه! بودن با تو (یعنی علی علیه السلام) مایه ذلّت است و جدائی از تو مایه کفر.

امام با شنیدن این سخن از وی، فرمود: ما تو را عفو کردیم، زیرا

ص: 189

1- تاریخ طبری بخش غزوه خندق؛ مناقب ابن شهر آشوب، 2/115؛ و دیگر مصادر شامل شرح جنگ خندق.

خداوند عزوجل فرماید: «إِدْفَعِ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ»⁽¹⁾ سیئه و بدی را بدانچه احسن و بهتر است دفع - و به اصطلاح با یکدیگر مقابله و جاهم اندازی کن -.

پس گفتار تو که گوئی بامن بودن مایه ذلت است، سیئه ای باشد که کسب نموده و مرتکب شده ای و این که گوئی: جدائی از من مایه کفر است، حسنه ای باشد که آن را کسب کرده ای و این حسنه در مقابل آن سیئه⁽²⁾.

آری، این گونه نمونه ها از روش حکومتی و معاشرتی امام امیرمؤمنان بیانگر «لَنْ يَفْتَرِقَا» در حدیث ثقلین است که پیامبر با این کلمه معیت دائمی و به هم پیوستگی همه جانبه اهل بیت و قبل از همه حضرت علی علیه السلام را با قرآن خاطر نشان و اعلام فرمود.

و می بینیم و می خوانیم که امیرمؤمنان در هرگونه برخوردی با دوست و دشمن و فقیر و غنی و آشنا و غریبه و عالم و جاهل، قبل از هرچیزی کتاب الهی و قرآن مجید برای او مطرح بوده است، و تنها ضابطه و جدول خط مشی حضرتش در نازل ترین شئون و مراحل زندگی تا عالی ترین درجه آن قرآن بوده و سنت پیامبر و دیگر هیچ.

اما این ما هستیم که در برخوردهای مختلف و رویاروییهای گوناگون با افراد، نه یک حسنه را در مقابل یک سیئه به حساب نمی آوریم، که چه بسا ده ها و ده ها حسنه را در مقابل یک سیئه به دست فراموشی می سپاریم و درصدد تعقیب و تلافی و کیفر سیئه برمی آئیم و در عین حال خود را پیرو قرآن و امیرمؤمنان و دیگر افراد اهل بیت قلمداد می کنیم.

ص: 190

1- مؤمنون، 22/96.

2- کافی، به نقل وافی، ج 15، ص 503؛ تهذیب طوسی، ج 10، ص 87؛ مناقب سروی، 2/113.

علامه کشی رجال شناس به نقل از صفوان بن مهران جمّال (یکی از اصحاب امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام و شتربان بود که شتران خود را جهت حمل و نقل بار و مسافر کرایه می داد) آورده است که گفت: وارد محضر امام ابوالحسن علیه السلام شدم، پس به من فرمود: ای صفوان! کارهای تو همه نیکو و پسندیده است، جز یک کارت!

گفتم: قربانت شوم! کدام کار؟

فرمود: اینکه شترهای خود را به هارون کرایه داده ای.

گفتم: واللّه من کرایه ندادم که با آن شرارت و سرکشی کند، یا به دنبال شکار و بیهوده گری رود، بلکه کرایه دادم که در راه رفتن به مکه از آن استفاده کند، و از اینها گذشته من نه به سراغش می روم، نه به همراهش، لکن غلامان خود را به دنبالش می فرستم.

امام فرمود: ای صفوان! آیا کرایه ای برعهده هارون و دارودسته اش می نهد؟

گفتم: بلی فدایت شوم!

فرمود: آیا دوست داری زنده و باقی باشند تا برگردند و کرایه تو را پردازند؟

گفتم: بلی.

فرمود: پس کسی که دوست داشته باشد آنها باقی باشند، از آنها قلمداد گردد، و کسی که از آنها باشد با همانها وارد آتش دوزخ خواهد شد.

صفوان گوید: همان موقع به راه افتادم و از دم تا آخر همه شترها را فروختم و چون فروش شترها به آگاهی هارون رسید مرا به نزد خود خواند و گفت: ای صفوان! شنیده ام شترهایت را فروخته ای؟

گفتم: آری.

گفت: به چه علت؟

گفتم: من پیر مرد شده ام و غلامان در کار خود سستی می ورزند و این کار دیگر بدرد من نمی خورد.

هارون گفت: هیهات! هیهات! (یعنی این مطلب به دور از واقعیت است)، من خود می دانم چه کسی تو را بدین امر اشاره و مثلاً تحریک نموده، همانا که او موسی بن جعفر است.

گفتم: مرا با موسی بن جعفر چه کار است که به خاطر او شترانم را بفروشم.

گفت: این حرف را نزن که به خدا سوگند اگر حسن سابقه و مقام رفاقت نبود، هرآینه تو را می کُشتم. (1)

خوانندگان محترم باید هرچه بیشتر دقت کنند که امام و حجّت خدا تا آن جا ساخت و سازش با ظلمه و اشرار و معاونت و همکاری با دستگاه های حکومتی باطل و برخلاف حق را منع می فرماید که اجازه نمی دهد حتی برای رفتن هارون و دارودسته اش به خانه خدا و مکه معظمه شتر به او کرایه داده شود.

و در توضیح علت آن - با یک حسابِ مصطلحِ بین مردم که می گویند $2 \times 2 = 4$ ، به وی می فهماند که چون علاقمند به زنده برگشتن هارون برای پرداخت کرایه شتران هستی، جزو دارودسته او قلمداد می شوی و با آنها محشور می گردی.

اکنون مؤمنین هستند که باید خود متوجه باشند به غیر از موارد ضروری و اجباری به هیچ عنوانی نمی توانند با دستگاه های باطل و برخلاف حق همکاری و معاونت از خود نشان دهند، و گرنه بدون شک با همانها محشور خواهند شد.

ص: 192

1- رجال کشی، ص 441؛ منهج المقال، استرآبادی، ص 183؛ جامع الاحادیث، ج 8، ص 430.

شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام روایت نموده که حارث اعور به امام امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد: یا امیر المؤمنین! واللّٰه من شمارا دوست می دارم.

حضرت فرمود: ای حارث! اکنون که مرا دوست داری پس با من مخاصمه و دشمنی مکن،

و با من بازی مکن

و مرا آزمایش مکن (یعنی از روی آزمایش با من برخورد مکن)

و با من شوخی مکن

و مرا پست مکن

و مرا از مقام خود بالا مبر (1)

هرچندکه فرموده امیر مؤمنان علیه السلام به حسب ظاهر خصوصی و در مقابل ادّعی توأم با قَسَم حارث بود دوستی آن حضرت را، اما در عین حال این درسی باشد برای شیعیان، که با هرکس طرح دوستی افکندند و راستی کسی را دوست داشتند، باید برسر هرکاری با او دشمنی و درگیری نکنند.

در برخوردهای خصوصی و عمومی او را به بازی نگیرند.

با فراز و نشیبهای قولی و فعلی او را در معرض آزمایش قرار ندهند.

با وی شوخی خارج از حدّ معمول نکنند، که کار صورت جدّی به خود گیرد و منتهی به جدائی شود.

او را نسبت به هرگونه مقام علمی، خانوادگی، اخلاقی و اجتماعی و غیره که داراست تنزّل ندهند و وی را پست و سبک نشمارند.

همچنانکه نسبت به مراتب نامبرده و غیره غلّو و تدروی درباره او نشان ندهند که هریک ازین امور پیامدهای سوء مختلفی را به دنبال خواهد داشت.

ص: 193

بعد از واقعه غدیر خم در روز هجدهم ماه ذی الحجه سال دهم هجری که (طبق شرح منقول و مندرج در ده ها و ده ها کتاب اختصاصی و صدها کتاب تفسیر، حدیث، تاریخ، کلام و غیره) در سر دست گرفتن پیامبر علی را در برابر حدود صد و بیست هزار نفر مسلمان از حج برگشته و معرفی او را به مقام خلافت و واجب اطاعه بودن بعد از خود خلاصه می شود، این موضوع زبان به زبان و گوش به گوش در سراسر مناطق گسترده مسلمان نشین پخش شد و دوست و دشمن از آن باخبر شدند.

پس مردی از منافقین به نام «حرث بن نعمان فهری» که پدر و بعضی از کسان نزدیکش در جنگها به شمشیر امیر مؤمنان از پای در آمده بودند، از شنیدن این انتصاب و جانشینی سخت عصبانی و ناراحت گردید، آن چنان که دیگر طاقت صبر و شکیبائی را از دست داد.

او برای تحقیق و پیگیری از این مطلب، سوار بر ناقه خود شد و راه مدینه را در پیش گرفت و همینکه وارد مدینه شد، یک راست متوجه مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شد و خود را به حضرتش رسانید.

آنگاه با قیافه ای گرفته و لحنی خشن و توأم با انکار، پیامبر را مخاطب قرار داد و گفت:

تو گفتی لا إله إلا الله بگوئید، گفتیم؛ نماز بخوانید، خواندیم؛ زکات بدهید، دادیم؛ روزه بگیرید، گرفتیم؛

اکنون کار بدانجا رسیده که علی را به عنوان امامت و ریاست بر ما برگزیدی؟!!

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: نه، من به میل و سلیقه خود کاری انجام نمی دهم، به خدا سوگند! انتصاب علی به مقام خلافت فقط و فقط از طرف خدا بود، این فرشته وحی بود که از جانب خدا، همچون سایر اوقات و در مورد

سایر احکام، بر من فرود آمد و دستور این انتصاب را ابلاغ کرد، من هم بر طبق آن انجام وظیفه رسالت نمودم، آن را به مسلمانان ابلاغ کردم.

آن مرد منافق با شنیدن این سخنان چهره درهم کشیده اش، درهم کشیده تر شد و بی آن که دیگر حرفی بزند یا با پیامبر اکرم خداحافظی کند از آن حضرت روگردانید و همچنانکه می رفت سر بلند کرد و گفت: بار الها اگر چنین است که محمد می گوید و تو علی را به مقام خلافت و جانشینی او برگزیدی تا بر ما ریاست و پیشوائی کند، من زیر بار نمی روم و تحمّل آقائی و ریاست علی را ندارم!

اکنون سنگ عذاب خود را بر ما بیار، یا عذابی فرورست و ما را از رنج و ناراحتی این کار راحت ساز.

در این جا بود که خداوند برخلاف همیشه که دعای مؤمنان پاک دل و پاک زبان را مستجاب می فرمود، دعای یک منافق تمام عیار را مقرون به اجابت فرمود، آن هم با قید فوریت هرچه فوری تر، که هنوز آن بخت برگشته چند قدمی پیش نرفته، توده سیاه رنگی از ابر نمودار شد و از وسط آن سنگ کوچکی بر مغز وی فرود آمد که نشانه استجابت دعای او بود و همانند اصحاب فیل او را نقش بر زمین ساخت و جابجا هلاک گردید. (1)

137 - من تو را نبینم، و تو هم مرا

به نقل علامه سروری از یسع بن حمزه، مردی شرفیاب محضر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام شد و پس از ایراد کلمه اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا بَیْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ، گفت: من مردی باشم از دوستان شما و دوستان پدران شما که از حج برگشته ام و خرج سفرم تمام شده، که حتی هزینه طّی مرحله ای را

ص: 195

1- الغدیر، علامه امینی، ج 1 و دیگر مصادر مربوطه.

تا مرحله دیگر ندارم، پس در صورتی که صلاح بدانید خرج سفر مرا تا رسیدن به محل سکونتّم مرحمت کنید و چون من خود منتعم به نعمت الهی و دارای تمکّن مالی می باشم، هنگامی که به شهر و دیار خود رسیدم، آنچه را به من دهید برای شما صدقه خواهم داد، زیرا من خود اهل صدقه نیستم.

پس امام علیه السلام به داخل حجره رفت و بعد از لحظاتی از حجره بیرون آمد و پشت در خانه ایستاد و دست خود را از بالای در خارج نمود و فرمود: این دوست دینار را بگیر و به مصرف هزینه سفر برسان و بدان تبرّک جو و از جانب من هم در مقابل آن صدقه مده و هم اکنون بیرون رو که من تو را نبینم و تو هم مرا نبینی.

آنگاه که آن مرد به راه افتاد از دستور حضرتش مبنی بر خارج گردیدن و ندیدنِ همدگر، سؤال شد.

امام فرمود: از بیم آن که مبادا به خاطر قضاء حاجتی، ذلّت سؤال را در چهره او ببینم، گفتم هرچه زودتر برود تا همدیگر را نبینیم. آیا حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را نشنیده ای که فرمود: «المستتر بالحسنه تعدل سبعین حجه و المذبح بالسیئه مخذول، و المستتر بها مغفور»

حسنه و کار خیر مستور و مخفی، برابر هفتاد حجّ است. و سیئه و کار زشتِ علنی، مایه خواری باشد، و در صورت پنهانی، آمرزیده گردد.

مگر نشنیدی گفتار اولی را (شاید مقصود ابوبکر باشد) که گفت:

«متی آتیه یوما أطلب حاجه»

رجعت إلى أهلی و وجهی بمائه»

«هر وقت به خاطر طلب حاجتی به نزد او رفتم، در حالی که خانواده ام برگشتم که آبرویم همچنان محفوظ بود». (1) باتوجه به این که چگونگی برخورد امام با یک شخص مسلمان

ص: 196

درمانده، خود شاهد و بیانگر مقام سخاوت و روح آقامنشی آن حضرت و به دور بودن از هرگونه نقاط ضعف اخلاقی و سوءبرخورد با فقرا و نیازمندان است، دیگر نیازی به بحث و سخن از روش انسانی و بزرگواری آن بزرگوار نیست.

اما همینقدر می گوئیم خدا لعنت کند کسانی را که با این گونه حجتهای الهی آن همه دشمنی کردند و آنها را خانه نشین و در پایان شهیدشان نمودند.

138 - مَهْدُورِ الدَّمِ که آزاد شد!

ابن حجر عسقلانی و محدث قمی آورده اند: هبار بن اسود یکی از مشرکین مکه و دشمنان سرسخت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و از هیچ گونه اذیت و آزار نسبت به مسلمانان فروگذار نمی کرد و در موقعی که ابوالعباس بن ربیع زوجه خود زینب را، که دختر پیامبر و حامله بود، به مدینه فرستاد، هبار در بین راه او را ترسانید و بر اثر آن بچه اش سقط شد. به هنگام فتح مکه، پیامبر چند نفر را - از جمله هبار بن اسود را - مَهْدُورِ الدَّمِ اعلام فرمود، که هرکجا آنها را یافتند، بی قید و شرط به قتل برسانند.

پس از فتح مکه، هبار به حضور آن حضرت آمد و بعد از اداء شهادتین، شروع به عذرخواهی نمود و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک بودیم و خداوند به وسیله تو ما را رهنمود به اسلام کرد و به برکت تو ما را از هلاکت رهائی بخشید؛

اکنون از نادانیهای من و از آنچه از ناحیه من (همانند ماجرای بچه بار رفتن دخترتان زینب) به شما خبر رسیده، بگذر و مرا عفو کن و همانا که من خود به گناه و کردار ناپسندم اقرار می کنم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با روی گشاده به او فرمود: من تو را بخشیدم و خداوند به تو نیکی فرمود و تو را به اسلام رهنمود کرد و الإسلام یَجِبُ ماقبله، اسلام با آمدنش گذشته ها را برید و کنار گذاشت. (1)

و به طور خلاصه پیامبر اکرم با سابقه شرک و جنایاتی که از وی سرزده بود، او را در پرتو اسلام، بخشید و از تصمیم به گشتنش صرف نظر کرد.

139 - میهمان بدون وعده

علامه طبرسی نویسد: گروهی از اهل مدینه، رسول خدا را برای صرف غذای مخصوصی که تهیه کرده بودند با همراهی پنج نفر از صحابه دعوت نمودند.

رسول خدا هم این دعوت را اجابت فرمود و چون به قصد رفتن در محلّ موعده به اتفاق آن پنج نفر به راه افتاد، یکی دیگر از صحابه بدانها ملحق و با آنها همراه گردید.

هنگامی که به نزدیک آن خانه رسیدند، رسول خدا به آن مرد فرمود: اینها تو را دعوت نکرده اند، پس تو در همین جا بمان تا من با آنها صحبت کنم و موقعیت تو را بدانها گوشزد نمایم و اجازه ورودت را بگیرم.

راستی جای بسی دقت است که این گونه نظم و ضابطه از ناحیه پیامبر در حالی بود که نه یک نفر، بلکه دو برابر عدد مدعوین را هم که پیامبر اکرم به همراه می برد، به احترام حضرتش هرگز آنها را رد نمی کردند، بلکه خوشحال و خرسند می شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چه اندازه دعوت کنندگان را خودمانی و نزدیک به خود به حساب آورده و افراد مورد علاقه اش به همراه برده، تا چه رسد به بردن یک نفر اضافه.

ص: 198

اما از نظر پیامبر این احتمال هم در کار بود که با بردن یک نفر اضافه، میهمانداران در مضیقه پذیرائی قرارگیرند و رنجیده خاطر شوند و از روی کراهت آن یک نفر را به خود راه دهند. (1)

حالا- دیگر مؤمنین، خود باید تکلیف خود را بدانند که در دعوتهای مختلف و بردن و نبردن افراد اضافی و دعوت نشده به همراه خود چه نقشی داشته باشند.

140 - میهمانی آری، اما تکلف نه!

محدث عالی قدر کلینی روایت کرده است: حارث اعور (یکی از اصحاب خاص امام امیرمؤمنان علی علیه السلام) به خدمت حضرت رسید و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! دوست دارم با خوردن غذا در خانه من، مرا سرافراز فرمائی. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به شرط آن که خود را برای من به تکلف و در دسر نیندازی. آنگاه به خانه حارث تشریف برد و حارث قطعه نان خالی برای حضرتش آورد، و چون شروع به خوردن آن قطعه نان کرد، حارث - با نشان دادن چند درهم که در گوشه لباسش پنهان کرده بود - گفت: اگر به من اجازه دهید با این پولی که دارم چیزی غیر نان برای شما خریداری و تهیه کنم؟

امام فرمود: این نان چیزی باشد که در خانه ات موجود بود (یعنی آوردن آن تکلفی نداشت)، اما تهیه چیز دیگری مایه تکلف باشد که من به شرط عدم تکلف دعوت را پذیرفتم. (2)

ص: 199

1- مکارم الاخلاق، ص 21-22؛ بحار الانوار، ج 16، ص 239.

2- فروع کافی، ج 3، ص 261؛ بحار الانوار، ج 42، ص 160، و ج 75، ص 454، به نقل از محاسن برقی.

اکنون باید عرض کنیم: ای امیرمؤمنان سر از خاک به در آورید و ببینید حتی شیعیانتان با راه اندازی انواع تشریفات و صرف هزینه های مالی سنگین برای میهمانان و واردین، چه تکلف هائی و دردسرهای را برای خود تحمیل و به دیگران هم تحمیل می نمایند.

141 - می خواستم او را موعظه کنم، او مرا موعظه کرد

مرحوم شیخ مفید با ذکر سند از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: محمد بن منکدر (یکی از علمای اهل تسنن) می گفت: من به نظرم نمی آمد علی بن الحسین علیه السلام کسی را همانند خود در فضل و برتری بر دیگران جایگزین کند، تا وقتی که برخورد به فرزندش محمد بن علی علیه السلام نمودم، پس خواستم وی را موعظه کنم که او مرا موعظه کرد - و او را همانند پدرش یافتم -.

رفقاییش گفتند: به چه چیز تو را وعظ نمود؟

گفت: در ساعتی بسیار گرم به برخی نواحی مدینه رفتم، پس محمد بن علی را، که مردی تنومند بود، دیدم با تکیه بر دو غلام سیاه یا دو برده آزاد شده در حال حرکت است، با خود گفتم شیخی از شیوخ قریش درین ساعت گرم با چنین حالتی در طلب دنیا برآمده و باید وی را موعظه و پند دهم.

آنگاه به نزدیک او رفتم و سلام کردم، پس در حالت نفس زدن از روی خستگی و عرق ریزی پاسخ سلام را داد.

گفتم: خداوند تو را به صلاح آورد، شیخی از شیوخ قریش درین ساعت با این وضع (سنگینی هیکل و نفس زنان و عرق ریزان در حال تکیه بر دوش دو غلام) در طلب دنیا برآمده، راستی اگر در این موقع مرگ به سراغت آید چگونه خواهی بود؟

ص: 200

محمد بن منکدر گفت: محمد بن علی دست از دوش غلامان برداشت و با تکیه بر دیوار یا درخت، گفت: واللّه اگر درین حالت مرگ به سراغ من آید، در وقتی آمده که من مشغول به طاعتی از طاعات خداوند متعال می باشم تا نفس خود را از توجه و کمک خواهی از تو و از مردم بازدارم، و بدون شک، من وقتی از آمدن مرگ می ترسم که در حال معصیتی از معاصی و نافرمانی خدا باشم.

پس گفتم: خدای رحمت کناد! خواستم تو را پند و اندرز دهم، پس تو مرا موعظه کردی و پند دادی. (1)

142 - نصرانی مُشرف به مرگ

به روایت محدّث عالی قدر کلینی، مصادف (یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام) نقل کرده است: در بین راه مکه و مدینه همراه آن حضرت بودم، پس برخورد به مردی کردیم که در پای تنه درختی بر زمین افتاده و دیگر قدرت برخاستن نداشت.

امام فرمود: بیا تا به سراغ این مرد برویم، من می ترسم او از شدت تشنگی این چنین روی زمین افتاده باشد، و چون به نزدیکش رسیدیم دیدیم مردی موبلند از نصاری است، که همانند مرده بی جان بر زمین لمیده.

پس امام از وی سؤال فرمود: آیا تشنه هستی؟

گفت: آری.

آنگاه به من فرمود: ای مصادف! پیاده شو و او را سیراب کن.

من پیاده شدم و او را سیراب نموده و سوار شدم و به راه افتادیم، در

ص: 201

1- ارشاد مفید، ص 284؛ مناقب ابن شهر آشوب، 2/288؛ نیز بحار الانوار، ج 10 ص 157، ج 46، ص 287،

این موقع به امام گفتم: این مرد نصرانی بود، و شما این گونه نسبت به او برخورد محبت آمیز کردید!

فرمود: آری، با این که نصرانی بود در یک چنین حالی - که مشاهده کردی - سزاوار کمک حیاتی و سیراب نمودن بود. (1)

143 - نطفه پاک نباید که شود قابل فیضی

به نقل علامه مجلسی روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با گروهی از صحابه خود از راهی میگذشت که بچه ها در آن راه سرگرم بازی بودند، پس حضرتش به نزد یکی از بچه ها نشست و شروع کرد به نوازش او و بوسیدن میان دیدگانش را.

سپس آن بچه را برزانوی خود نشانید و باز بنای بوسیدن او را نهاد، و چون صحابه از سبب آن پرسیدند، فرمود: روزی برخورد بدین کودک نمودم که با حسین مشغول بازی بود، پس دیدم خاک قدمش را برمی دارد و به صورت و چشمان خود می مالد، من هم به خاطر آن که با فرزندم حسین این چنین اظهار علاقه و دوستی می کرد، وی را دوست دارم و آن گونه که دیدید با او برخورد نمودم.

آنگاه فرمود: جبرئیل به من خبر داد که این کودک یکی از یاران حسین در کربلا خواهد بود. (2)

توضیحا این حدیث بیانگر آن است که قبل از آن که کسی تحت تأثیر تبلیغات بر نفع یا ضرر دیگری واقع شود، عامل طینتی او از یک سو و پاک زادگی و حلال زادگی او از سوی دیگر وادارش می کند که مثلاً در عالم کودکی به خودنمایی درآید و از بین همه همبازیهای خود با نور دیده

ص: 202

1- کافی، ج 4، ص 57؛ وافی، ج 6، ص 510-511.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 242.

پیامبر، حسین علیه السلام آنچنان رفتار کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آن گونه نسبت به وی عکس العمل نشان دهد و او را نوازش فرماید و بر زانوی مبارک خود نشاند.

و عکس آن هم فراوان دیده شده که به مقتضای ناپاکی نطفه از کودکی نسبت به خاندان پیامبر و امامان شیعه اظهار بغض و نفرت می نموده و تا آخر عمر هم چنان بوده اند.

مؤلف این مجموعه، خود زنی را سراغ دارم که از خانواده سرشناسی در سنین کودکی - بعکس کودک زمان پیغمبر - حرفی که بیانگر نفرت و دشمنی با علی علیه السلام بود از دهانش درآمد و چون به حدّ رشد و میان سالی رسید از زنان پیش قدم در کشف حجاب خود و وادار کننده دیگران به کشف حجاب در عصر رضاشاه پهلوی از آب درآمد و بعداً سر از تشکیلات کفر و زندقه بهائیت در آورد و به همان مسلک هم از دنیا رفت.

144 - نقش غناء در مقابل حق و باطل

علامه محدّث ابوالعباس حمیری به نقل از ریّان بن صلت آورده است که گفت: به امام رضا علیه السلام گفتم: عباسی (هشام بن ابراهیم) به من خبر داد که شما شنیدن غنا را اجازه داده اید؟

امام فرمود: زندیق دروغ گفته است و این چنین نبوده، بلکه قضیه بدین قرار بود که از من درباره گوش دادن به غنا سؤال کرد، پس به وی اعلام کردم: مردی به خدمت ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (امام باقر) علیه السلام رسید و از موضوع غنا پرسش نمود، حضرتش فرمود: به من خبر ده هرگاه خدا جمع بین حق و باطل فرماید، غنا با کدام یک از حق یا باطل خواهد بود؟

آن مرد گفت: با باطل.

پس ابوجعفر (امام باقر) فرمود: همین تو را بس است که خود بر علیه خودت حکم دادی - و غنا را جزو باطل قلمداد کردی - و این چنین بود گفتار من با عباسی. (1)

آری، این حدیث و ده ها و ده ها حدیث مشابه، هر یک سرنخی است بر خلط بین حق و باطل و حلال و حرام و راست و دروغ از ناحیه افراد زندیق و لأبالی که با دروغ بستن حتی به امام و حجّت خدا، به خود اجازه می دهند حرامش را حلال وانمود کنند و غنا و دیگر چیزهای حرام و ممنوع را در بین مردم رواج دهند، و دیگر تو خود حدیث مفصّل بخوان ازین مُجمل.

145 - نقش اعتماد به خدا

علامه محدّث نوری آورده است: فضل بن ربیع از پدرش نقل نموده که منصور دوانیقی، ابراهیم بن جبلة را مأمور کرد تا جعفر بن محمد (امام صادق) علیه السلام را احضار نماید، پس ابراهیم گفت: هنگامی که مأموریت از جانب منصور را به حضرتش خبر دادم، شنیدم می گوید: اَللّهُمَّ اَنْتَ ثِقَتِي، خداوندا تو ثقه و پناهگاه من هستی.

سپس ربیع گفت: چون جعفر بن محمد وارد بر منصور گردید، لبان او به گفتن کلماتی که من نفهمیدم چیست در حال حرکت بود، پس منصور را دیدم آنچنان تغییر حالت داد که گویا آتش بود، آب بر آن ریخته شد و به حالت خاموشی درآمد و خشمش فرونشست، تا آن جا که وقتی جعفر بن محمد بدو نزدیک شد، از جای خود جستن نمود و دست او را گرفت و از تخت بالا برد و پهلوی خود نشانیدش.

آنگاه شروع به سخن کرد و گفت: ای اباعبداللّه! بر من گران آمد که

ص: 204

1- قرب الاسناد، ص 198؛ بحار الانوار، ج 49، ص 263.

شما به زحمت آمدن این جا افتادی، من به خاطر آن شما را احضار نمودم که از خاندانت به تو شکایت کنم، آنها با من قطع رجم کردند و دین مرا مورد طعن قرار دادند و مردم را بر من شورانیدند.

و اگر کسی در خویشاوندی از من نسبت بدانها دورتر بود و عهده دار خلافت می شد، با وی چنین نمی کردند، بلکه شنوائی و اطاعت از خود نشان می دادند.

امام فرمود: یا امیرالمؤمنین! با این گله و شکایتی که می کنی چگونه می خواهی با پیشینیان صالح خود برابری نمائی، مگر ایوب نبود که مورد ابتلاء و آزمایش واقع شد، پس صبر و شکیبائی نمود؟ و یوسف نبود که مورد ظلم واقع شد، پس عفو و بخشش از خود نشان داد؟ و سلیمان نبود که مورد اعطاء مقام سلطنت آنچنانی قرار گرفت و سپاسگزاری نمود؟

منصور گفت: من هم صبر می کنم و می بخشم و شکر می کنم.

سپس گفت: ای اباعبدالله! حدیثی پیرامون صله ارحام از تو شنیدم، می خواهم آن را برای من بازگو کنی؟

امام چند حدیث برای وی ایراد کرد و او هریک را نفی نمود، تا آن که امام فرمود: پدرم از جدم نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مرد خوبی به حال احتضار درآمد و در نزدیکی او مردی که عاق - والدین شده بود یا قطع رجم کرده - بود بسر می برد، پس خداوند به فرشته موت (عزرائیل) فرمود: چه مقدار از عمر مرد عاق باقی مانده؟

ملک الموت عرض کرد: سی سال.

خداوند فرمود: این مدت را به آن مرد خوش عمل (که صله ارحام می کند) محوّل نما - که مرد عاق بمیرد و مرد صله رجم کننده تا سی سال دیگر بماند.

در این موقع منصور (که گویا متوجه شد این حدیث همان حدیثی است که قبلاً شنیده بود و خواستار نقل مجدد آن شد) از شنیدن آن

خوشحال گردید و دستور داد غالیه و مادّه خوشبوی معمول آن روز را بیاورند که از روی احترام و محبت به محاسن حضرت بمالد. (1)

و بالاخره منصور که از احضار امام صادق جز اذیت و وارد نمودن فشار بر آن حضرت هدفی نداشت، این چنین عوض شد و شرش برطرف گردید.

146 - نماز برای خدا، یا از ترس تازیانه

علامه زمخشری آورده است: علی علیه السلام برخورد به مردی اعرابی نمود که نماز می خواند، اما نماز سر و دست شکسته و بدون رعایت طمأنینه و... پس با حال تشّ و شلاق به دست فرمود: این نماز را دوباره بخوان، و چون خواند فرمود: اکنون بگو این نماز بهتر بود یا نماز اول؟

گفت: نماز اول.

فرمود: چرا؟

گفت: به خاطر این که نماز اول را برای خدا خواندم و نماز دوم را از ترس تازیانه.

پس علی علیه السلام از جواب او به خنده افتاد و دیگر چیزی نفرمود. (2)

آری، اعرابی از روی صفا راستش را گفت، امام امیرمؤمنان هم که خود مجسمه صفا و صداقت بود از جواب اعرابی خوشش آمد و خنده اش گرفت.

ص: 206

1- مستدرک؛ ج 2، ص 640، به نقل از مهج الدعوات سیدبن طاووس؛ جامع الاحادیث، ج 16، ص 270.

2- ربیع الابرار، ج 2، ص 106.

علامه محدث اربلی آورده است که امام زین العابدین علیه السلام تعدادی میهمان داشت، پس خادم آن حضرت با عجله به سراغ گوشتهای سرخ شده در تنور رفت و با شتاب تخته آهنی را که گوشتهها روی آن سرخ شده بود، برداشت بی‌آورد سر سفره که در حال بالارفتن از پلکان تخته آهن از دستش رها شد و افتاد روی سر بچه امام که در پائین پلکان در حال خواب بود و درجا کشته شد.

غلام با رخ دادن این حادثه دچار اضطراب و حیرت زده شد که امام با او چه خواهد کرد؟

اما امام به غلام خود فرمود: تو آزاد باش، چه کار عمدی از تو سرزند (که مستحق کیفر باشی و بیمناک از تعقیب). و به امر مراسم تجهیز و دفن آن بچه پرداخت. (1)

اکنون با کمی دقت در این قضیه می بینیم امام سجاد ارواحنا فداه با این که بر اثر شتابزدگی غلام پاره تن و فرزند عزیزش را از دست داده، نه تنها غلام را هدف توبیخ و اعتراض قرار نمی دهد، که به خاطر حالت حیرت و اضطرابی که به او دست داد، وی را آزاد می کند.

و این خود درس آموزنده ای باشد که افراد مؤمن با یک اتفاق جزئی بر اثر سهل انگاری یا شتابزدگی کلفت و نوکر یا شاگرد و کارگر، دست به کتک و زبان به فحاشی دراز نکنند و آنچنان که معمول است آنها را تحت فشار و مجازات و محرومیت قرار دهند.

ص: 207

به نقل ابن حجر عسقلانی یکی از مسلمانان صدر اسلام به نام ضمضم بن قناده از زنی که از قبیله بنی عجل داشت، دارای فرزندی سیاه چهره شد که در دلش نسبت به آن زن احساس بدبینی می کرد.

او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد و این موضوع را گزارش داد و از زوجه اش شکایت کرد.

ناگفته پیداست که شاکی از یک چنین قضیه ای در هیجان عجیبی بسر می برد که هیچ دلیلی به سادگی نمی توانست او را قانع سازد، ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با منطقی مأنوس و خوشایند درصدد برآمد از خود ضمضم برای خودش سرخ جواب به دست آورد.

لذا از وی پرسید: آیا شتر داری؟!

گفت: آری.

پرسید: چه رنگی دارند؟

گفت: سرخ، سیاه و غیره.

فرمود: این رنگها از کجا آمده و مثلاً چگونه بچه شتر سیاه رنگ از شتر سرخ موی به دنیا آمده، یا شتر زرد رنگ، بچه اش سرخ موی شده؟ عرض کرد: شاید رگ نَسَبی (یعنی ریشه خانوادگی و به اصطلاح امروز ژن نژادی) بدان سرایت نموده و بر روی آن اثر نهاده، که رنگ بچه شتر برخلاف رنگ مادر شده.

پیامبر فرمود: فرزند تو نیز ممکن است عرقِ نَسَبی او راتحت تأثیر قرار داده باشد - که سیه چهره شده، و بنابراین چگونه می توان نسبت به مادر این بچه بدبین شد -.

سپس پیره زنهای قبیله بنی عجل خبر دادند که این زن جدّه ای داشت

که سیه چهره بود(1)، و این خبر، سیه چهرگی بچه را از ناحیه خانوادگی تأیید می کرد.

و بدین ترتیب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم سوءظن آن مرد را تبدیل به اعتماد و حسن ظن فرمود و نگذاشت آشیانه گرم یک خانواده از هم پاشیده گردد.

149 - نه تنها از مجازات، بلکه از بردگی هم آزاد شد

علامه محدث اربلی روایت کرده است که غلام امام علی بن الحسین علیه السلام گناهی مرتکب شد که استحقاق عقوبت و مجازات داشت. پس امام تازیانه را برداشت (که او را تهدید یا مجازات نماید) و آیه «قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ» (2) را خواند، که خداوند فرماید: بگو به کسانی که ایمان آورده اند ببخشند کسانی را که امید به ایام الله (روز قیامت) ندارند....

غلام گفت: من این چنین نیستم، من به رحمت خدا امیدوارم و از عذابش می ترسم.

پس امام - اضافه بر زرمه عمل به دستور قرآن مجید مبنی بر گذشت از خطای افراد خطاکار، از گفتار غلام خوشش آمد و علاوه بر گذشت از مجازات او - تازیانه را بر زمین انداخت و فرمود: تو ازین پس آزاد هستی. (3)

ص: 209

-
- 1- اصابه، ابن حجر، ج 5، ص 199، شماره 4192، به نقل از صحیح بخاری و مسلم؛ الاسلام و الطب، دکتر شوکت شطی، ص 105-106، چ دمشق، 1379.
 - 2- سوره جاثیه، 45/14.
 - 3- کشف الغمّه، ج 2، ص 296؛ بحار الانوار، ج 46، ص 100.

به نقل علامه مجلسی، ابوحمزه گوید: در خدمت علی بن الحسین (امام سجّاد) علیه السلام بودم که مردی آمد و گفت: ای ابومحمد! من مبتلا و گرفتار زنان هستم، یک روز زنا می کنم و یک روز روزه می گیرم، آیا این روزه کفّاره آن زنا می شود؟

امام فرمود: هیچ چیزی نزد خدای عزّوجلّ محبوبتر از این نباشد که اطاعت شود و معصیت نشود، پس نه روزه بگیر و نه زنا کن.

آنگاه ابوجعفر (امام باقر) علیه السلام وی را به خود جذب و دستش را گرفت و فرمود: کارِ اهلِ آتش را انجام می دهی و امیدواری که داخل بهشت شوی! (1)

151 - وظیفه کاسب نسبت به مشتری

به نقل علامه سروی، روزی امام امیر مؤمنان علی علیه السلام در دورانِ خلافتِ خود در کوفه عبورش به بازار خرمافروشها افتاد و برخورد به زنِ خادمه ای نمود که در حال گریه و ناراحتی بود، و چون از علّتِ گریه او سؤال کرد، گفت: این مرد این خرماها را به یک درهم به من فروخته است، ولی اربابِ من آن را نپسندیده و از قبولِ آن امتناع کرده، و این مرد خرمافروش هم خرماها را نمی پذیرد و من در این میان در مانده ام که چه کنم؟

امام به مرد خرمافروش فرمود: خرماهایت را بگیر و درهمش را رد کن، چه او زنِ خدمتکار است و از خود اختیاری ندارد.

مرد خرمافروش با دستِ رد نهادن بر سینه یا شانه امیر مؤمنان،

ص: 210

1- بحار الانوار، ج 70، ص 286، به نقل از کافی، ج 5، ص 542.

حضرتش را به عقب راند، و ترتیبِ اثری به گفته ایشان نداد.

ابومطر که راوی خبر است، گوید: به خرمافروش گفتم: آیامی دانی این شخص کیست؟

گفت: نه!

گفتم: او امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است.

پس حالتِ تکان به او دست داد و رنگ از صورتش پرید، و فوراً خرماها را در جای خود ریخت و درهم را به آن زنِ خادمه رد کرد، آنگاه رو به امام امیرمؤمنان نموده و گفت: یا امیرالمؤمنین! از من راضی شوید. امام فرمود: چقدر مرا راضی و خوشنود می کند وقتی که تو حقوق مردم را بدانها رد کنی... (1).

اکنون بسی قابلِ دقت است که اگر یک کاسب خرمافروش با یک استاندار یا فرماندار یا مأموران درجه نازلِ شهرداری یا شهربانی چنین برخوردی داشت و او را به عقب می راند، چه عکس العملی داشت؟ و با چه مقدار جریمه های مختلف مالی و محدودیت شغلی - و دست کم چند سیلی نوش جان کردن و فحشهای رکیک شنیدن و سبدهای خرماهای او را وارونه کردن - این «عقب راندن» دنباله پیدا می کرد؟ که دیگر عقب راندن یک زمامدار (چون اصلاً از محالات است که پا در بازار نهد و از نزدیک به ارشاد و امر و نهی و رتق و فتق امور مردم بپردازد) قابل بحث نیست و چه گویم که ناگفتنش بهتر است.

اما امیرمؤمنان که هم از قدرت فوق العاده بدنی برخوردار بود و هم از موضع قدرت حکومتی می توانست هرگونه فشاری به خرمافروش وارد آورد و او را تنبیه کند، این چنین که خواندیم با او برخورد فرمود و کار را به جای نازک نرساند.

ص: 211

1- مناقب، ج 2، ص 112؛ کشف الغمّه، ص 47-48؛ بحارالانوار، 40/332.

محدث نوری نقل می کند که حسین بن حسن بن حسین بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام ساکن قم بود و به طور علنی شراب می نوشید.

روزی به خاطر حاجتی به دربِ خانه احمد بن اسحاق اشعری - وکیل اوقاف قم - رفت، ولی نامبرده وی را راه نداد، پس به طور مهموم به خانه برگشت.

بعد از چندی احمد بن اسحاق به حجّ مشرف شد و چون به سامراء رفت و از امام عسکری علیه السلام اجازه ورود خواست، حضرتش اجازه نداد. احمد بن اسحاق گریه طولانی سرداد و آن قدر تضرّع و انابه نمود تا امام به وی اجازه تشرّف داد و چون وارد شد، گفت: یا بن رسول الله! از چه رو به من اجازه دخول نمی دادی، در حالی که من شیعه شما و موالی شما هستم؟

امام علیه السلام فرمود: به خاطر آن که پسرعمّ ما را از درِ خانه ات راندی! احمد به گریه درآمد و به خدا سوگند یاد نمود که او را از ورود به خانه اش منع نکرد، مگر به منظور آن که از شرب خمر دست بردارد توبه کند.

امام فرمود: راست گفتی! لکن در هر حال ناگزیر از اکرام و احترام بدین گونه افراد (ذریّه های پیامبر) می باشی و به خاطر انتساب آنها به ما، نباید آنان را تحقیر و توهین کنی، که از زیانکاران خواهی بود.

پس چون احمد به قم برگشت و اشراف شیعه به دیدار او رفتند و حسین بن حسن هم با ایشان همراه بود، همین که احمد او را دید به سوی وی جستن کرد و به استقبالش رفت و با احترام در صدرِ مجلسش نشاند.

حسین که برخورد این چنینی احمد برایش تازگی داشت و بعید به

نظرش می رسید، از سبب آن پرسش نمود.

پس احمد شرح ماجرای بین خود و امام را به آگاهی وی رسانید. در این موقع حسین از کارهای زشتش حالِ ندامت و پشیمانی پیدا کرد و توبه نمود و به خط خانوادگی خود برگشت و شرابه‌های موجود در خانه اش را ریخت و وسائلِ مربوط بدان را درهم شکست و یکی از افراد باتقوا و دوری کننده از گناه و از صلحای متعبد گردید و ملازمتِ مساجد و اعتکاف و بسربردن در مسجد را اختیار کرد تا وقتی که در چنین حالتی مرگ او فرارسید. (1)

بدین ترتیب یک بُعد افرادِ سید این باشد که همانند دیگر افراد و طبقات مردم، غیر معصوم اند و کم و بیش دچار خطا و اشتباه و آلوده به گناه می شوند و امر به معروف و نهی از منکر هم نسبت بدانها به قوت خود باقی است که استثنا بردار نیست.

و بُعد دیگرشان، مقامِ انتساب به پیامبر اکرم و افتخارِ زادگی آن حضرت و ائمه اطهار (صلوات الله علیهم اجمعین) است، که باید هرچه بیشتر مورد احترام و گذشت اخلاقی و کمک مالی و تقدّم در بسیاری از شئون اجتماعی قرار گیرند و نمی توان آنها را به خاطر ارتکاب جرم و آلوده شدن به گناه، طرد و مردود نمود.

و این حدیث خود شاهد و بیانگر آن است که وقتی چگونگی برخورد امام عسکری با احمد بن اسحاق در رابطه با راه ندادن وی به اطلاعش رسید، عوض شد و دیگر پیرامون شربِ خمر نگشت.

و چه بسا برخوردهای انسانی و مؤدبانه مؤمنین هم با یک نفر سید بی بندوبار و لآبالی، او را عوض نماید و به راه راست گرایش دهد.

ص: 213

1- بحار الانوار، ج 50، ص 323؛ مستدرک، ج 2، ص 400؛ جامع الاحادیث، ج 16، ص 196.

علامه وّزّام نوشته است: عمرو بن نعمان جعفی نقل کرد: امام صادق علیه السلام را دوستی بود که هرکجا می رفت حضرتش را همراهی می کرد، پس در حالی که امام صادق را در رفتن به محلی به نام حدائین همراهی می نمود و غلامش نیز در عقب می آمد، ناگهان متوجّه شد غلام در پشت سرش نیست و با چند مرتبه برگشتن به عقب در چهارمین بار او را دید که می آید، گفت: یابن الفاعله (ای فاحشه زاده) کجا بودی؟

امام با شنیدن این فحش دست خود را بلند کرد و برپیشانی زد و فرمود: سبحان الله! به مادرش تهمت زنا می زنی، من تو را شخص باوَرعی می پنداشتم، و اکنون می بینم تو را ورع و پرهیز از گناه نباشد.

عرض کرد: فدایت شوم! این غلام مادرش سندیّه و مشرک است و چنین فحشی به او مانعی ندارد.

فقال: أما علمت أنّ لِكُلِّ قوم نکاحا.

فرمود: مگر نمی دانی برای هر قومی (اعمّ از کافر و مؤمن، مشرک و موحد) ازدواجی هست، دور شو از من.

راوی حدیث عمرو بن نعمان گوید: دیگر او را همراه امام ندیدم تا وقتی که موت میان آنها جدائی افکند. (1)

ص: 214

به روایت کلینی عبدالله بن مغیره - که یکی از اصحاب امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام بود - گوید: به امام عرض کردم: دو نفر در همسایگی من هستند که یکی ناصبی است و دیگر زیدی و من ناگزیر هستم که با یکی از آن دو معاشرت و رفت و آمد داشته باشم، اکنون بفرمایید کدام یک را انتخاب کنم؟

امام فرمود: هر دو یکسانند، کسی که با تمسک به آیه ای از کتاب خدا دروغ گوید، پس اسلام را پشت سر نهاده و در حقیقت تکذیب کننده همه قرآن و پیامبران و فرستادگان الهی خواهد بود.

آنگاه اضافه کرد: آن یک که ناصبی است با تو نصب و عداوت می ورزد و آن دیگر که زیدی باشد با ما به نصب و عداوت عمل می کند. (1)

و به طور خلاصه و به اصطلاح عوام: سگ زرد برادر شغال است.

و این حدیث بیانگر آن است که همسایه بودن با افراد، مجوز آن نیست که انسان مؤمن با هر شخص منحرف و بیراهه رو عقیدتی یا اخلاقی رفت و آمد کند، زیرا چه بسا خود شخص مؤمن یا افراد عائله اش تحت تأثیر کجروی های عقیدتی و اخلاقی او قرار گیرند و دچار ورشکست های مختلف مادی و معنوی و دنیوی و اخروی شوند، یا بلائی بر آن ناصبی یا زیدی نازل گردد و مؤمن هم بلازده شود.

ص: 215

شیخ صدوق و شیخ بهائی به روایت از امام موسی کاظم علیه السلام از پدرانش از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: مردی یهودی چند دینار از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم طلب داشت، پس روزی در وسط راه برخورد به آن حضرت کرد و طلبش را مطالبه نمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای یهودی، فعلاً در نزد من چیزی نیست که بدهی تو را پردازم.

یهودی بدین پاسخ قانع نشد و گفت: ای محمد، من از تو دست بردار نخواهم بود تا حقی مرا ادا کنی.

پیامبر اکرم - بی آن که از رفتار خشونت آمیز یهودی تحت تأثیر واقع شود، یا شدت مطالبه او را برسر راه و در انظار مردم، بهانه تأخیر قرار دهد - فرمود: اکنون (که این چنین تصمیم گرفته ای) من هم در همین جا با تو می نشینم. پس با او در کنار راه نشست و حتی نمازهای ظهر، عصر، مغرب، عشاء و صبح را در همانجا به جای آورد، بدون آن که با او تندی و بدخلقی کند یا از وی درخواست مهلت نماید.

حتی چون اصحاب از برخورد این چنینی یهودی با پیامبر خدا ناراحت گردیده و او را سرزنش نموده و مورد تهدید و توعید قرار می دادند، حضرتش با نگاه اعتراض آمیز بدانها فرمود: چکار به کار او دارید؟!!

اصحاب گفتند: یا رسول الله! این یهودی در مقام بازداشت شما برآمده، اکنون ما همچنان بی تفاوت بگذریم؟!!

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: پروردگار من مرا مبعوث نکرد تا به افراد تحت پیمان (از اهل کتاب) که در امان ما هستند و جز آنان ستم روا دارم - و در

برابر طلبِ حقّ با آنها ستیزگی کنم -، و بالاخره حضرتش مانع تعرّضِ آنها به مرد یهودی شد.

پس همینکه روز روشن و آفتاب در فضا پرتوافکن شد، مرد یهودی (که تحت تأثیر اخلاق آنچنانی پیامبر و برخورد انسانی او واقع شده بود) با گفتن: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، مسلمان شد و اضافه بر این، قسمتی از مال خود را هم اختصاص به «فیسبیل الله» و صرف در کارهای عامّ المنفعه اسلامی داد و گفت: به خدا قسم این چنین با تو روبرو نشدم، مگر به خاطر آن که بدانچه در تورات توصیف شده ای پی ببرم، و من در تورات شما را به عنوان محمد بن عبدالله، متولّد در مکه، و هجرت کننده به مدینه، و به دور از تندی و تندخویی و فحاشی و سخن زشت گوئی یا اهل داد و فریاد بودن شناختم.

و من شهادت به لا اله الا الله می دهم و این که تو محمد رسول الله هستی، و این اموال من در اختیار تو که بدانچه خدا درباره آن دستور داده حکم کنی، سپس حضرت علی علیه السلام فرمود: فرش زیر پای رسول خدا (در شب و روزی که با یهودی در بین راه بسر می برد یا به طور همیشه) عباى حضرتش بود. (1)

ص: 217

1- امالی صدوق، مجلس 71. ص 279؛ اربعین شیخ بهائی، حدیث 19؛ بحار الانوار، ج 16، ص 214.

فهرست مندرجات

عنوان مطلب شماره صفحه

پیشگفتار *** علیه السلام

1- آزاد کیست و بنده کدام است؟ *** 15

2- آزمایش ایمان *** 16

3- آسان تر بودن زدو خورد باشمشیر، از طلبِ روزیِ حلال *** 17

4- آسمان و زمین در چیزی کوچک تر از تخم مرغ *** 18

5- ابتلاء امیر مؤمنان (ع) به آنچه پیامبر خدا بدان مبتلا شد *** 19

6- احساس امنیت از مافوق *** 21

7- احسان در مقابل آزار *** 22

8- احوال پُرسی و احسان در برابر فحش و ناسزاگویی *** 23

9- اداء حق و توبه از حقّ کُشی *** 24

10- از امام چه باید خواست؟ *** 25

11 - ارزش فرمانروائی و قیمت کفش پاره *** 27

12 - از رگ گردن به ما نزدیک تر *** 28

13 - از نوکیسه قرض مکن *** 29

14 - اسلام و حق بازنشستگی *** 30

15- اسم بی مُسمّا *** 31

16- اعتماد به شراب خوار *** 33

17- اگر او امام و رهبر بود، پس... *** 35

18- امام سجّاد و جُدامیها *** 37

- 19- امام شیعیان و مرد سیاهپوست *** 38
- 20 - امتیاز غیرقابل برابری *** 39
- 21- امیرالمؤمنین یا لقبِ آسمانی *** 40
- 22- انفاق از راه دزدی، یا کسب ثواب از راه گناه *** 42
- 23 - انگیزه خودداری از قتل دشمن *** 44
- 24- این دیگر قصّه نیست! *** 45
- 25- این کجا و آن کجا، یا جایزه تعلیم سوره حمد *** 46

ص: 218

- 26 - با اعتراف به جُرم، تبرئه شد *** 47
- 27 - باز شدن مُشت معاویه *** 48
- 28- باز هم نتوانست امام را به خنده درآورد! *** 50
- 29- باید سوار شود یا جلو برود *** 51
- 30- با یک شاخه گل آزاد شد *** 52
- 31- به جای مُجازات، از بردگی آزاد، مبالغی هم دستی گرفت *** 53
- 32- به خاطر باطل نباید حق را وانهاد *** 53
- 33- بدرقه از مرد یهودی، عامل گرایش به اسلام *** 55
- 34- بدگویی و انتقاد، در مقابل احسان و صله رَجِم *** 56
- 35- برابری عرب و عجم *** 57
- 36- برادران ملعون *** 58
- 37- برخورد مسلمان ساز *** 59
- 38- برخورد شگفت انگیزِ آقا با غلام *** 60
- 39- بزرگی به خدا می برآزد و بس! *** 61
- 40- بزغاله یا قاتل پسر پیغمبر *** 62
- 41- بعد از چهارده سال معطلی باز هم...! *** 63
- 42- به کار گرفتن، با اُجرتِ قطعی *** 64
- 43- پاداش احسان به سگ *** 66
- 44- پانزده سؤال و پانزده جواب *** 68
- 45- پریدن در خواب *** 70
- 46- پس اندازِ جامهای طلا و نقره *** 71

47- پیاده روی در رکابِ سوار *** 72

48- پیشدستیِ امام در برقراری صلح و آشتی *** 73

49- پیش گیری از همسایه آزاری *** 74

50- تبدیل دشمن به دوست *** 75

51- تبعیض یا تساوی *** 77

52- تلافی به ضدّ، به جای تلافی به مثل *** 78

53- جریمه نگرفتن حقّ السکوت *** 79

54- جوابِ «سام»، علیک است *** 82

55- جهاد در راه خدا، یا مادر داری *** 83

56- چرا مرا بر خدا مقدم داشتی؟! *** 84

57- چگونگی برخورد با شرابخوار *** 85

58- چگونگی نماز بر جنازه منافق *** 86

ص: 219

- 59 - چون بلا نازل شود، دیگر نباشد چاره ای *** 86
- 60 - چه سرمایه ای از این بالاتر؟ *** 88
- 61 - چیزی را که باید تمنا کرد *** 89
- 62 - حسرتِ پولها را به گور بُرد *** 90
- 63 - خاموش کردن چراغ به هنگام عَرَضِ حاجت *** 92
- 64 - خانه ای بی نظیر و گرانبها، به قیمتی ناچیز *** 93
- 65 - خدای پنداری و دروغین *** 95
- 66 - خریدن آزادمردان *** 97
- 67 - خوارج و سوءاستفاده از قرآن *** 98
- 68 - خواهر خوش رفتار و برادر... *** 99
- 69 - خودداری از نماز بر جنازه بدهکار *** 100
- 70 - خیال بی جا *** 101
- 71 - دستی که پیامبر آن را بوسید! *** 103
- 72 - دعا بر سر سفره غذا *** 104
- 73 - دوستدارترین دوستان اهل بیت *** 105
- 74 - دوستی در مقابل دشمنی *** 106
- 75 - ... دیگر تبعیض چرا؟ *** 108
- 76 - راه ندادن به مراجعین *** 109
- 77 - رشته برادری و مرز آن *** 111
- 78 - رفاقت با کبوتربازان *** 112
- 79 - رهائی از خواری کمتر و تن دادن به خواری بیشتر *** 115

- 80 - رهائی از کیفر گناه *** 116
- 81 - ریختن پلیدترین پلیدیها را از ظرفی در ظرف دیگر *** 117
- 82 - زندگی از همه زندگیها بهتر *** 117
- 83 - زورمندتر از زورمندِ وزنه بردار *** 118
- 84 - سائل و دانه های انگور *** 119
- 85 - سقوط حدّ دزدی در رابطه با خواندن قرآن *** 121
- 86 - سند بدهی، بدون بدهی *** 122
- 87 - شروترین مردم در قیامت *** 125
- 88 - شکر نعمت، نعمت افزون کند *** 126
- 89 - شمار واقعی طرفداران حقّ *** 127
- 90 - صبر قصاب و صبر امام *** 129
- 91 - صدقه حلال *** 130

- 92- صدقه، یا ساعت سعد و نحس *** 131
- 93- صله رحم مالی، در مقابل صله رحم با خنجر *** 132
- 94- صله رحم نمونه *** 133
- 95- صوفیه در مسجد النبی *** 134
- 96- ضمانتی که جامه عمل پوشید *** 136
- 97- روش به راه آوردن خطا کار *** 138
- 98- ظالم آری، اما تنگ نظر و بخیل نه! *** 139
- 99- عادت به درخواست از خدا *** 139
- 100- عزت خار کنی، یا ذلت صدقه خوری؟ *** 141
- 101- عزیز کیست، و عزیز تر کدام است؟ *** 143
- 102- غش و فریب در معامله *** 145
- 103- غلام سهل انگار و آقای باگذشت *** 146
- 104- فحشهای خود را پس گرفت *** 147
- 105- فرزذق شاعر در برابر دو ژکن حق و باطل *** 148
- 106- فرماندار سیستان و نامه امام جواد علیه السلام *** 150
- 107- فرماندار اهواز و نامه امام صادق علیه السلام *** 152
- 108- قبول دعوت به سه شرط *** 154
- 109- قهرمان وزنه بردار *** 155
- 110- کارگشائی در برابر نارواگوئی *** 155
- 111- کاری به راست و دروغش نداشته باش! *** 156
- 112- کدام یک از این دو کار بهتر بود؟ *** 157

- 113- کسی که دعایش مستجاب نشود *** 158
- 114- کسی که مایه پستی مردم، مایه سربلندی اوست! *** 159
- 115- کشیدن بار و فرار از رفتن زیر بار *** 160
- 116- گذشت در مقابل حق گوئی *** 161
- 117- گرچه عام است، عالم مؤمن بود *** 163
- 118- لباس عوام فریبی *** 164
- 119- لبهائی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بوسید *** 166
- 120- لوح فاطمه علیها السلام *** 169
- 121- مأمور حلّ اختلاف و بودجه آن *** 173
- 122- همه را به یک چشم نگاه کردن *** 174
- 123- متّهم بی گناه *** 176
- 124- مجازات تنه زدن و غرامتِ آسیب رسانی *** 177

- 125- محبوب ترین محبوبان و دشمن ترین دشمنان *** 178
- 126- مرعوب شدن کنیز کجا، و مرگ کودک کجا! *** 179
- 127- مقدار آب دجله *** 180
- 128- محکوم به اعدامی که آزاد شد *** 181
- 129- مرگی که بیست سال به تأخیر افتاد *** 182
- 130- معامله پیراهن *** 184
- 131- نیکی به اندازه شناخت *** 185
- 132- معنای کَفَّ نَفْس *** 187
- 133- مقابله بدی با نیکی *** 188
- 134- ممنوعیت همکاری با ظالمان، حتّی در راه حجّ *** 190
- 135- ممنوعیت های عالم دوستی *** 192
- 136- منافقی که دعایش مستجاب شد! *** 193
- 137- من تورا نبینم، و تو هم مرا *** 194
- 138- مَهْدور الدمی که آزاد شد! *** 196
- 139- میهمان بدون وعده *** 197
- 140- میهمانی آری، اما تکلف نه! *** 198
- 141- می خواستم او را موعظه کنم، او مرا موعظه کرد *** 199
- 142- نصرانی مُشْرِف به مرگ *** 200
- 143- نطفه پاک بیاید که شود قابل فیض *** 201
- 144- نقش غناء در مقابل حقّ و باطل *** 202
- 145- نقش اعتماد به خدا *** 203

146- نماز برای خدا، یا از ترسِ تازیانه *** 205

147- نمونه گذشت *** 206

148- نوزاد سیاه از پدر و مادر سفید *** 207

149- نه تنها از مُجازات، بلکه از بردگی هم آزاد شد *** 208

150- نه روزه و نه زنا *** 209

151- وظیفه کاسب نسبت به مشتری *** 209

152- هرچه باشد، زاده پیغمبر است *** 211

153- هر قومی را ازدواجی است *** 213

154- همسایه ناصبی یا زیدی *** 213

155- یهودی طلبکار *** 214

ص: 222

آثار قلمی و تألیفی چاپ شده مؤلف

1- مهدی منتظر یا مصلح جهان

ترجمه «المهدی» مرحوم آیه الله العظمی حاج سید صدرالدین صدر، با مقدمه مفصّلی شامل معرفی مهدی های دروغین، چاپ 1374 ق.

2- مهدی منتظر را بشناسید

شامل معرفی 400 جلد کتاب و رساله خطّی و چاپی اختصاصی درباره حضرت بقیه الله (عج)، چاپ 1343 ش در اصفهان.

3- داستان انسان ها

(با مشارکت آقای دکتر سید جمال الدین موسوی) چاپ اصفهان.

4- مهدی منتظر در نهج البلاغه

از نظر ابن ابی الحدید، چاپ 1362 ش در تهران دو مرتبه.

5- الإمام المهدی عند اهل السنّه (ج 1 و 2)

شامل 56 کتاب، رساله، مقاله و متون مصادر حدیثی، تاریخی و عقیدتی اهل تسنن درباره حضرت مهدی (عج).

6- نقش زبان در سرنوشت انسان ها

شامل یکصد و نود گناه و آفت عقیدتی، شرعی و اخلاقی زبان، 656 صفحه.

7- شناخت امام، راه رهائی از مرگ جاهلی

شامل بحث و بررسی اسناد و محتوای حدیث «من مات و لم يعرف امام زمانه...» از دیدگاه اهل تسنن، چاپ 1370 ش و غدیر 1412 ق.

8- امام امیرالمؤمنین از دیدگاه خلفا

9- علی یا علی (یا علی از زبان پیامبر) فرمایشات پیامبر خطاب به حضرت علی

10- اصالت مهدویت در اسلام از دیدگاه اهل تسنن

11- با مردم اینگونه برخورد کنیم شامل یکصد و پنجاه و پنج داستان حدیثی (کتاب حاضر) (1)

1- نگارنده را در رابطه با دعوت مؤمنی از یکی از علمای بزرگ داستانی باشد که ذکرش را مناسب نمیدانم، اما هرچه بیشتر بیانگر ارزش فرمایش امیرمؤمنان است و توجه آن امام بزرگوار به مصالح اخلاقی و رموز معاشرتی. داستان 108

142 - نصرانی مُشرف به مرگ

به روایت محدّث عالی قدر کلینی، مصادف (یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام) نقل کرده است: در بین راه مکه و مدینه همراه آن حضرت بودم، پس برخورد به مردی کردیم که در پای تنه درختی بر زمین افتاده و دیگر قدرت برخاستن نداشت.

امام فرمود: بیا تا به سراغ این مرد برویم، من می ترسم او از شدت تشنگی این چنین روی زمین افتاده باشد، و چون به نزدیکی رسیدیم دیدیم مردی موبلند از (درویش مسلکهای) نصاری است، که همانند مرده بی جان بر زمین لمیده.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

